



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

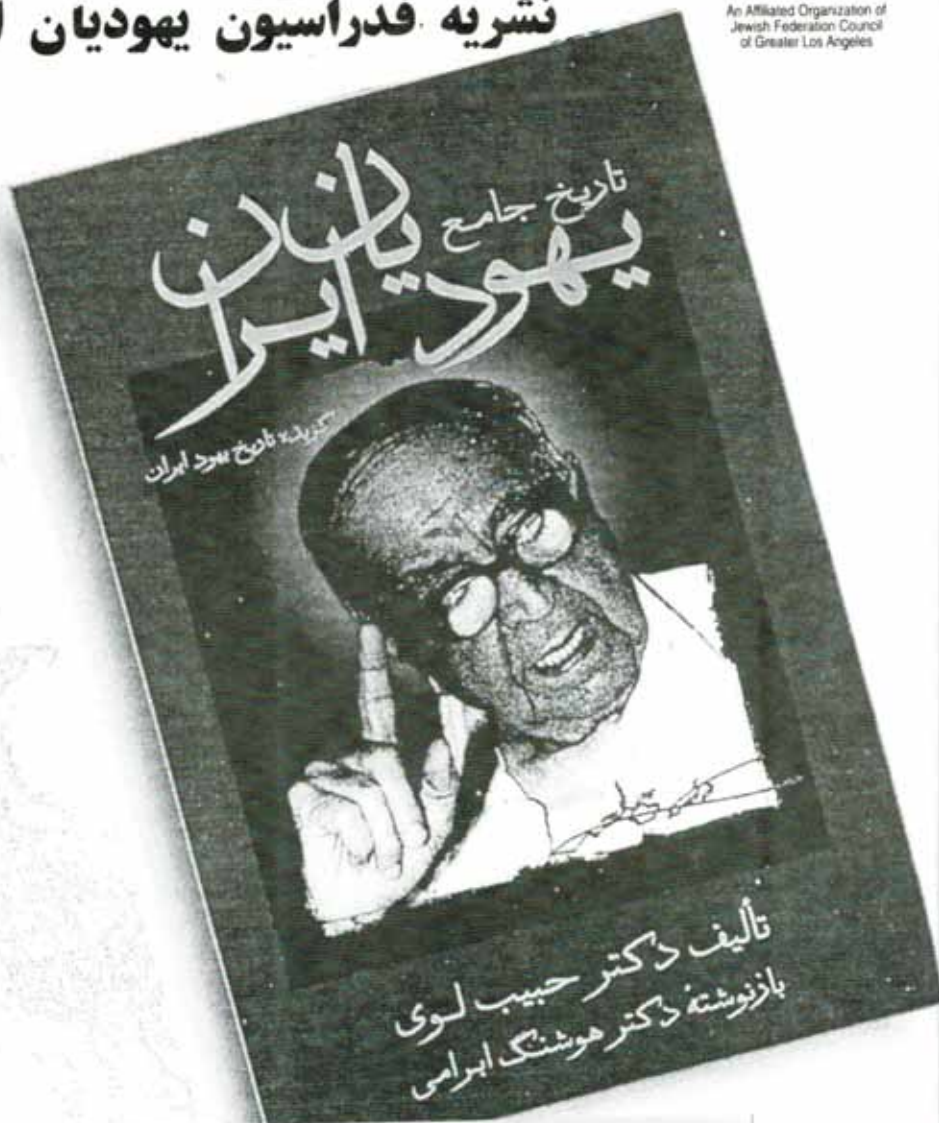


*Iranian American
Jewish Federation*

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

شماره ۱۰۸
سال شانزدهم - شواط ۵۷۵۸
فوریه ۱۹۹۸ - بهمن ۱۳۷۶



BEHROOZ ZINATI, D. D. S.
Orthodontics for Children & Adults

زینت بخش دندانهای شما ...

دکتر زینتی



دکتر بهروز زینتی ... ارتودنטיست

متخصص در ردیف کردن دندانها و زیبایی فک و صورت

نوجوانان - بزرگسالان

قبول اکثر بیمه ها

(818) 986 - 8669

Encino

مطب در انیسینو

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91 436

مشاوره اولیه رایگان

(310) 652 - 2010

Beverly Hills

مطب در بورلی هیلز

240 S. La Cienega Blvd., Suite 404
Beverly Hills, CA 90211



وکلائی رسمی دادگاههای کالیفرنیا
و فدرال آمریکا

دکتر سیمون پوراتحاد

SIMON POUR ETEHAD

Attorney At Law

و
دکتر روزیتا (چمن) یعقوبی

ROZITA CHAMAN YAGHOUBI

Attorney At Law



Medical Malpractice معالجات غلط پزشکی

Business Law امور بازرگانی

Civil Litigation دعاوی حقوقی مدنی

Personal Injury صدمات بدنی

Wills, Living Trusts تنظیم وصیتنامه

Estate Planning انحصار وراثت

Family Law مشکلات خانوادگی

Immigration امور مهاجرت

ETEHAD

&

YAGHOUBI

ATTORNEYS AT LAW

Tel.: (310) 826-2611

12400 Wilshire Blvd., Suite 400

Los Angeles, CA 90025

www.eylaw@ibm.net

با خرید یک دستگاه آپارتمان در یکی از مجلل ترین ساختمانهای مسکونی اسرائیل
آینده خود و فرزندانان را استوارتر نمایید
دفتر سرمایه گذاری پارک لین با کسب نمایندگی از شرکت ایریس
اسرائیل تقدیم میکند:



۱۰۱ واحد مسکونی در حال ساختمان واقع در شهرک ساحلی هرتسلیا که از بهترین مناطق مسکونی اسرائیل به
شمار میرود، جنب یکی از زیباترین سواحل مدیترانه با منظره دریا، گردشگاه ساحلی، پارک، و در نزدیکی
میدان مرکزی شهر و مارینای معروف هرتسلیا.
مدرن ترین آرشیتکتور، مجهز به استخر، دستگاه تصفیه هوا، لابی، گارد ۲۴ ساعته، تلویزیونهای مدار بسته،
پارکینگ زیرزمینی، اتاقهای انبار، اتاق ورزش و دفتر کار مختص به ساکنان ساختمان مجهز به دستگاههای
کامپیوتر، فکس و وسایل ارتباطات بین المللی.
طرح و بنا توسط معتبرترین شرکتهای ساختمانی اسرائیل.

برای کسب اطلاعات بیشتر با سام گرمانیان در تلفن ۵۲۶۳ - ۲۷۷ (۳۱۰)

تماس حاصل نمائید.



*Iranian American
Jewish Federation*

5700 Wilshire Blvd.,
2nd Floor, Suite 2510
Los Angeles, CA 90036-3659
Tel : (213) 761 - 8945
Fax : (213) 761 - 8948

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است. • نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند. • مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است. • به استثنای نوشته هایی که «حق طبع محفوظ» اعلام شده، نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است. • شوفار مسئول مندرجات آگهی ها نیست.

صیون ابراهیمی - سردبیر

عزت اله دلجانی - مدیر امور مالی

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

شورای نویسندگان

دکترهوشنگ ابرامی	دکترهوشنگ ابرامی
نینا استوار	فرزانه طالعی
ناصر اوهب	سام کرمانیان
گیتی بروخیم	گیتا کروبیان
دکتر باروخ بروخیم	ابراهیم ویکتوری
نوراله خرازی	پروانه یوسف زاده
خبرنگار عکاس: منصور پوراحمداد	

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل)	۲۵۰ دلار
نصف صفحه	۱۵۰ دلار
یک سوم صفحه	۱۲۵ دلار
یک چهارم صفحه	۱۰۰ دلار

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

با پشت سر گذاشتن سال ۵۷۵۷، شوفار - که با مدتی تأخیر بدست شما میرسد - به شانزدهمین سال انتشار خود پا گذاشت و با افروختن شمع های حنوکا، نشریه ای که در طول همه این سالها، شما مهربان خوانندگان خوب ما همیشه چشم براه آن بوده اید، دوباره پا به خانه های شما میگذارد.

در طول تاریخ شناخته شده بشر، اقوام بسیاری در صحنه تاریخ بوجود آمده اند. اقوامی که براساس اصل مسلم تنازع بقاء - یا چون برف در آفتاب تموز، آب شده اند و گاه حتی نام و نشانی هم از آنان باقی نمانده است و یا چنان قدرتمند شده اند که دست به کشورگشائی زده و سرزمین های پهناوری را زیر سلطه خود در آورده اند و اقوام دیگری را که در این سرزمین ها میزیسته اند از سرراه خود برداشته اند و از پی آن از طریق امحاء دسته جمعی آنان و یا با تاختن به ریشه های ایمان و باور آنان و بی هویت کردنشان گاه پرسشتگاههای آنان را ویران کرده اند، گاه سرکردگان آنانرا به خدمت گرفته اند و گاه به تجزیه آنان پرداخته اند از طریق پراکندن آنان در پهنه متصرفات خود.

اقوام پیروزمند مدتی بدینگونه به اریکه قدرت تکیه زده اند ولی قومی دیگر با باور و روشی مشابه آنان پا بعرصه وجود گذاشته، بر قوم غالب تاخته و مغلوبش کرده و خود بر تخت او نشسته و سربریده و چشم از کاسه بیرون کشیده و در رهگذر تاریخ ره سپرده تا سومی از راه برسد و بر سر دومی آنچه را بیاورد که دومی بر سر اولی آورد.

در این شماره میخوانید

صفحه

- ۵ پیش گفتار صیون ابراهیمی
- ۷ فدراسیون یهودیان ایرانی در خدمت مردم
- ۱۰ سومین کنفرانس تاریخ شفاهی پروانه یوسف زاده
- ۱۲ شمس حکمت دکتر حشمت اله کرمانشاهی
- ۱۷ گفتگونی با دکتر هوشنگ ابرامی گیتی بروخیم
- ۲۷ نوری در تاریکی
- ۳۱ پیشگیرهای لازم درباره سکنه مغزی
- ۳۵ گنجینه های سرگردان ترجمه: ناصر مقیمی
- ۳۹ یکصد سال تلاش برای استقلال دکترروین ملامد
- ۴۳ شهرامید گیتی بروخیم
- ۴۷ سخنرانی خالد عبدالمحمد ترجمه: ص. ابراهیمی
- ۵۲ فردا خیلی دیر است منوچهر لای
- ۵۵ چشم مصنوعی نوراله خرازی
- ۵۸ قصه عشق ما صیون ابراهیمی
- ۶۳ بسوی قربانگاه مهین عمید
- ۶۵ به پسر نیما جهانگیر صداقت فر
- ۶۵ عقل و هوش طالع همدانی
- ۶۶ نامه سرگشاده حقنظر فرحنیک
- ۶۹ در رهگذر باد حمید مصدق
- ۷۰ شعری از شاهین
- ۷۱ مروری بر زندگی و آثار مشفق همدانی

روی جلد

گیتی بروخیم

در گفتگو با

دکتر هوشنگ ابرامی

به جرأت میتوان گفت که از این جهان خواران یا نامی باقی نمانده و اگر ماند، شاید برسنگ نوشته ای است در بیابانی برهوت که روزگاری پایتخت فرمانروائی آنان بوده است.

به سفره سدر که نگاه میکنم که نشانه تلاش است و ماندگاری، به شمع های حنوکا که نشانه نور است و پایانی، به سوکائی که سرپناهی فقیرانه است با میوه هائی آویخته بر بالای سر سوکا نشینان - که نشانه نعمت پروردگار است، به عظمت روز کیپور که یادآورد رحم خداوند است و به تصاویر باقیمانده از هالوکاست و تاریخ سراسر پر محنت ما که محشون از تلاش دیگر اقوام کشور گشاست برای نابودی ملت یهود، ملتی که هرگز به قصد نابودی قومی دیگر لشگرکشی نکرده است - و بالاخره این واقعیت که خلق یهود از پس همه این فراز و نشیب ها، مانده است، فکر میکنم که این امر تنها به یک معجزه میماند. معجزه ای که هر یک از ما میتوانیم برای آن دلیلی بیآوریم.

من نام این معجزه را «جوهر یهودیت» می نامم خاصیت این جوهر، ماندگاری است. جوهری است که نه زودده میشود و نه نابود. دلیلش را هر چند خیلی دلم میخواهد بدانم، ولی بی رودربایستی اصلاً برابم مهم نیست. اورشلیم خیلی بیشتر از کابل و قندهار زیباست - چه فرق میکند که بخاطر قدوسیت آن است یا بخاطر اینکه عظمتی تاریخی از آن سوی زمان تا با امروز در آن ساری و جاری است.

یهودیت زیباست - دست کم، بنظر من - بخاطر ماندگاری آن. ما مانده ایم و میمانیم و ...

دوستان داریم.



فدراسیون یهودیان ایرانی



An Affiliated Organization
of
JEWISH FEDERATION
COUNCIL
OF GREATER LOS
ANGELES

در خدمت مردم

مراسم طبق سنن یهودیان ایرانی و با شرکت مجریان محترم و شناخته شده ما آقایان شمونلیان، مولانی، دکتر نورمحمدی و آقایانی در نهایت نظم و در محیطی روحانی برگزار گردید. در سالن دوم در بورلی هیلتون، مراسم برای جوانان و نوجوانان زیر نظر ربای شرانس برگزار گردید که مورد استقبال زیاد قرار گرفت. و بالاخره در شرمین اوکز در ولی نیز سومین مرکز نیایش این ایام قرار داشت که جمعاً بیش از ۲۲۰۰ نفر در این مراسم شرکت داشتند.

هیئت های امناء و اجرائی فدراسیون لازم میدانند مراتب سپاسگزاری خود را از یکایک اعضای کمیته امور مذهبی فدراسیون، بویژه آقای الیاس اسفندی و نیز همکاری و تلاشهای بدون وقفه آقای دکتر ابراهیمی اعلام دارد.

در طول چند ماهی که انتشار شوفار دچار وقفه شده، فعالیتهای فدراسیون همچنان در سطح گستردهای ادامه داشته و مرتباً از طریق رادیو صدای ایران، تلویزیون جام جم و تعدادی دیگر از رسانه های گروهی به آگاهی همکیشان گرامی رسانده شده است.
خلاصه ای از این فعالیتهای بشرح زیر میباشد.

روش هشانا و کیپور

کنیسه ای وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی مانند سالهای گذشته مراسم روش هشانا و کیپور را بار دیگر برگزار نمود.
در هتل بورلی هیلتون، در سالن بزرگ هتل

Dr. Esagoff

داروخانه هپس

دربورلی هیلز

دکتر آشر اسحق اف

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
جند قدم پائین تر از ویلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

اخذ تابعیت

تصویب قوانین جدید در مورد جلوگیری از اعطای کمک‌های دولتی به کسانی که تبعه آمریکا نیستند فدراسیون را برآن داشت تا با تشکیل یک ستاد مرکزی در دفتر فدراسیون به درخواستهای متقاضیان رسیدگی نموده و در اخذ تابعیت به آنان کمک نماید.

این ستاد در طول ماههای گذشته به تعداد زیادی از متقاضیان کمک‌های لازم را در این خصوص نموده و هنوز هم بکار خود ادامه میدهد. برای کسب هرگونه اطلاعات در این خصوص، لطفاً با دفتر فدراسیون تماس حاصل بفرمائید.

شب نشینی مشترک

بخش بانوان (سیسترهود) فدراسیون یهودیان ایرانی با همکاری با سازمان بانوان ارت - بورلی وست در تاریخ ۲۲ ژوئن مراسم بزرگداشتی برای خانم پروین معتمد امینی - ریاست ارت جهانی برای برنامه‌های فرهنگی ارت در سرتاسر آمریکا در سالن بزرگ بورلی هیلتون برگزار نمودند. این مراسم با حضور بیش از ۶۰۰ نفر و با شکوه فراوان برگزار شد.

تور ویژه

بمناسبت پنجاهمین سالگرد استقلال اسرائیل از سوی فدراسیون یهودیان آمریکائی از تاریخ اول تا دهم نوامبر یک مسافرت دسته جمعی ۵۰۰ نفره از لوس آنجلس به اسرائیل و چند کشور دیگر در خاورمیانه ترتیب داده شده بود.

سهمیه جامعه یهودیان ایرانی از این تور که در اختیار فدراسیون یهودیان ایرانی قرار داده شده بود ۵۰ نفر بود که همکیشان گرامی استقبال شایانی نسبت به این تور نشان دادند. گزارش این تور جالب در شماره آینده شوفار از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

تور نوجوانان

با کوشش پی‌گیر کمیته جوانان فدراسیون یهودیان ایرانی در اخذ کمک هزینه از سازمانهای مربوطه آمریکائی و کمک فدراسیون یهودیان ایرانی، گروهی از نوجوانان یهودی ایرانی برای بازدید از پیشرفتهای اسرائیل طبق برنامه‌های پیش بینی شده به اسرائیل فرستاده شدند. گزارش این تور نیز در شماره آینده منتشر خواهد شد.

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا

جراحی با لیزر - کنتاکت لنز

کنیسای فدراسیون

به بحث گذاشته میشود. هر هفته پس از انجام مراسم نیایش، در سالن پذیرائی بزرگ کنیسای فدراسیون از کلیه شرکت کنندگان پذیرائی صبحانه بعمل میآید. هزینه این پذیرائی هر هفته از سوی یکی از دوستان کنیسا پرداخت میشود.

کلاسهای آموزش مذهبی

کلاسهای ویژه آموزش زبان عبری و آماده کردن نوجوانان جهت برمیصوا و بت میتصوا مرتباً از طرف فدراسیون تشکیل میگردد. علاقمندان میتوانند با دفتر فدراسیون تماس بگیرند.

از سوی کنیسای فدراسیون یهودیان ایرانی کماکان مراسم نیایش هفتگی، بامداد هر شنبه در شماره ۸۴۴۰ ویلشر بلوارد برگزار میگردد.

استقبال از کنیسای فدراسیون روز افزون است و در حال حاضر بطور متوسط در نیایش روزهای شنبه نزدیک به ۷۵۰ نفر شرکت میکنند. فدراسیون یهودیان ایرانی این موفقیت را مرهون زحمات بدون وقفه کلیه گردانندگان این کنیسا میداند که با برنامه ریزی صحیح آنان، نه فقط مراسم مذهبی در نهایت زیبایی در محیطی کاملاً روحانی برگزار میگردد، بلکه با دعوت سخنرانان برجسته و مورد علاقه مردم، مسائل مهم اجتماعی



Iranian Jewish Senior Center

I.J.S.C.

P.O. Box 2333 El Segando, CA 90245

(310) 392-3677

(310) 640-2800

کانون سالمندان یهودی ایرانی مقیم لوس آنجلس جهت نگهداری و سرپرستی از سالمندان عزیز ایرانی محلی مناسب در Beverly Hills Guest Home با همکاری افراد با تجربه فارسی زبان فراهم نموده و در حال حاضر عده کثیری از پدران و مادران عزیز همراه با تسهیلات زیر مورد پذیرائی قرار میگیرند.

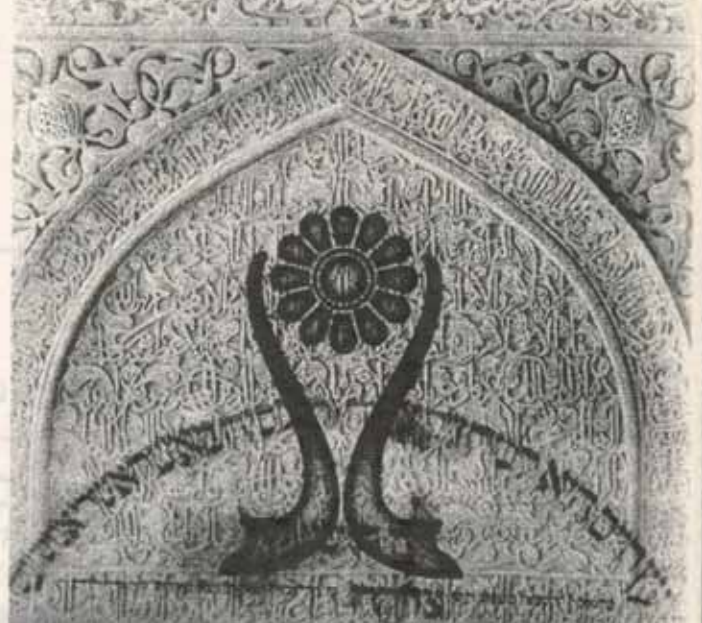
- * غذای کاشر ایرانی
 - * رسیدگی اطباء ایرانی و رفع احتیاجات پزشکی * کمک در امر استحمام
 - * ورزش روزانه و فیزیوتراپی * نظافت اتاقها و شستشوی پوشاک
- برنامه های سرگرمی همراه با فیلم و موسیقی
برای کسب اطلاعات بیشتر و ثبت نام لطفاً با تلفن ۱۰۲۶ - ۲۸۹ (۳۱۰)
تماس حاصل فرمائید

گزارشگر: پروانه یوسف زاده

آگاهی از گذشته،

روشنگر راه آینده است

یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر



سومین کنفرانس بین‌المللی سالیانه

مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایران

سومین کنفرانس تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی در تاریخ ۲۲ و ۲۳ نوامبر ۱۹۹۷ در محل سندیکای نویسندگان امریکا برگزار شد. در این دو روز حدود یک هزار نفر برای دیدن و شنیدن قسمت‌های مختلف این کنفرانس حضور یافتند. موضوع انتخاب شده، «یهودیان ایرانی در تاریخ

معاصر» بود و هم چنین قسمتی از برنامه به یادواره سلیمان حنیم نویسنده دانشمند یهودی اختصاص داشت. از اعضای هیئت اجرایی مرکز، رکسانا جاوید، فرح نورمند، رکسانا رستگار، یاس سعادت‌مند، دبى ادهمی، ساندرآ دل‌رحیم، هومن سرشار، و فریار نیک بخت گرداننده بخش‌های سخنرانی و گفتگو بودند.

نمایشگاه عکس و اسناد و کتوباهای قدیمی در تمام مدت کنفرانس دائر بود و مورد استقبال و استفاده شرکت‌کنندگان قرار گرفت.

جلدهای اول و دوم کتاب «یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر» که حاوی مطالب مطرح شده در دو کنفرانس قبلی است در دسترس قرار داشت و یک دفتر برنامه نیز که دارای شرح فعالیت‌های مرکز تاریخ شفاهی، چگونگی کار این بنیاد، صورت کامل برنامه سومین کنفرانس و بیوگرافی سخنرانان و مجریان بخش‌های گوناگون به فارسی و انگلیسی تنظیم شده بود بین شرکت‌کنندگان توزیع شد. برنامه پذیرائی در تمام طول کنفرانس برقرار بود.

هما سرشار، برنامه را با خوش آمد صمیمانه، سپاسگزاری و قدردانی از همه آنان که به نحوی همراه و حامی مرکز هستند آغاز کرد، ضمناً گزارشی از فعالیت‌های مرکز را همراه با معرفی اعضا و پشتیبانان نیز ادامه داد.

یادواره یکصد و هفتمین زادروز سلیمان حنیم، با نمایش فیلم مستندی از زندگی و شخصیت او، توأم با مصاحبه‌هایی با افراد خانواده، دوستان و همکاران او که بوسیله هما سرشار و عباس حجت پناه ساخته شده آغاز گردید.

هنرمندان با سابقه تئاتر ایران با همکاری افتخاری در به صحنه آوردن و بازخوانی بخش‌هایی از نمایش یوسف و زلیخا نوشته سلیمان حنیم کاری ارزشمند و به یاد ماندنی ارائه کردند.

برنامه‌های روز یکشنبه که بر محور «یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر» دور میزد بوسیله محققین دانشمند و دست‌اندرکاران با سابقه انجام شد. منشه امیر از اسرائیل درباره «چهره یهودی

امریکا بوده است شروع شد. ایشان که فارسی را با لهجه شیرین شیرازی و در نهایت سلاست تکلم می نمایند، از زندگی در ایران و معاشرت با خانواده های یهودی خاطره های جالبی ارائه داد. خاطره گونی را موسی نیک بخت، نجات گنولا، منوچهر حکاکیان، ملوک زرگریان و مادام طاووس باباجانی با شرح خاطرات و زندگی گذشته خود جالب تر و شنیدنی تر کردند.

در بخش پایانی، فیلم مستند، «فرزندان استر» که در مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی تهیه شده است به نمایش گذارده شد. فیلمبردار آن بهمن مجلل و کارگردان و تدوین گر آن جهانشاه اردلان بودند.

مهم ترین نکته گزارش را باید اختصاص به نظم و ترتیب، برنامه ریزی استادانه، و همکاری تحسین برانگیز همه افراد مرکز داد. تنظیم وقت، نور، صدا، و رسیدگی بی وقفه به آسایش حاضرین بسیار شایسته و ارزشمند بود.

در رسانه های گروهی» سخن گفت. دکتر لنا بر Dr. Lea Bear از ایالت ایلی نویز به تشریح «امکانات تازه در یک محتوای سنتی» پرداخت، که برپایه تحصیلات و تحقیقات مفصل خود در ایران و امریکا تنظیم کرده بود.

دکتر عدنان مزارعی حقوقدان مقیم لوس آنجلس، درباره «حزب کبود و تاریخچه آن» پیچیدگی های سیاسی این حزب را تشریح نمود.

دکتر احمد مه راد، پرفسور دانشگاه های آلمان، گزارش مستندی از تحقیقات خود درباره «سرنوشت یهودیان ایرانی طی جنگ جهانی دوم در اروپا» به حاضران داد. «شخصیت پرسش برانگیز مسیو شموئیل حنیم» موضوع سخنرانی داود ادومی از نیویورک بود که به دلیل کسالت و عدم حضور سخنران، توسط هما سرشار خوانده شد. اریه لوین، از اورشلیم درباره «حبیب القانیان و جامعه یهودی» از زندگی و فعالیت های اجتماعی او صحبت کرد.

بخش خاطره گونی با مطالب ویلیام رویس که سالهای زیاد رئیس بخش فارسی رادیو صدای

دفتر حقوقی

شاهرخ مختارزاده

وکیل رسمی دادگستری در کالیفرنیا

Law Offices of

Shahrokh Mokhtarzadeh

2049 Century Park East, #720

Los Angeles, CA 90067

(310) 788-0370

Fax: (310) 788-0353

شمسی حکمت

پرچمدار دفاع از حقوق زن یهودی



مقررات تغییری نکرده بود ولی بعلت ضعف دولت مرکزی و عدم اجرای این مقررات بصورت جدی، تدریجا" امکاناتی برای ایجاد سازمانهای مختلف اجتماعی و خیریه بوجود آمد.

جالب آنکه در آن ایام مرکز اصلی و نهاد واقعی اغلب سازمانهای یهودی ایرانی در خانه بزرگی که در خیابان قوام السلطنه مقابل نمازخانه و مدرسه میسیون مذهبی امریکائی واقع شده بود قرار داشت. این خانه بزرگ که مشتمل بر حیات بیرونی و اندرونی و اطاقهای متعدد بود متعلق به یکی از مردان برجسته آنروز جامعه بنام آقای داود مرادپور از بازرگانان موفق و خوشنام و متدین و از فارغ التحصیلان مدرسه نور تهران بود که پیش از سال ۱۳۲۰ چشم از این جهان فرو بسته بود. در این خانه جلسات باشگاه برادران که مظفر مرادپور (برادر خانم شمسی حکمت) از اعضای فعال آن بود تشکیل میشد و در قسمت دیگری از این خانه جلسات کانون جوانان که مراد مرادپور برادر دیگر خانم شمسی حکمت به همراه مهندس بنایان - دکتر روح اله سپهر - بنژامن بن نهواری - نعمت اله شهر آرا و ابراهیم میزراحی و چندتن دیگر که از

روز سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی برابر با اکتبر ۱۹۴۱ تاریخ در سرزمین ما یکبار دیگر روق خورد و نه تنها سرنوشت جامعه ما تغییر کرد بلکه تغییرات عظیمی در حوادث جهانی بوجود آمد که نهایتاً موجب شکست آلمان نازی و ریشه کن شدن فاشیسم در اروپا گردید.

تا قبل از شهریور ۱۳۲۰ هرگونه فعالیت اجتماعی و ایجاد انجمن و سازمان در دوران رضاشاه عملاً ممنوع بود و هرگونه نوشته ای که قرار بود چاپ شود قبلاً" مورد بررسی اداره نگارش قرار میگرفت و اکثریت نوشتجات بکلی چاپ نمیشد. تعداد روزنامه ها بسیار محدود بود و از همه مهمتر برای تشکیل یک انجمن هرچند هدف آن امور خیریه و کمک به مستمندان و مالا" غیر انتفاعی و غیرسیاسی بود معهذاً میباید از هفت خوان رستم میگذشت و در نهایت امر پس از سالها انتظار ممکن بود با ایجاد آن موافقت نشود.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که دولت مرکزی بسیار ضعیف شده و نیروهای متفقین سانسور بسیار شدید جنگی را در ایران پیاده کرده بودند، گرچه

بنیان گذاران آن بودند جلسات خود را تشکیل میداد و بعد از بهمن ماه ۱۳۲۳ جلسات باشگاه خواهران که ماری مرادپور همشیره شمسی حکمت رئیس آن بود باز هم غالباً در این منزل تشکیل میشد.

بعد از آنکه باشگاه خواهران شکل گرفت و به فعالیت های اجتماعی خود سروسامانی داد، اقداماتی از طرف باشگاه خواهران برای توسعه بهداشت بین بانوان یهودی و خصوصاً رعایت های لازم برای بهداشت دوران آبستی شروع شد و با همکاری و کمک پیوسته سه تن از اعضای باشگاه خواهران بنامهای خانم پروین حکیم (بنارش) خانم ایران ناوی و خانم ملایم (که دوران کارآموزی مامائی را در بیمارستانها میگذرانند). فرصت مناسبی برای بهداشت بانوان جوان فراهم آمده بود. خانم پروین حکیم از خاطرات آن زمان چنین می نویسد: «در یکی از بیمارستانها روزی با منظره ای روبرو شدم که بکلی مرا تکان داد، جریان باین صورت بود که بانوی یهودی در حال زایمان در روی تخت دراز کشیده بود و یک دکتر زرتشتی در آن بیمارستان دولتی برای زایمان وی مامور شده بود. ابتداء دکتر از زانو پرسید که اسمت چیست؟ جواب داد ثریا و پس از پرسیدن اسم پدر و مادر دانی و عمو بالاخره اسم آخری را که بر زبان آورد دکتر یقین حاصل کرد که زانو یهودی است با لحن بسیار زشتی با ناسزا و دشنام گفت که "تو جهودی". با وجود اینکه تمام شرایط زانو عادی بود، وی بیک پرستار ساده که بهیچ وجه تخصصی در زایمان نداشت دستور داد که از دستگاه فورسپس ضدعفونی نشده استفاده نماید تا زایمان غیر طبیعی گردد. من کوشش کردم که مواد ضد عفونی بر روی فورسپس بریزم معهذا بدون بیهوشی منطبق با قوانین بهداشتی و بکار بردن وسائل طبی ضدعفونی نشده زانوی نگون بخت یهودی دچار عفونت شدید رحم گردید و متعاقباً ناچار به دوبار کورتاژ شد و حتی از خروج او از بیمارستان برای ادامه این شکنجه تعمداً جلوگیری میشد تا بالاخره با

پادرمیانی یک دکتر نیکوکار یهودی بنام دکتر رحمت اله دلجانی از بیمارستان مرخص شد درحالیکه مسلماً تا آخر عمر عوارض این بی عدالتی و تخلف از سوگند پزشکی یک دکتر نژادپرست صدمات روحی و جسمی بسیار غیر قابل جبرانی به این بانو وارد کرده بود. با دیدن چنین مناظر هولناکی که سایر دوشیزگان دوران مامائی نیز شاهد آن بودند مرا برآن داشت که با همفکری دوشیزگان ایران ناوی و ربانی و ملایم بفکر ایجاد کلاسهای بهداشت زنان افتادم و از آنجا که بانو شمسی حکمت را که معلم من بود و در مدیریت سوابق ممتد و موفق داشت همه می شناختیم و با توانائی ایشان در سازمان دهی و هماهنگ نمودن تشکیلات آشنائی داشتیم، برای انجام این کار بزرگ همه چشمها متوجه ایشان گردید. این تصمیم را با ایشان در میان گذاشتیم و بدین ترتیب سرکار بانو شمسی حکمت که تا آنزمان یکی از موفق ترین دبیران یهودی بود مسئولیت سنگین ایجاد سازمان بانوان یهود ایران را با همکاری نزدیک بانو ملیحه کشفی و بانوان - استر موره (مراداف) - محترم قدی شاه - توران عافار - عزت منتخب - طوبی سومخ و اشرف نعیم بعهدہ گرفتند».

جالب آنکه سازمان بانوان یهود ایران موفق ترین و پابرجاترین سازمانی بود که از سال ۱۳۲۶ تشکیل گردید و همچنان استوار و موفق به کار خود ادامه داد و حتی بعد از انقلاب اسلامی در ایران و همچنین در لوس آنجلس مجدداً فعالیت خود را زیر همان نام دنبال کرد.

در سال ۱۳۲۶ در یکروز کیپور در کنیسای پل چوبی نشسته بودم که دیدم بانوی جوانی با اندامی بلند و چهره ای مصمم با روسری بزرگی موهای خود را پوشانیده و با قدمهای ثابت و استواری بسوی میشگان رفت، از آنجا که رفتن بانوان بروی میشگان در آن زمان بسیار غیر عادی بود، همه تفیلاً گزاران کیپور تحت تاثیر این شهامت فوق العاده قرار گرفتند. شمسی حکمت با صدای محکم و بیانی رسا نطق خود را با این جمله آغاز

کرد: «ما زن هستیم، مجدداً تکرار کرد ما زن هستیم و برای احقاق حقوق زن پیا خواسته ایم و تا زمانیکه حقوق مسلم خود را بدست نیاوریم از پای نخواهم نشست» از همان روز خانم شمس حکمت بعنوان پرچمدار حقوق زن یهودی در جامعه ما شناخته شد و این پرچم افراشته مبارزه برای دفاع از حقوق زن یهودی هرگز از دست این شیر بانوی مبارز و فداکار فرو نیافتاد.

سالها گذشت و روزی برای احتیاج پرورشگاه سازمان بانوان، اداره جوینت بریاست مردی بنام فیدر از شادروان حسین علاء که در آنزمان وزیر دربار بود دعوت کرده بود که در این مراسم شرکت نماید. آقای فیدر بیاناتی در مورد فعالیت های جوینت و جامعه یهودیان ایرانی اظهار داشت و از خانم شمس حکمت درخواست نمود که گفته هایش را به فارسی ترجمه نماید بمحض آنکه ترجمه باتمام رسید حسین علاء که در گوشه ای ایستاده بود بطور غیرارادی با صدای بلند اعلام کرد «سواد بهتر از اصل» و باز هم تکرار کرد که احسنت واقعا «سواد بهتر از اصل بود» منظور وی از بکار بردن کلمه سواد را اینجا اصطلاح آنروز مردم تحصیلکرده بمعنی رونوشت و کپی بود و در حقیقت مفهوم کلام حسین علاء این بود که ترجمه سخنرانی بهتر از اصل سخنرانی بود و سپس در این مورد چند دقیقه ای صحبت کرد.

بانو شمس حکمت در طی درست نیم قرن خدمات پی گیر خود از سال ۱۳۲۶ الی ۱۳۷۶ علاوه بر خدماتی که از طریق سازمان بانوان یهود ایران بجامعه خود نمود، مبارزه پی گیری را برای احقاق حقوق زن یهودی باتفاق سرکار خانم ملحیه کشفی وسایر همکاران خود در سطح جامعه انجام داد.

با وجود اینکه خانم شمس حکمت از هرگونه مصاحبه و تظاهری همیشه خودداری می کرد معهدنا خوشبختانه نگارنده باتفاق آقای جمشید نوانین در تاریخ هفتم اکتبر ۱۹۹۵ مصاحبه ای با آن شادروان باتفاق خانم ملحیه کشفی و خانم هلن

شباتیان (حکیم) انجام داده ایم که در این مصاحبه خانم شمس حکمت درباره شروع مبارزه برای احقاق حقوق زنان و دختران یهودی، چنین بیان داشت:

«نخستین فعالیت خود را در سال ۱۹۶۰ برابر با ۱۳۳۹ در کنگره سازمان بین المللی زنان یهودی در بال سوئیس شروع کردیم و پس از تحقیقاتی که در قوانین مربوط به حقوق زن و دختر یهودی در امریکا و انگلیس و فرانسه و اسرائیل بعمل آوردیم متوجه گردیدیم حقوق زنان و دوشیزگان یهودی در ایران منطبق با مقررات جاری سایر کشورهای پیشرفته نیست و در حقیقت حقوق ارث بانوان و دختران یهودی در ایران تضحیح میگردد لذا برای این منظور با مقامات مذهبی در ایران و در اسرائیل وارد مذاکره شدیم. نکته جالب و حساس آنکه پیشرفت سریع اقتصادی در ایران و تلاش پی گیر جامعه یهودی در استفاده از فرصت جبران گذشته های تاریک فقر و مسکنت، موقعیتی را فراهم کرده بود که دوشیزه ای که با جهیزیه مختصری سالها پیش از خانه پدری بیرون آمده بود ناگهان مواجه با تفاوت بسیار محسوسی در زندگی خود و با مقایسه رفاه مالی خانواده پدری خود میگردد و امثال اینگونه نابرابریها موجبات برخورد های شدید خانوادگی میگردد بنابراین مساله حقوق زنان و دوشیزگان با وجود شواهد زنده از این نابرابریها در بسیاری از فجایع یهودی مورد بحث قرار میگرفت».

بعد از طرح مساله در کنگره سازمان بین المللی زنان یهود، خانم شمس حکمت باتفاق چند تن از همزمان خود و دو نفر از روسای سازمان بین المللی سازمان یهود با راو نسیم، راو راشی سفارادی اسرائیل ملاقات نمود و مقدمات سفر نامبرده را به تهران برای امضاء طرح تعدیل حقوق زنان و دوشیزگان یهودی ایرانی فراهم آوردند. گرچه در این سفر راو نسیم متن قانون مورد نظر را امضاء ننمود ولی بهر حال شروع بسیار خوبی برای تدوین حقوق زنان فراهم گردید. بعدها پس از سفرهای متعدد آقای دکتر

ایرانی جهد و کوشش بسیار داشت و تعداد بسیاری از جوانان یهودی و غیر یهودی که بعدها با موفقیت های بسیاری روبرو شدند همه دست پروردگان کودکستان و دبیرستان معروف بین المللی حکمت بودند و همچنین تعداد بیشماری از موفق ترین افراد جامعه ما در پرورشگاههای سازمان بانوان که با آخرین اصول تعلیم و تربیت و بهداشت نوباوگان آشنا شدند.

علاوه بر خدمات ارزنده بجامعه بانوان

یهودی خانم شمس حکمت خزانه دار کل شورای جمعیت زنان ایرانی بود و سمت والای نایب رئیس شورای بین المللی زنان یهودی جهان را داشت.

در لوس آنجلس جمعیت های دیگری را که

وابسته به سازمانهای خیریه بزرگ امریکائی بود بنیان گذاشت. بانو شمس حکمت از تمامی خصوصیات رهبری بهره مند بود و تاریخ جامعه این بانوی مبارز را بعنوان رهبری موفق بخاطر خواهد داشت.

کهنه وزیر مذاهب به تهران و بالاخره ورود راو عودیا یوسف، تعدیل حقوق زن مورد قبول قرار گرفت و نتیجتاً دو تن از اعضا، انجمن کلیمیان آقای مسعود هارونیان و دکتر سلیمان آقائی متن تغییرات مورد نظر را تدوین نموده و شادروان یوسف کهن نماینده وقت یهودیان در مجلس شورای ملی که از علاقمندان و مبارزان احقاق حقوق زن یهودی بود این تغییرات را در مراجع قانونی ایران به ثبت رسانید.

خانم شمس حکمت بانوئی بسیار اصولی و

پای بند عقاید مثبت خود بود. آن شادروان اراده ای خلل ناپذیر و پشتکاری خستگی ناپذیر داشت. کمتر کسی در جامعه ما وجود دارد که در زمان حیات خود شاهد به ثمر رسیدن ایده های مثبت خود باشد و در این راه بانو شمس حکمت حاصل بسیاری از مبارزات پیگیر خود، بویژه موفقیت عظیم تعدیل حقوق زن یهودی را شخصاً بچشم دید.

شمس حکمت در تعلیم و تربیت نوباوگان



سپاسگزاری

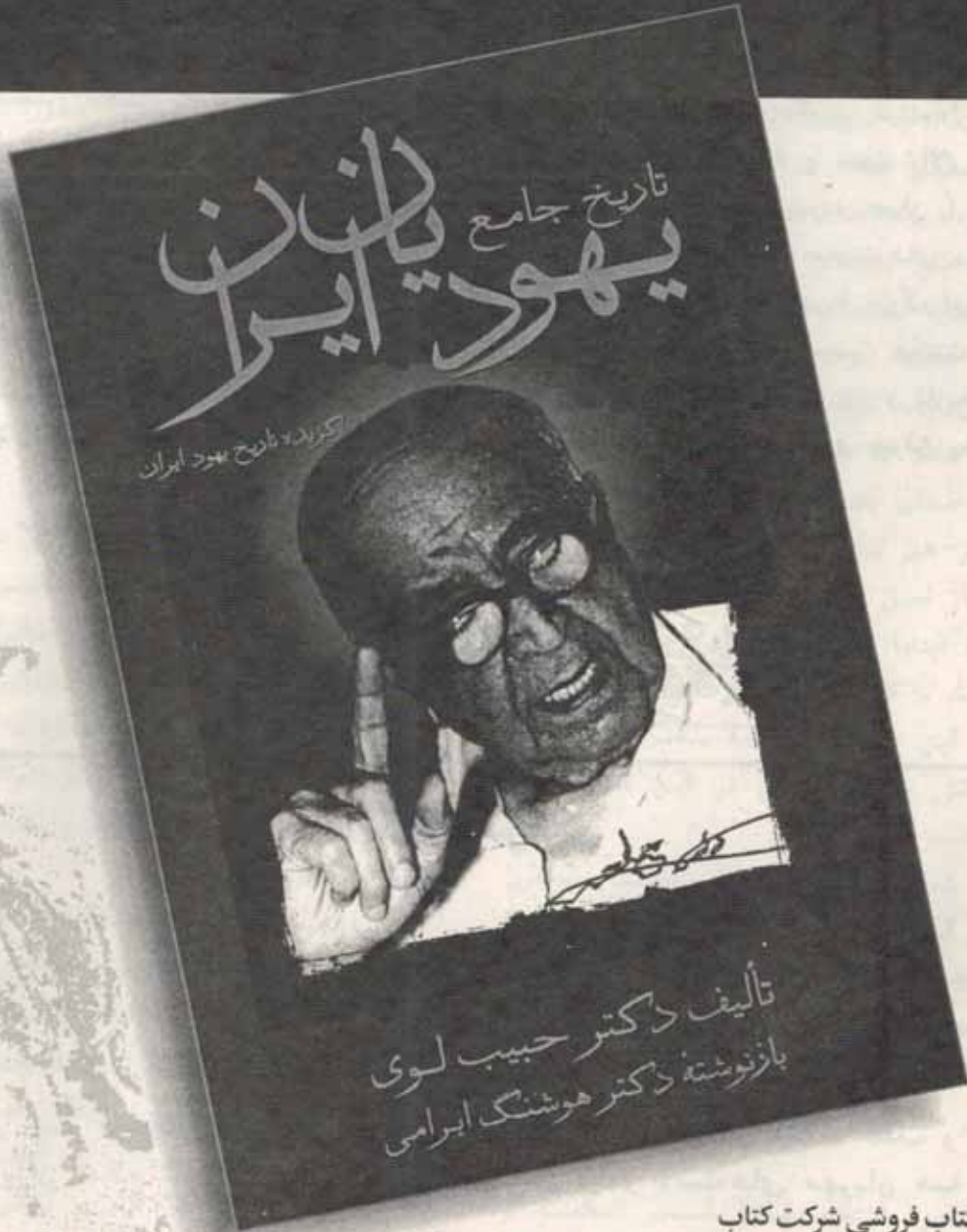
از کلیه سروران و دوستان عزیز که در طول مدت بستری بودن من در بیمارستان با عیادت از بنده و فرستادن گل و تلفن های متعدد جویای حال من بودند بی نهایت سپاسگزارم.

هر چند کوشیده ام حضوراً یا تلفوناً مراتب تشکر را از اینهمه لطف و مهربانی شما عزیزان اعلام دارم، معهداً لازم میدانم بار دیگر دست های مهربان همه شما را بفشارم.

خداوند که یاری دهنده همه نیازمندان است بهمگی شما سلامت عنایت فرماید.

حقنظر فرحنیک

نخستین کتاب
از
انتشارات بنیاد فرهنگی حبیب لوی



توزیع و فروش کتاب فروشی شرکت کتاب

1419 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024
(310) 477-7477

1-800-FOR-IRAN - 1 تلفن رایگان برای خارج از لوس آنجلس

367-4726

www.ketab.net

گفتگوئی با دکتر هوشنگ ابرامی

((ایشارگر توشه عقل و احساس))

* «زوال ناپذیری قوم یهود معجزه ایست بالاتر از معجزه‌های پیامبر بزرگمان. راز این فولاد آبدیده شدن و قنوس وار زیستن چیست؟»

درباره افراد صاحب علم و لایق سخن راندن چه عمل طبیعی و راحتی است. در بزرگداشت نویسنده و همکار دانشمند دکتر هوشنگ ابرامی افتخار سخن بمن داده شده بود. بخش بسیار خلاصه‌ای از بیوگرافی غرور آفرینش را از نظرتان می‌گذرانم:

... دکتر ابرامی از دانشگاه تهران در رشته علوم اجتماعی فوق لیسانس گرفت. چند سالی با سمت «ادیتور کتابهای درسی» با موسسه فرانکلین همکاری داشت. بعد برای ایجاد یک مرکز پژوهشی اقتصادی در بانک مرکزی ایران استخدام شد. مدتی بعد راهی آمریکا شد و از دانشگاه پیتسبورگ در رشته Information Science درجه دکترا گرفت. در بازگشت به ایران در دانشگاه پهلوی شیراز بخش علوم کتابداری را در سطح فوق لیسانس تاسیس کرد و به مقام استادی رسید و چندی نیز رئیس کتابخانه‌های دانشگاه شد. مدت دو سال هفته‌ای سه روز در تهران با وزارت دربار و سه روز دیگر را در شیراز با دانشگاه پهلوی کار میکرد. سپس در تهران ماندگار شد و... «مرکز پژوهش برنامه ریزی» را تاسیس و اداره کرد.

دکتر ابرامی از کودکی به نویسندگی علاقمند بوده است. بین سنین ۱۹ تا ۲۵ سالگی در آن واحد با پنج شش نشریه معتبر هفتگی ایران با چند نام مستعار مختلف همکاری می‌کرد. در طی سالهایی که به کارهای پژوهشی مشغول بود کتابهایی در رشته تحصیلی‌اش نوشت ... و یکی از آنها در سال ۱۳۵۲ برنده جایزه سلطنتی شد. این اثر تحت عنوان «اصول تدوین فهرست موضوعی در زبان فارسی» مورد استقبال ادبا قرار گرفت و کتاب درسی دانشگاهی شد.

از جمله کتابهای جالب غیر دانشگاهی او باید از کتاب «ستارخان» نام برد که نتیجه یک سال تحقیق مداوم او در شهر تبریز و ملاقات پی در پی وی با یاران و نزدیکان این قهرمان آزادی و سران کهنسال انقلاب مشروطه بوده است. بعدها انقلاب شد و به کوچندگان برونمرزی پیوست و فرصت بیشتری یافت تا با نوشتن زیباترین کتابهای پژوهشی، جامعه یهودی ایرانی برون مرزی را غرق شغف و غرور کند. چهار کتاب وزین وی در این دوران عبارتند از: «قهرمانان تورا»، «ضدیهود دیگری»، «خاک خوب خدا» و «فرازهای یهودیت».

این روزها بار دیگر نام دکتر هوشنگ ابرامی بر سر زبانها است، بخاطر بازنویسی اثری بزرگ و در نوع خود کاملاً منحصر بفرد. کتاب تاریخ یهود ایران اثر زنده یاد دکتر حبیب لوی «بزرگ مرد تاریخ یهودیان ایران در قرن بیستم» الماس بی نظیری بود که نیاز به صیقل داشت، دکتر ابرامی با ویرایش و چکیده نویسی این اثر، الماس را تبدیل به برلیان درخشانی کرده است و ذری گرانبها به جامعه ما تقدیم داشته. همه آنهایی که دست به قلم دارند بخوبی از عظمت و دشواری این اقدام بزرگ آگاهند. دکتر ژاله پیرنظر استاد دانشگاه برکلی درباره این اثر و ویراستار پرتوانش چنین اظهار نظر میکند: «تاریخ جامع یهودیان ایران، بازنویسی دکتر ابرامی بخاطر نثر و شیوه نگارش روان و شیوایی که برگزیده، تاریخ را

چه ملموس و شرح وقایع را چه زنده و محسوس می‌نماید و قلم در دست او گاه به قلم موئی تبدیل میشود که نمی‌نویسد بلکه ترسیم میکند».

دوست و همکار دانشمند ما به این مهم یعنی بازنویسی و چکیده نویسی این اثر با ارزش بسنده نکرده، هم زمان با انتشار کتاب، «بنیاد فرهنگی حبیب لوی» را بنیانگذار میشود با این هدف که «از راه نشر کتاب واقعیت‌ها را برکسانی که در دام عقاید و افکار زهرآلود و تعصب آمیز گذشتگان گرفتارند بشناساند».

عظمت و ارزش این دو اقدام سترگ مرا برآن داشت تا بر دلزدگی که محیط مطبوعات یهودی ایرانی در من ایجاد کرده بود فائق شوم و برای شناخت و معرفی هر چه بیشتر همکار دانش پژوهم با او به مصاحبه بنشینم. و این شما و این شرح گفتگوی من با «دکترهوشنگ ابرامی».



یادها رفت آورده‌ام. طبعاً ذهن شما با این سؤال متوجه دوره‌هائی مثل صفویه و قاجاریه است. ستم دیدگی در این دوره‌ها و دوره‌هائی نظیر آنها را باید بصورت مجزا و مجرد از مسئله یهود در نظر گرفت. فرض کنید در دوره صفویه ایران اصلاً یهودی نداشت. آنوقت نگاه کنید به شیعیان و سنیان این مرز و بوم که چطور شکم هم را میدریدند و یکدیگر را لت و پار میکردند. وای که چه جنایتهای وحشتناکی مسلمان با مسلمان میکرد! صد بدتر از جنگ اخیر ایران و عراق. یا دوره قاجار را بدون وجود یهودیها در نظر بگیرید. آنقدر ظلم و ستم و بیرحمی شد که ملت ایران منفجر شد و انقلاب مشروطیت را با خون جوانهایش آبیاری کرد. خوب، در چنین شرایطی انتظار دارید برای یک اقلیت مذهبی چه کنند؟

س. درباره محرومیتها و مطالبی که قوم ما متحمل شده، در کتاب «تاریخ جامع یهودیان ایران» مطالبی می‌خوانیم. شما استنباط خود را درباره بُعد انسانی این قوم ستم دیده بگویند.

ج. جالب است. جدا جالب است. حتی شما خانم تحصیلکرده اهل مطالعه هم همینکه صحبت از ایران و یهودیانش میشود اول از همه مسئله ستم دیدگی را مطرح می‌کنید. انگار مباحثی مثل ردپای ده قبیله گمشده در ایران، تدوین تلمود در ایالتی که بیش از هزار سال جزئی از خاک ایران بود، ایجاد مکتب جهانگیر قارائیم در ایران یا دهها موضوع مهم دیگر از جنبه‌های فرعی تاریخ یهود ایرانند. قضیه «ستم دیدگی» قوم را من در کتاب «ضدیهودیکری» که در همین شوفار چاپ شد و از

نمیگویم ستم دیدگی نبود. دیوانگی محض است این حرف. اما در مسئله مهم یهودی آزاری باید همه چیز را تجزیه و تحلیل کرد و از همه سو بدان نگریست. نگاه یک بعدی خودش آفرینندهٔ نفرت و کینهٔ متقابل است. چیزیکه یهودیت بسختی می‌پذیرد آنرا. مصاحبه‌تان را با «الی ویزل» بیاد بیاورید. او بازمانده اردوگاه مرگ بود. باید از سراسر وجودش کینه و نفرت می‌بارید. اما دنیا به او جایزهٔ صلح داد. چرا؟ دکتر لوی در این زمینه عقیدهٔ خوبی دارد. او میگوید فراز و نشیب تمدنها را از روی طرز رفتار آنها با یهودیان باید سنجید. چه محک معرکه‌ای! این دید ستم دیدگی نتیجه‌اش همان پذیرش «توسری خوردن» است. عبارت زشت نکبت‌انگیزی که در نوشته‌های بهترین نویسندگان ما و ورزیده‌ترین پژوهشگران ما بکرات دیده میشود. چیزیکه خیلی‌ها بی‌چون و چرا قبولش دارند و بهمین خاطر عادت ثانوی جامعه یهودی ایرانی شده. بطوریکه حالا هم توی این مملکت دراندشت که کسی بالای سرمان نیست از سران جامعه گرفته تا آدمهائی که خاموش گوشه‌ای نشسته‌اند، اگر نه با دست، با زبان بر سر هم میزنند و چه زندهائی که خدا نصیب نکند!

س. تا چه حد به صحت اطلاعات تاریخی کتاب «تاریخ یهودیان ایران» معتقدید؟ کتاب تا چه میزان گواه و گویای واقعیتهای تاریخی است؟ دکتر لوی بخاطر جو موجود اجتماع اکثریت تا چه حد در نوشتن حقایق بیشتر با دشواری روبرو بوده است؟

ج - در تاریخ نویسی، پیچیده‌ترین موضوع حُب و بُغض تاریخنگار است. خیلی از متون تاریخی که معروف هم هستند آلوده به این دردند. البته با درجه‌های مختلف. درجه‌هائی مثلاً از یک تا هزار. تنها تاریخ بی‌دروغ بی‌تعصب را در کتاب مقدس باید یافت. میدانیم کتاب الهی ما از نظر علم تاریخ یک ساختار قوی دارد. ترکیبش تاریخ است. حتی خود اسفار پنجگانه با عبارت «در آغاز» شروع میشود و انجامش «پایان» زندگی موسی است. و بعد کتابهای پادشاهان، تواریخ ایام

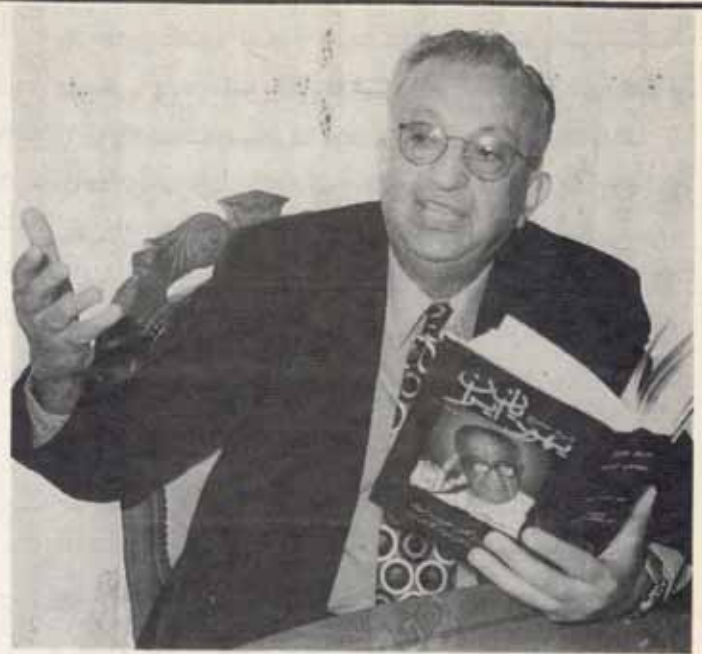
یا حتی کتب انبیاء چیستند جز بیانی بر زمینه تاریخی و در این تاریخهاست که گذشته را بی‌دروغ و بی‌تعصب میشود دید. مثل آئینه‌ای شفاف و پاک و براق. زندگی داود را ببینید. زندگی سلیمان را ببینید. حتی زندگی خود موسی را. سخن از گناه است و تنبیه. اینها از چه نشان دارند؟ از صداقت بی‌غل و غش در نوشتن تاریخ.

دکتر حبیب لوی که در «حُب یهودی» او جای شک نیست شدیداً تحت تاثیر اینگونه تاریخ نویسی است. دید او در تاریخ نویسی دید معمولی «اسناد و مدارک» و اتکاء مطلق به آنها نیست. چرا که هر سندی را یکباره و بی‌چون و چرا درست و واقع بینانه نمیداند. شهادت او در بیان واقعیات و کنجکاوی او در اینکه چه درست است و چه نادرست بجائی میرسد که حتی برای آنکه ثابت کند عزرا و نحمیا در زمان اردشیر دوم میزیسته‌اند و نه اردشیر اول صحت ترتیب بندهای «کتاب عزرا» را مورد سوال قرار میدهد و نظم جدیدی را در پاراگرافهای این کتاب عرضه می‌کند. کاری که خیلی دل می‌خواهد. با پیروی از چنین شیوه و روش، خیلی سخت میشود در صحت وقایع تاریخی این کتاب شک کرد.

دکتر لوی یک مورخ یهودی است که در شناساندن داودها و سلیمان‌ها و همچنین هامانها و اعتمادالدوله‌ها مکتب خاص معینی را دنبال می‌کند. کتاب او گرچه زمینه‌ای در غرور یهودیت دارد اما از اغراق و گزافه‌گویی و تحقیر دیگران بدور است.

س. از چکیده نویسی اثر بگویند. مطابق چه نظر یا ردی یک قسمت را انتخاب و قسمت دیگر را حذف کرده‌اید؟ قسمتهای ارجح کدامین بودند؟ و چرا؟ از اضطراب‌های خود در فدا کردن قسمتهای حذف شده بگویند.

ج - راستش اول خیلی مردد بودم دست به اینکار بزنم. می‌ترسیدم چهل و چند سال نتیجهٔ کوشش یک مورخ بزرگ، یا بهتر بگویم بزرگترین مورخ یهودی ایران را ببازی بگیرم. اضطراب با من بود.



یهودی نه قهرمان می پرورد
نه به کسی اجازه میدهد قهرمان شود

می بردم که مقدار زیادی با هدف و ایده مولف بستگی پیدا میکرد. تاریخ هر دوره را چند بار می خواندم. در ذهن می پروراندیم. آنرا می نوشتم. دوباره و سه باره می نوشتم. بعد برمی گشتم با متن نوشته دکتر لوی مقایسه می کردم. می خواستم مطمئن بشوم از آنچه صرفاً مربوط به یهودیان ایران میشود چیزی جا نیفتاده بعد اگر بعضی جاها احتیاج به «مرمت» داشت به منابع دیگر رجوع میکردم تا از آنها برای مرمتها کمک بگیرم. با اینهمه سعی داشتم استفاده از این منابع حداقل باشد مبدا که به اصالت اثر کلاسیک دکتر لوی لطمه ای وارد آید.

س. کدام قسمتهای کتاب دکتر لوی بیش از همه شما را متقلب کرد و تحت تاثیر قرار دارد؟ از های لایتها بگویند.

ج - کتاب «تاریخ یهودیان ایران» با همه حجم فشرده اش دریانی است که گاه توفانی است و گاه آرام. در تاریخ یهود دنیا کشور ایران بعد از اسرائیل بخصوص از آنرو که اندکی پس از انهدام معبد اول، بابل برای زمانی بسیار دراز جزء ایران بود مقام دوم را دارد. این چیز است که مورخان غرب بدان بی توجه مانده اند و دلیل عمده ای که دکتر لوی عمرش را صرف اینکار کرد همین بود. پیداست در چنین محیطی، نکاتی که خواننده را متقلب کند یا بقول شما های لایتها فراوانند. نه تنها در زمان باستان کسی چون دانیال نبی، وزیر بزرگ هخامنشیها بود بلکه در زمان ایلخانیان برای مدتی حکومت ایران عملاً دست یهودیها بود. از سعدالدوله صدراعظمش گرفته تا حکام ایالات و ولایات اغلب یهودی بودند. رشید الدین فضل اله همدانی، صدراعظمی که تاریخ ایران نظیرش را بیاد ندارد یک یهودی زاده بود. استر تنها ملکه یهودی ایران نیست. شوشندخت هم یهودی بود. ایران بعنوان یک کشور شاهنشاهی ایالاتی داشت که روسای آنها خود بنام شاه خوانده میشدند. در بعضی از این ایالات مثل «خزر» و «کردستان قدیم» شاهانش یهودی بودند. و یا بهتر بگوئیم

تا اینکه روزی دکتر آبر لوی، بمن گفت کتاب سه جلدی تاریخ یهود ایران گوهریست که آنرا برای صیقل و تراشکاری بدست گرفته ام. این حرف اضطراب مرا از بین برد. دیدم اگر هم موفق نشوم در کارم، کتاب سه جلدی سرجای خودش هست. اینها را به تفصیل در مقدمه کتاب نوشته ام. اما چکیده نویسی و سبک و روشی که بکار برده ام. شاید بدانید که در علوم محض مثل فیزیک و شیمی و پزشکی و مانند آنها دهها روش گوناگون خلاصه نویسی وجود دارد. در دنیایی که با «انفجار اطلاعات» روبروست این کار اهمیت زیاد پیدا کرده. اما کتاب دکتر لوی را با هیچکدام از این روشها نمیشد خلاصه کرد. دکتر لوی هدفش تنها بیان تاریخ یهودیان ایران برای همکیشان همزبان خودش نبود بلکه می خواست نه تنها آنها را بلکه همه هموطنانش را با تاریخ یهود بطور کلی آشنا کند. اینست که خیلی جاها بخصوص در مورد تاریخ اسرائیل یا تاریخ اروپای قدیم و رابطه آنها با ایران در مورد یهودیان خیلی به تفصیل سخن گفته بود. نمیشد بسادگی چند جمله را حذف کرد و چند عبارت را نگهداشت. روش خاصی را باید بکار

یهودی شدند. در علم و ادب بخصوص در ترجمه متون عربی به زبانهای یونانی ولاتین در دوره رنسانس خدمات بهیویان ایرانی بدنیا شگفتیها آفرید و دریغا که این شگفتیها، با وجود تلاش یک تنه دکتر لوی هنوز از نظر خود جامعه یهودی ایرانی و نیز دیگر جوامع پنهان مانده است. چرا یک یهودی ایرانی نداند که معلم زکریای رازی، کاشف الکل و یکی از پایه گذاران علم شیمی یکنفر یهودی بود.

اینها نکات مثبتی است که مرا و شاید هر خواننده دیگری را به هیجان می آورد: نکات منفی اش را می خواهید؟ کتاب «مردمنامه» بابائی لطف کاشانی را که در کتاب لوی فصل جداگانه ای را به آن اختصاص داده ام بخوانید تا آه از نهادتان برآید.

س. کدامین قهرمان یا نقش آفرین یهودی یا غیر یهودی اثر، مکان رفیع تری در قلب شما داشتند و کدامیک از ضد قهرمانها خشم و غضب شما را بیشتر باعث شده اند؟

ج - این سؤال شما، آدم را بیاد آن جمله معروف برتولت برشت می اندازند که می گوید: «بیچاره ملتی که نیاز به قهرمان داشته باشد» تا جایی که صحبت از قوم یهود است قهرمان و قهرمان پرستی محلی از اعراب ندارد. چرا که این قوم، ملت بیچاره ای نیست. انقلاب بلشویکی که شد نئین را قهرمان کردند و ازش مجسمه ها ساختند و برای بازدید پیکر مومیائی شده اش، بچه های روسی معصوم را در سرمای مسکو بصف کشانند. اما بعد مجسمه ها را پائین آوردند و جسد قهرمان هم یک جوری کلکش کنده شد. در همان زمانهای آغاز انقلاب روسیه، بن گوریون نوجوان که به اسرائیل رفت در کشتزار «پتچ تیکوا» و تاکستانها و باغهای مرکبات بکار پرداخت. و بعد روز استقلال سخنانی گفت که واکنش و صیای موسی بود. از مقام نخست وزیری که افتاد دوباره رفت توی کشتکارها، آستین ها را بالا زد و کار کرد. نه خودش ادعای قهرمان بودن کرد و نه کسی او را قهرمان دانست. یهودی نه قهرمان می پروراند و نه

به کسی اجازه میدهد قهرمان بشود. جایزه های نوبل را دیگران به یهودیها داده اند نه یهودیها به یهودیها. یهودی را در مفهومی خاص میتوان «ضد قهرمان» خواند: کسی که ضد برتری آدمها، ضد قهرمان شدن انسانهاست.

از جانب دیگر وقتی سخن از برابری آدمها در میانست، همانطور که کتاب دکتر حبیب لوی نشان میدهد، در طی دوهزار و هفتصد سال تاریخ هر یهودی ایرانی، گمنام و بی نام و نامدار، در کارزار زندگی یک انسان مبارز بوده است. مبارز در راه آرمانهای بزرگ انسانی اش. اگر این یهودی به جامعه دیگر تعلق میداشت قهرمانش می خواندند. اگر شما هم می خواهید هر یهودی را به نوبه خود قهرمان بدانید مختارید. اما برتر از آدمهای دیگرش ندانید. مگر قهرمان بودن چیست جز مبارزه در راه مرام و ایده والای انسانی. شرح زندگی یهودیان را در زیر فشار خردکننده جدیدالاسلام شدن در مشهد و کاشان و همدان و اصفهان و تهران و دیگر شهرها بخوانید تا بدانید قهرمان کیست؟

و اما ایرانیان غیر یهودی قهرمان؟ فراوانند. ضد قهرمانها هم همینطور. فقط صحبت از کوروش و هامان کردن خواب رفتن در دنیای کهن است.

س. اوریانا فالاجی معتقد است سکوت افرادی که حتی در برابر نیرومندان کف هم می زنند به منزله مرگ حقیقی است. نظرتان درباره سکوت قوم یهود ایرانی که حتی گاه مظالم را متحمل شد و ساکت ماند و مجبور به کف زدن هم شد چیست؟

ج - اگر اینطور بود، یهودیان ایرانی چطور ممکن بود در آخرین دهه دوره پهلوی چنان بدرخشند که چشمها خیره بشود. فراموش نکنید که یهودی چه سکوت کند چه فریاد بکشد، چه کف بزند و چه دشنام و ناسزا بدهد یک قوم مرگ ناپذیر است. ایکاش دکتر حبیب لوی در آخرین سالهای حیاتش که بین امریکا و اسرائیل بسر برد تمام وقتش را صرف ادامه نوشتن تاریخ یهود ایران میکرد و سخن را از انتهای جلد سوم کتابش ادامه میداد. حرف

فالاجی شاید در مورد اقوام دیگر که آمده‌اند و رفته‌اند درست باشد اما درباره یهودیان ایران صادق نیست. گذشته از این، مبارزه که همیشه بمعنای آن نیست که آدم با سنگ و چوب و تفنگ و فشنگ به جنگ حریف برود. همین تحرک جوشنده پرخروشی که یهودی ایرانی در تمام طول تاریخ داشته و از شهری به شهری و از دیاری به دیاری رفته و کشتش بیشتر بسوی دین و آئین خویش داشته نوعی مبارزه بوده. نوعی شکستن سکوت و گریز از کف زدن بوده. وانگهی ما صحنه‌هایی داشته‌ایم که یهودی ایرانی پای در میدان رزم هم گذاشته. ماجرای «ابوعیسی اصفهانی» که شرح آن در کتاب لوی آمده یکی از آن صحنه‌ها است.

س. گروهی از هم میهنان عزیز غیر یهودی ما که اطلاع کافی از تاریخ یهود ایران ندارند بر این باورند که یهودی در همه اعصار از رفاه دوران کورش یا سلسله پهلوی برخوردار بوده است و بخاطر این باور غلط هر اشاره به روزگاری تلخ را نشانه ناسپاسی می‌دانند. شما در مقام یک نویسنده و تاریخ‌نویس پاسختان به این هموطنان عزیز چیست؟

ج. چه سؤال جالبی! گروهی از ما یهودیهای ایران، تاریخ را در دوره‌های صفویه و قاجاریه می‌بینیم و عده‌ای از هموطنان غیر یهودی در دوره‌های کوروش و پهلوی. هر دو نگاه یک بُعدی داریم و در نتیجه هر دو به قضاوت غلط می‌نشینیم. همه جا را باید دید و همه دوره‌ها را با هم باید در نظر گرفت. این مشکلی بود که شادروان دکتر لوی متوجه آن شده بود و می‌خواست شناسنامه واقعی یهودیان ایران را بهم عرضه کند. او خودش می‌نویسد که کتاب تاریخ یهود ایران را نه تنها برای یهودیان ایرانی بلکه برای همه ایرانیان نوشته است. بنابراین جواب این سؤال شما آنستکه باید همه واقعیات تاریخی را شناخت بعد داوری کرد. باید فصول تاریخ جامع یهودیان ایران را خواند بعد به قضاوت نشست.

س. شما سالها با اثر کلاسیک دکتر حبیب لوی و با وقایع تلخ و شیرین آن سر کرده‌اید و شاید در خیال خود با مرحوم لوی به گفتگو و بحث نشست‌اید. اگر زنده یاد در قید حیات بود دوست داشتید درباره کدام قسمت آن بیش از همه با وی به بحث بپردازید و چه سئوالاتی با او مطرح میکردید؟

ج. من کتاب سه جلدی تاریخ یهود ایران لوی را یکی دوبار خوانده بودم و بارها به آن رجوع کرده بودم. اما وقتی قرار شد آنرا ویرایش کنم و در یک جلد بازنویسی کنم خیلی دلم می‌خواست دکتر لوی زنده بود و با همکاری او اینکار را میکردم. بنظر من دکتر لوی می‌توانست اثر خود را برای دوره کوتاه بین دو انقلاب که خود او از سازندگان تاریخ یهودیان ایران هم بود بسیار بسط بدهد و عمیق تر و گسترده تر از آنچه هست بنویسد. این دوره زمان شکوفانی جامعه یهود ایرانست و بحق باید کتاب جداگانه‌ای را در برگیرد. دکتر لوی یکی از معتبرترین مراجع این دوره بود. بی‌جهت نیست که برای قرون نوزدهم و بیستم، دانشنامه جودائیکا اثر لوی را تنها اثر موجود ذکر می‌کند. سئوالهای من از دکتر لوی درباره گذشته کهن و دوره اسلام و افشاریه و زندیه نمیشد بلکه همه‌اش دور محور «از انقلاب مشروطیت تا انقلاب جمهوری» دور میزد.

س. شما راز زوال ناپذیری قوم سرگردان ما را در چه میدانید؟ چگونه ملتی در گتوهای ملل مختلف پراکنده میشود، ظلم و ستم می‌بیند و باز آرمان خود را به عنوان یک ملت واحد فراموش نمی‌کند؟

ج. این معجزه است. معجزه‌ای بالاتر از معجزه‌های پیامبر بزرگمان. فولاد آبدیده شدن. ققنوس وار زیستن. آتش گرفتن و سوختن و خاکستر شدن و باز جان گرفتن. معجزه است این. هزار و یک یهودی را از هزارویک اقلیم دور هم جمع کنید خیلی ساده فقط با یک نظر می‌توانید بگویند کدام سال چه کشور است؛ هلندی، فرانسوی، ایرانی، هندی و غیره. چرا که چهره‌ها همه گویای ملیت آنانست. زمانه آنقدر بر آنها اثر داشته که

حتی قیافه ها هم عوض شده اند. اما ایمانها یکی است. همه اذهان متوجه یکجاست: تورات. دانسته و ندانسته، خواننده و ناخوانده، با سواد و بیسوادش، درست یا نادرست گفته اند: «توی تورا نوشته» یا «کتاب مقدس گفته» و همین همه افکار را بیک نقطه، بیک منبع، بیک کتاب متوجه کرده. یهودی از هر دیاری به دیار دیگر کوچیده، اگر توشه راهش ناچیز بوده تورایش را مثل طفلش در آغوش گرفته و دنیا را نوردیده.

تاریخ میگوید: «راز زوال ناپذیری را باید در ایمان او به کتاب مقدسش جست» و ایکاش پدرمادرهای ما در این جشنهای پرآب و رنگ برمیتصوا و بت میتصوا خلاصه ای از گذشته زندگی قومی را برای فرزندانشان باز می گفتند.

س. آیا تحقق بخشیدن به این کار بزرگ، بقول خودتان عشق دیرین شما را به تاریخ نویسی ارضا کرده است؟ و پس از این اثر دلتان می خواست درباره کدام بخش از تاریخ یهود ایران یا جهان تحقیق کنید و بنویسید؟

ج - تا حدی چرا. اما نه تماما. من با وجود همه موانع و مسائل و مشکلات تشنه تحقیق کردن و نوشتنم. دریغاً که در محیط ما آنکه بخواهد تمام وقت نویسنده و پژوهشگر باشد با کوهی از دشواریها و عدم امکانات روبرو میشود. موضوعات برای تحقیق در جامعه ما فراوانند. خیلی فراوان. از «فلسفه یهودیت» گرفته تا مسائل جامعه ایرانی مقیم امریکا. با خلاء وحشتناکی روبروئیم. هنوز بعد از گذشت نزدیک به دو دهه از «کوچ اجباری» یک نوشته کوتاه تحقیقی درباره جامعه یهودی ایرانی در غربت منتشر نشده. در عوضش تا دلتان بخواهد از چپ و راست با توفان ایرادها و نصایح و بدگونیها و انتقادها روبروئیم و هرکدام صاحب عقیدتی خاص. واقعیت کجاست؟ چه کس باید بکاود و بیابد و بنویسد؟ حبیب لوی زمان ما کیست؟

س. در مقدمه کتاب نوشته اید «ایمان به یهودیت و عشق به تعالیم حضرت موسی الهام بخش حبیب لوی است تا یک تنه کاری سترگ و پیل افکن انجام دهد»

محرک نیروی عظیم شما در بازنویسی و چکیده نویسی این اثر که به نوبه خود کاری بس سترگ بوده است چیست؟ مدت چند سال و روزی چند ساعت روی این اثر زحمت کشیده اید؟

ج - چه محرکی می توانست مرا به این کار بکشاند جز نیروی ایمان و علاقه عمیق به اصول یهودیت. دو سه سالی طول کشید تا کتاب آماده شد. اما روزی چند ساعت. حساب دستم نیست. گاه میشد که ساعت ۶ یا ۷ صبح پشت میزم می نشستم و ساعتها سرگرم کار بودم و چون سرم را برمی گرداندم و به ساعت نگاه می کردم زمان را چند ساعت از نیمروز گذشته میدیدم و گاه ساعت ۱ یا ۲ بعد از نیمه شب مشغول بکار میشدم و چون سربرمیداشتم نور شیری رنگ صبحگاه را میدیدم. هیچ چیز عالی تر از آن نیست که آدم کاری را انجام بدهد که از انجامش لذت ببرد.

س. البته بشرط آنکه شریک زندگیش چون همسر نازنین شما با او هم قدم و همراه و موافق باشد. قسمتهایی از اثر پراحساس و بسیار هیجان انگیز شما را تحت عنوان «خاک خوب خدا» در نشریه شوفار مطالعه کرده ایم، گاه بی اختیار گریسته ایم و زمانی با تمام وجود به وجد آمده ایم. درباره این اثر بگویند. بکجا رسیده؟ ما چند درصد آنرا خوانده ایم؟ چه نقشه هانی برایش دارید؟ دستدرانش چه زمانی به وصال مطالعه کامل آن خواهند رسید؟

ج - من عاشق «خاک خوب خدا» یم. از ده دوازده کتابی که منتشر کرده ام و هر کدامش بنحوی برایم افتخاری آفریده، این یکی را خیلی خیلی بیشتر از همه دوست دارم و بیشتر از همه برایش زحمت کشیده ام. هشت سالی میشود که مشغول تهیه آنم که البته ویرایش کتاب لوی کار آنرا متوقف کرد اما حالا دارم دنبال میکنم. قریب سه چهارم آن تمام شده و بیشتر از یک سوم آنرا در شوفار انتشار نداده ام. فکر می کنم که مطالعه تاریخ اسرائیل برای مطالعه تاریخ یهود دنیا بسیار لازم باشد. تنها از این راه است که می توان



دکتر ابرامی با همسرش در کنار تصویری از دخترشان رزی ابرامی که او نیز نویسنده است.

بنیاد لوی که متعلق به یک یک افراد جامعه یهودی ایرانی است و ادامه آن بستگی به همکاری جملگی آنان دارد میکوشد کتبی منتشر کند که در درجه اول شناخت درست و واقعی یهودیان را برای خود آنها و دیگران فراهم آورد و از بار سنگین نفرت بکاهد. آیا اگر اروپائیان واقعا ملت یهود را می شناختند و همچنان دریند عقاید بی پایه قرون وسطانی نبودند در جنگ جهانی دوم اینهمه در مورد یهودیان جنایت می کردند؟ پایه و مایه نفرت، جهل و ناآگاهی است. بنیاد لوی می خواهد با سلاح کتاب، با ناآگاهی مردم درباره یهودیت و یهودیان مبارزه کند.

س. بگفته پرفسور نتصر کتاب تاریخ یهودیان ایران اثر دکتر حبیب لوی یکی از حماسه های قرن بیستم است. چند سال روی این اثر کار کردن و آثار دیگر لوی را مطالعه کردن شما را شاید پیش از هر کس در معرفی دکتر لوی صالح کرده باشد. او را به ما و خوانندگانمان بهتر بشناسانید.

ج - درباره دکتر حبیب لوی می توان از زوایای مختلف حرف زد. به عنوان فردی از اجتماع میشود زندگی او را در وقایع گذران زندگی یا در قالب «وقایع اربعه» باز گفت. کجا بدنیا آمد. کجا تحصیل کرد، با چه کسانی دیدار کرد و از این مسائل. اینها را در مقدمه کتاب خواهید خواند. من هنگام ویرایش کتاب او متوجه شدم که شخصیت حبیب لوی چند بُعدی است. او محقق هست، مورخ هست، نویسنده هست، جراح دندانپزشک هست، نظامی هست، صیونیست هست، «انتروپرونر» هست، ایراندوست هست، خادم جامعه هست و خیلی چیزهای دیگر. من او را از هیچکدام از این ابعاد نمی بینم. اگر او قزاق همدوره رضاشاه بود که بود و یا اگر او در بزرگترین خدمت بهداشتی به هموطنانش عظیم ترین کارخانه داروسازی خاورمیانه را تاسیس کرد که کرد. من حبیب لوی را از لابلای سطور «تاریخ یهود ایران» او و نوشته های دیگرش میشناسم. من او را یک انسان درون گرا، منزوی، بسیار حساس،

«یهودی مبارز» را بدرستی شناخت. بی جهت نبود که مرحوم لوی نیمی از جلد اول کتابش را به تاریخ اسرائیل اختصاص داد. اگر مانعی پیش نیاید انتشار این کتاب با پنجاهمین سال تولد اسرائیل همزمان خواهد بود.

س. از بنیاد فرهنگی حبیب لوی و نقشه هانی که برای آن دارید بگویند. چه عاملی شما را برآن داشت که نام حبیب لوی را برای این بنیاد برگزینید؟

ج - ده دوازده سالی میشد که در فکر ایجاد سازمانی بودم که در زمینه یهودیان و یهودیت کتابهایی منتشر کند. بطرز وحشتناکی نیاز به اینگونه کتابها داریم. سازمانهای موجود همه سرگرم گرفتاریهای خاص خود بودند. چند راهی در پیش داشتم که میشد یکیش را انتخاب کرد و رفت جلو. در میانه کار ویرایش «تاریخ یهود ایران» بودم که فکر کردم نام حبیب لوی، بخاطر کوشش های پیگیر و پرارزش او، نامی مناسب برای این نهاد فرهنگی خواهد بود. هدف این بنیاد پژوهش و انتشار کتبی در زمینه یهودیت و یهودیان خواهد بود. بنیاد به اسم حبیب لوی شد اما حق محققان و مولفان و دانشمندان یهودی دیگر بخصوص آنها که در یکصد سال اخیر خدماتی کرده اند محفوظ خواهد بود. ای بسا که بتوانیم کتبی درباره زندگی و خدمات آنها منتشر کنیم.

گريزان از آدمهاي کوتاه فکر و بالاخره یک مرد عاشق می بینم. عاشق خانواده اش که هیچ عاشق کارش، عاشق جامعه ای که بدان تعلق دارد و عاشق جامعه انسانی. حبیب لوی را انسانی می بینم که صد سال جلوتر از مردم همزیانش فکر می کند. او مضطرب و نگران احوال جامعه یهودیان ایرانست. او دشمن جهل و خرافات و کهنه پرستی است. او بی اعتنا به مادیات دنیا با مشعل دستش که چیزی جز نوشته های آگاهی دهنده کتاب او نیست از درون فریاد میزند: همکیشان! عزیزان! ما گیاه

بی ریشه نیستیم. ما انسانهای بی هویت نیستیم. بگذارید خود را، گذشته خود را، ریشه خود را بشناسیم. سربلند کنیم و خود را بدیگران بهتر بشناسانیم.

و بخاطر همین عشق است که او در مصاحبه ای با شوفار میگوید: «هنوز کارم پایان نرسیده» و بنیادی که بنام او بنیان نهاده ام کوشاست تا در راه آرمانهای او و دیگر یهودیان بزرگ اندیشه عصر حاضر گام بردارد.

سئوالها تمامی ندارد و جوابها یکی از دیگری جالب تر ولی بخود اجازه نمی دهم بیش از این مصدع اوقات با ارزش دکتر ابرامی بشوم. ما یهودیان را، «اهل الکتاب» لقب داده اند. با حمایت از این امر، ضمن ثبوت لیاقت خود در اکتساب لقب مذکور، قدرشناسی خود را نسبت به دانشمندان جامعه ثابت می کنیم. با این حمایت، خدمتی بزرگ در راه پیشرفت علم و ادب در جامعه خود انجام می دهیم چرا که تنها از این طریق باعث تقویت و دوام و بقاء بیناد فرهنگی خواهیم شد که قصد دارد هر ساله اثری کم نظیر در همین مایه ها به جامعه ما پیشکش کند. این دین واجب و عظیمی است که ما به نسل آینده میونیم. وظیفه نویسندگان تنها پژوهش و خلق اثر است اگر نگرانی فروش اثر را نیز بر آنها تحمیل کنیم در قبال پیشرفت علم و دانش در جامعه خود خیانت بزرگی مرتکب شده ایم و نسل بعدی این خیانت را هرگز با دیده اغماض نخواهد نگریست.

کتاب شهدای ایرانی در جنگهای اسرائیل

در نظر است کتاب جامعی که حاوی سرگذشت و بزرگداشت و جاودانه ساختن نام و شرح حال کسانی که از بین ایرانیان یا خانواده هانی که یکی از طرفین او ایرانی بوده و در طی قرن گذشته از سال ۱۹۰۰ تاکنون در اسرائیل در جنگهای مختلف کشته شده و یا شهامت از خود نشان داده و باعث نجات دیگران شده و یا کسانی که در این مدت بطریقی به کشور اسرائیل در پیشرفت و ترقی آن کمک نموده و یا اشخاصی که برای پیشرفت جامعه ایرانی در اسرائیل فعالیت و کوشش نموده اند، تهیه و منتشر گردد. از تمام اشخاصی که مایل هستند نام بستگان آنها در این کتاب بچاپ برسد، خواهشمندم شرح حال کامل و نام و نام فامیل شخص مورد نظر را مرقوم و با یک قطعه عکس به آدرس زیر ارسال فرمایند:

DAVID BIBYAN, REHOV HAHAGANAH 16/8, HOLON 58277, ISRAEL

لطفاً شماره تلفن و آدرس و نسبت خودتان را با شخص مورد نظر مرقوم بفرمائید. همچنین متمنی است نامه ها را در صورت امکان بزبان فارسی مرقوم دارید. این کتاب بزبان فارسی چاپ و بزبان عبری بطور مختصر ترجمه خواهد شد.

کیتترینگ گلت کاشر جک بروخیم رویال کیتترینگ

Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Berookhim
زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)



برگزار کننده جشنهای شما

در هتلهای لوس آنجلس و مکان های مورد نظر شما

با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سرویس.

برای پیدا کردن سالن به شما یاری می دهیم.

۹۹۹۳-۴۵۸-۳۱۰

(310) 458 - 9993

کیتترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)

واقع در خیابان ولبر

نوری در تاریکی



خانم منیژه نهورای در حین سخنرانی در مراسم شب نشینی ۲۹ می ۱۹۹۷ «ایتا اسرائیل سنتر». خانم نهورای در این سخنرانی از فدراسیون یهودیان ایرانی و دیگر سازمانها و افرادی که این مرکز را حمایت می کنند قدردانی نمودند.

مسائل و کشمکشهایی که زایده فرهنگ این محیط و طریقه زندگی آن هستند سیر فرهنگی و اجتماعی و معنوی ما را چنان تحت نفوذ قرار داده که جامعه ما مانند قطعه چوبی که در ظلمت شب در جریان رود مهیبی قرار گرفته باشد بی اطلاع از مقصد و بی اختیار به هرسوئی که رود میبردش میروند. این احساس که افراد و جامعه در تعیین سرنوشت خود هیچ اراده ای ندارند باعث وحشت کلیه دست اندرکاران اجتماعی، پدر و مادران و هر فرد مسئول میباشد.

اما... در جوش و خروش این رود و در تاریکی این راه گهگاه ذرات نوری هم مشاهده میشوند که بخشی از راه را نمایان میکنند و در برخی موارد حتی باعث امید و دلگرمی میشوند.

این واضح است که جامعه ما دارد پوست می اندازد - پوستی دوهزار و هفتصد ساله و به همین سبب هم مرحله دردناکی از زندگی خود را میگذراند اما زیر این پوست کهنه بافتهای اولیه پوست جوان و تازه ای ظاهر شده که گرچه با

تاریخ زندگی جامعه ما در این دیار هنوز به بیست سال هم نرسیده. ما که بیش از دوهزار و هفتصد سال در ایران زندگی کرده بودیم و خود را با کلیه شرایط و خوب و بدهای آن سرزمین تطبیق داده بودیم بر سر یک دوراهی تاریخی از دیارمان جدا شدیم و خود را در شهر فرشتگان و مملکت کامپیوتر و اینترنت و گنگها و ازدواجهای مختلط و طلاقیهای بیدادگر و مادی گراییهای بدون مرز و... یافتیم.

بسیاری اوقات بنظر میرسد که ما بر سر دوراهی، بیراهه را انتخاب کردیم. آینده نه چندان دور جامعه ما، حداقل از لحاظ ارزشهای معنوی، در بهترین حالت، نقشی مشابه حال جامعه یهودیان آمریکائی را به خود خواهد گرفت. این نقش برای مانی که دهها قرن معتقد به خانواده و صفای ذات و عزت نفس و احترام متقابل و همبستگی اجتماعی بوده ایم چندان خوش آیند به نظر نمی رسد. البته که فشارهای مبتلا به همگان و



گروهی از طرفداران «ایتا اسرائیل سنتر» در کنار خانم منیژه نهورای، دکتر جاوید نهورای

عمر زندگی با اعمال شاقه و به تنهایی به دوش کشیدن بار یک طفل «کمتر از کامل» شده اند غافل از اینکه روشهای مدرن روانکاوی و روانشناسی و پزشکی امکاناتی میسر میسازند که با کمک آن میتوان بر بسیاری از این گونه مسائل تا حد قابل توجهی فائق گردید.

نوری که امروز در این مورد بر سیاهی شب جامعه تابیده به صورت بانوی از خود گذشته منیژه نهورای جلوه کرده که راه جامعه ما را به سوی روشنایی موسسه کم نظیر ایتا اسرائیل رهنمود میکند.

سرکار خانم نهورای که از عنفوان جوانی علاقه وافری نسبت به خدمت به همنوع از خود نشان میداده پس از تکمیل دوره مددکاری اجتماعی نخست به خدمت موسسه خیریه آمریکن جوینت در تهران در آمدند و پس از آن فعالیتهای خود را به بیمارستان کانون خیرخواه و پرورشگاههای جوینت توسعه دادند و سپس به عنوان مددکار اجتماعی در

ساختار پوستی که بدان انس گرفته بودیم تفاوتهای عمده دارد و گرچه عاری از نواقص هم نیست، معهذ پوستی است که برای شرایط این محیط در حال شکل گرفتن است - همراه با نواقص خود و عاری از بسیاری از نارسانیهای پوسته پیشین.

یکی از نواقصی که در پوست قبلی ما موجود بود این بود که ما بخاطر ترس از گفته ها و عکس العملهای جامعه حاضر بودیم زندگی را به خود و خانواده زهر کنیم و عمری را در ذلت و ظلمت بسر بریم ولی مسائلمان را مطرح نکنیم. از عوارض این طرز تفکر ناپسند یکی آن بود که ما بچه های مظلوم و بیگناهی را که به طور طبیعی با اشکالات روانی یا کمبودهای جسمانی متولد میشدند یک عمر در انزوای منزل محبوس میکردیم و برای آنکه از دید جامعه مخفی بمانند حتی در پی علاج یا مرحم نهادن بر دردشان هم بر نمی آمدیم. به همین سبب تعداد نامعلومی از اطفال ما طی قرنهای گذشته به زندگی ذلت بار در انزوا محکوم شده اند و والدینشان نیز محکوم به یک

افتاده در پایان زندگی کلیه دارائی خود را به نفع تشکیل یک موسسه حمایت از این گونه کودکان به جامعه یهودیان امریکائی اهدا نمود و پس از سالها زحمت بالاخره سه سال پیش این مرکز رسماً به نام این بانوی عالیقدر تاسیس گشت و بخش ایرانی آن نیز به همت خانم نهورای در حدود نه ماه قبل پا به عرصه وجود گذاشت.

فدراسیون یهودیان ایرانی به عنوان قدردانی از زحمات خانم نهورای و حمایت از مرکز ایتا اسرائیل هدیه ناقابلی را به مرکز اهدا نمود. ما ضمن آرزوی موفقیت برای کلیه زحمتکشان ایتا اسرائیل سنتر از همکیشانی که میتوانند از خدمات این مرکز بهره بگیرند استدعا میکنیم در روزهای چهارشنبه توسط تلفن ۳۲۲۲ - ۸۵۲ (۲۱۳) با خانم نهورای در ایتا اسرائیل سنتر تماس حاصل نمایند، به علاوه مقدم کلیه سازمانها و افرادی را که بخواهند در گسترش فعالیتهای این مرکز سهیم باشند گرامی میداریم.

دفتر شهبانو فرح پهلوی مشغول به کار شدند و سرانجام به دلیل ابراز لیاقت و شایستگی فراوانی که از خود نشان دادند نایل به دریافت نشان و مدال همایونی گشتند و با فرمان شاه به مدیر کلی دفتر رفاه اجتماعی منصوب گردیدند. پس از نقل مکان به آمریکا خانم نهورای تحصیلات فوق لیسانس خود را در رشته مشاورت ازدواج، خانواده، و کودک (MFCC) به تکمیل رساندند و در یانزده سال اخیر در سازمان خیریه جوئیش فامیلی سرویس مشغول خدمت به جامعه بوده اند.

با مشاهده وضع اسفناک کودکان کند ذهن جامعه ما، خانم نهورای اخیراً بخش حمایت ایرانیان را با همکاری بیدریغ دکتر مایکل هلد مدیر مرکز درمانی «ایتا اسرائیل سنتر» در این مرکز تاسیس نمودند و هم اکنون به همت ایشان در این بخش مشغول کمک رسانی به بیش از چهل خانواده یهودی ایرانی میباشد.

ایتا اسرائیل نام بانوی نیکوکاری است که پس از وقف یک عمر در راه کمک به کودکان عقب

با اطمینان خاطر وکیل خود را انتخاب کنید



ایلی کانتور

ELI KANTOR

وکیل امریکایی فارسی زبان

وکیل دلسوز و قابل اطمینان شما با بیش از ۲۰ سال تجربه در امور حقوقی، استاد دانشگاه،

متخصص در امور تصادفات، کارگر و کارفرما، تبعیض نژادی، مذهبی، سنی و امور مهاجرت

Tel: (310) 274 - 8216 Fax: (310) 273 - 6016

9595 Wilshire Blvd., Suite 405, Beverly Hills, CA 90212

امور حقوقی خود را با اعتماد کامل به ما بسپارید



NICO N. TABIBI
ATTORNEY AT LAW

نیکو طیبی

وکیل رسمی دادگاههای
کالیفرنیا و فدرال

■ بازرگانی

(انواع قراردادهای، تاسیس شرکتها، رسیدگی به پرونده های دادگاه)

■ دریافت خسارات از شرکتهای بیمه

■ تصادفات

■ وصول مطالبات

■ املاک و جوازهای ساختمانی

■ جراحات و صدمات بدنی

■ مالک و مستاجر (احکام تخلیه)

■ معاملات املاک

Law offices of

NICO N. TABIBI

9454 Wilshire Blvd.

Penthouse

Beverly Hills, GA 90212

تقاطع وبلشیر و بوری درایو

Tel.: **(310) 276-1555**

Fax: (310) 273-1606

پیشگیریهای لازم درباره سکتة مغزی

سال پیش هیچگونه داروی مفیدی برای معالجه این بیماری وجود نداشت ولی خوشبختانه اخیراً تحقیقات زیادی در جهت شناخت و جلوگیری از سکتة مغزی انجام گرفته و داروهای جدیدی نیز در دست مطالعه می باشد. از آنجائیکه قبلاً کمک پزشکی چندانی وجود نداشت، مردم بهنگام وقوع سکتة مغزی کمک پزشکی فوری را ضروری نمی دانستند. در ماه ژوئن سال ۱۹۹۶، اجازه مصرف دارونی بنام ۱-PA از طرف سازمان نظام دارونی (FDA) برای مداوای سکتة مغزی مفید داده شد. این دارو اثرات زیادی برای معالجه و حتی برطرف کردن عوارض سکتة مغزی دارد مشروط بر اینکه در فاصله زمانی حداکثر سه ساعت پس از وقوع سکتة مغزی تزریق گردد. بعلت این روزنه کوچک امید، یک فرد باید قادر به تشخیص علائم سکتة مغزی بوده و فوراً از طریق

برخلاف آنچه عوام تصور می کنند سکتة مغزی مختص افراد مسن نمی باشد و اگرچه در گذشته جزو بیماریهای لاعلاج بوده خوشبختانه با پیشرفت علم، امروزه این بیماری نیز قابل علاج است.

سکتة مغزی اولین عامل معلولیت جسمانی و سومین عامل مرگ در امریکا می باشد. با توجه به آمار، هر فردی می تواند با آموزش دادن به خود از وقوع این عوارض مصیبت بار جلوگیری کند و همچنین بهنگام تشخیص این علائم فوراً با تلفن ۹۱۱ تماس بگیرد.

بعلت تحقیقات و شناخت جدید راجع به سکتة مغزی، داروهای جدید و امیدوار کننده ای از سوی پژوهشگران تحت مطالعه و ساخت می باشد تا درمان جدیدی برای سکتة مغزی پیدا شود. تا دو

دکتر فرشاد یادگار

روانشناس

FARSHAD DAVID YADEGAR Psy. D.

• روان درمانی شخصی، زناشویی و خانوادگی • نتهای روانی و سنجش هوش برای کودکان و بزرگسالان

• روانکاوای کودکان و نوجوانان • درمان مشکلات عاطفی، جنسی، سردگی و اضطراب

مطلب ها در ولی و لوس آنجلس - کلیه بیمه ها، مدیکل و مدیگر پذیرفته میشود.

(213) 882 - 8383 (818) 734 - 0938

2566 S. Overland Ave, Suite 500, Los Angeles, CA 90064

تماس با تلفن ۹۱۱ به پزشک مراجعه کند.

ما بعنوان دانشجویان داوطلب در بخش تحقیقاتی سکته مغزی در اورژانس بیمارستان یو.سی. ال. ای. (UCLA Emergency Room) به بیمارانی که دچار سکته مغزی شده و به موقع به بیمارستان مراجعه می کنند کمک می کنیم تا داروی مناسب را به آنها برسانیم. متأسفانه روزانه شاهد بیمارانی هستیم که دیر به بیمارستان مراجعه می کنند و بنابراین داروهای در دسترس بعد از گذشت زمان تعیین شده دیگر قابل استفاده نیستند. به همین دلیل است که امروزه دانشجویان دانشگاه یو.سی. ال. ای، «گروه آموزشی» (Stroke Force) را ترتیب داده اند که وقت خود را صرف دادن آموزشهای لازم در مورد سکته مغزی می کنند و به مکانهای مختلف می روند تا علائم و اطلاعات لازم را در مورد سکته مغزی به هر زبانی در دسترس عموم قرار دهند.

علل سکته مغزی، قطع شدن جریان خون به مغز باعث مسدود شدن رگها (سکته مغزی در اثر کم خونی موضعی) و یا از هم پاشیدگی و پاره شدن رگها که به آن اصطلاحاً خونریزی مغزی می گویند می باشد. قطع شدن جریان خون باعث می شود که مواد غذایی لازم و مهمتر از همه، اکسیژن کافی به مغز نرسد و در نتیجه سلولهای مغزی از بین می رود. بدن به این سلولهای مغزی برای ادامه حیات نیاز دارد و اگر سیستم خون

رسانی به مغز بحالت عادی باز نگردد می تواند صدمات جبران ناپذیری بر جای بگذارد. هر چه که مدت زمان سکته مغزی طولانی تر باشد می تواند صدمات بیشتری به مغز وارد کند. به همین دلیل است که باید بخاطر داشت که سکته مغزی یک اورژانس پزشکی است و زمان نقش موثری در آن بازی می کند. از اینرو برای افراد مهم است که قادر به تشخیص علائم و نشانه های سکته مغزی باشند. این علائم عبارتند از:

- ناتوانی ناگهانی هنگام راه رفتن
- ناتوانی ناگهانی در بکار بردن و یا حس کردن عضوی از بدن.
- اختلال ناگهانی در تکلم و فهمیدن
- اختلال ناگهانی در بینایی.

این علائم امکان دارد به تنهایی و یا با هم دیده شوند. علائم می توانند شدت کم، متوسط، و یا زیاد داشته باشند. اگر شما و یا شخصی که شما می شناسید دچار یکی و یا چندین علائم شدند سریعاً با مرکز اورژانس ۹۱۱ تماس بگیرید. بیشتر سکته های مغزی خود بخود بهتر می شوند، ولی در عین حال اثرات آنها می توانند جبران ناپذیر باشند. اگر شخصی بسیار خوش شانس باشد، ممکن است که در مدت ۲۰ دقیقه کاملاً از سکته مغزی بهبودی یابد. این واقعه بعنوان TIA (سکته مغزی موضعی) و یا سکته مغزی موقتی شناخته شده است. تفاوت میان TIA

دکتر رفیع حی آوی Dr. R. Hayavi

دندان پزشک اطفال و بزرگسالان

با ۲۰ سال تجربه انجام کلیه امور دندان پزشکی و اورژانس

تلفن ۲۴ ساعته ۰۱۵۰ - ۸۸۸ (۳۱۰)

9025 Wilshire Blvd., Suite 209 (Between Doheny & Robertson) Beverly Hills, CA. 90211

و سکته مغزی این است که جریان خونی که به مغز متوقف شده بود ناگهان به حالت عادی باز می‌گردد. ولی به هیچ عنوان TIA نباید نادیده گرفته شود چون می‌تواند علامت خطری برای سکته‌های مغزی آینده باشند. شخصی که دچار سکته مغزی موقتی می‌شود احتمال وقوع سکته مغزی برای او ده برابر بیشتر می‌شود تا شخصی که هیچگاه دچار TIA نشده است. نکته دیگری که باید در اینجا ذکر شود اینست که سکته مغزی مرز نمی‌شناسد و می‌تواند در هر سن و هر شخصی ظاهر شود. البته ۷۵ درصد از سکته‌های مغزی در افراد بالاتر از ۶۵ سال دیده می‌شود. ضمناً از نظر نباید دور داشت که مصرف مشروبات الکلی، کشیدن سیگار، فشار خون بالا و کلسترول بالا می‌تواند احتمال سکته مغزی را افزایش دهند. پیشنهاد می‌شود که برای اطلاعات بیشتر و کم کردن احتمال سکته مغزی حتماً با پزشک خود مشورت کنید.

امروزه درمان سکته مغزی امکان پذیر است، ولی افراد باید آگاه باشند تا حمله مغزی را بعنوان یک اورژانس پزشکی بشناسند. اطلاعات بیشتر کلید مبارزه با حمله مغزی است. «گروه آموزشی» همواره سعی دارد تا اطلاعات و آگاهیهای جامعه را راجع به سکته مغزی افزایش دهد، ولی جامعه خود نقش بسیار مهمی در این زمینه آموزنده ایفا می‌کند. افراد باید تلاش کنند

تا راجع به سکته مغزی به دیگران نیز بیاموزند. از این رو خواهشمندیم این مقاله را در دسترس تمامی آشنایان خود قرار دهید. شماره تلفن و پست الکترونیکی (e.mail) فراهم شده تا در صورت تمایل برای دریافت اطلاعات بیشتر در رابطه با جلسات «گروه آموزشی» با ما ارتباط برقرار کنید.

تلاشهای یو. سی. ال. ای و دانشجویان «گروه آموزشی» (UCLA Stroke Force) و تمام گروههایی که در سراسر دنیا مشغول به انجام این کمکها هستند فقط مقدمه‌ای است برای گسترش پیشرفتهای آینده در زمینه سکته مغزی. ما دانشجویان در بخش اورژانس بیمارستان امیدواریم که هرچه زودتر زمانی برسد که تمامی افراد راجع به سکته مغزی و علائم آن آگاهی داشته باشند. امید است که تمامی بیماران به موقع به بیمارستان مراجعه کنند تا بتوانند از کمکهای پزشکی و داروهای لازمه بهترین بهره را بگیرند. برای اطلاعات بیشتر در مورد جلسات «گروه آموزشی» لطفاً با تلفن ۲۹۸۱ - ۸۸۸ (۸۱۸) و یا پست الکترونیکی Pkatirae @ UCLA.edu تماس برقرار کنید.

در اینجا جا دارد از آقای دکتر ستارکمن (Dr. Sidney Starkman) تشکر کنیم که ما را در تهیه این مقاله یاری کردند. این مقاله به زبان انگلیسی نیز در این شماره بچاپ رسیده است.



فرزندان خود را به نوشتن

برای بخش انگلیسی شوفار تشویق کنید

متن نوشته هائی که برای همه گروههای سنی مفید باشد

به فارسی ترجمه و در شوفار منتشر خواهد شد



**CENTURY PHARMACIES
& HOME HEALTHCARE CENTER**

داروخانه های سنچری

و مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

داروخانه ای که نیازهای دارویی و بهداشتی شما را بر آورده می کند
با موجودی فراوان از انواع داروها و محصولات بهداشتی



با ما درباره تمام مشکلات دارویی خود تماس بگیرید

- تخفیف مخصوص سالمندان
- تحویل مستقیم دارو به منزل و از طریق پست
- کلیه انواع وسایل مخصوص سالمندان
- تختهای الکتریکی بیمارستانی
- جوراب و آریس، کمرست های طبی و کمربند های طبی



داروخانه های سنچری مورد اطمینان پزشکان طراز اول ایرانی و آمریکائی ساکن لوس آنجلس



**داروخانه های سنچری از
THRIFTY & SAV-ON
و دیگر داروخانه ها ارزاتر است**



⊗ داروخانه های سنچری نامی که میشناسید و به ان اطمینان دارید ⊗

قبول مدیکل و مدیکر و اکثر بیمه های جدید HMO
اگر بیمه دیگری دارید با ما مطرح کنید

پیکو جنب ایلات مارکت وست لوس آنجلس شاپینگ ستر صورتی رنگ بوری هیلز روبروی ساختمان شهرداری ولی جنب میلرز مارکت
18254 SHERMAN WAY 415 CRESCENT DR. 11870 SANTA MONICA BLVD 8722 PICO BLVD
RESEDA BEVERLY HILLS SANTA MONICA LOS ANGELES
(818)708-7080 310 - 246 - 5999 310 - 473 - 1568 310 - 657 - 6999



THOMAS MANN
Author
1875 Born Lübeck
1933 Leaves
Germany
In the United
States in 1940

توماس مان - نویسنده نامدار یهودی
متولد ۱۸۷۵ - خروج از آلمان ۱۹۳۰

معماری بوهاس و نامه‌ها و مقالات بسیار از
نویسندگان طراز اول بودیم.

زمانیکه هیتلر در سال ۱۹۳۳ بقدرت رسید،
بلافاصله باعث فرار ۲۰۰۰۰ یهودی گردید. او
همچنین از آغاز کار دائره‌ای برای سانسور کارهای
هنری تاسیس کرد. دژخیمان هیتلر به هنرکده‌ها
یورش میبردند زیرا معتقد بودند این هنرکده‌ها
مرکز تجمع هنرمندان یهودی و طرفداران بلشویک‌ها
میباشند. در سال ۱۹۳۵ قانون شرم آور نورنبرگ
بمورد اجرا درآمد که بموجب آن یهودیان از کلیه
حقوق مدنی خود محروم میگرددند و هنر آنان به
تمسخر گرفته شده هنر فاسد نام گرفت و باین
ترتیب باعث فرار عده زیادی از هنرمندان مشهور
مدرن گردید. این فراریان بیشتر بکشورهای اروپائی
روی آوردند، ماکس بکمن نقاش معروف به
آمستردام گریخت. توماس مان نویسنده نامدار
ابتدا روانه سوئیس شد و چند نفر دیگر مانند ژُزف
آلبرس، جورج گروز و اتو کلمپر عازم آمریکا شدند.
در سال ۱۹۴۰ که آلمان فرانسه را اشغال
کرد تعداد فراریان بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش

گنجینه های سرگردان

نقش هنرمندان یهودی جلای وطن کرده جنگ جهانی

دوم در پیشرفت هنر امریکا

اخیراً نمایشگاهی تحت عنوان «جلای وطن
کرده‌ها و مهاجرین و یا فراریان هنرمند اروپای
هیتلر» در لوس آنجلس ترتیب داده شده بود که در
آن بیننده باین نتیجه میرسد آنگاه که بزرگان هنر
اروپا برای گریز از جنایات آلمان نازی مجبور
بجلای وطن شدند، رنسانس عظیمی را در تاریخ هنر
امریکا آغاز نمودند.

اگرچه هیچکدام از شرکتهای بزرگ آمریکائی
برای برگزاری این نمایشگاه حاضر نشدند در هزینه
آن سهمی داشته باشند ولی با همت بنیاد استیون
اسپیلبرگ (کارگردان فیلم فهرست شیندلر) که مبلغ
صدهزار دلار کمک کرده و مبلغی که رقم آن افشاء
نشد توسط شرن استون (هنرپیشه معروف) پرداخت
گردید، این نمایشگاه برگزار شد و بعداً به مونترال
کانادا و برلن انتقال یافت. ظاهراً شرکت دایملر
بنز شعبه آمریکا که اصلاً یک شرکت آلمانی است
سعی کرده بود در جرگه کمک کنندگان درآید. در
این نمایشگاه سعی شده بود که ۱۳۰ اثر از ۲۳
استاد هنر و نویسنده که در زمان جنگ جهانی دوم
جلای وطن کرده بودند بنمایش گزارده شود. در این
نمایشگاه، ما شاهد کاتالوگ عظیمی از کارهای
نقاشی آبستره آلبرز، صحنه‌هایی از شکنجه‌های
وحشتناک دژخیمان نازی کار استاد گروز، کارهای



FRITZ LANG
Director
1890 Born Vienna
1933 Leaves Germany
On the set of his film
"Fury" with Marlene
Dietrich in 1930

فریتز لانگ - کارگردان شهیر
متولد وین ۱۸۹۰ - خروج از آلمان ۱۹۳۳
در صحنه فیلم برداری با مالین دیتریش

سه‌میه ورود مهاجرین از کشورهای اروپایی در زمان رایش سوم مورد استفاده قرار نگرفت. با همه این ستیزه جوئیها آلفردبار مدیر موزه‌های مدرن توانست عده زیادی از استادان هنر مدرن را نجات دهد از جمله مارک شاکال، ماکس ارنست و آندره ماسون را بآمریکا آورد. آلفردبار خوب میدانست که رسانه‌های گروهی آلمان هنر مدرن را بخوبی نمی‌شناختند و معتقد به آزادی عمل هنرمندان مدرن بود. او از وجود پناهندگان مشهور برای جمع‌آوری بودجه لازم بمنظور خلاصی استادان هنر که در تله آلمان نازی افتاده بودند استفاده کرد. او توانست ماتیس و یا پیکاسو را که در فرانسه در کمال آسایش زندگی میکردند جزو این گروه بآمریکا بیاورد.

یافت و در میان قریب به ۱۰۰۰۰ فراری که راهی آمریکا شدند. نزدیک به ۸۰۰۰ نفر دانشمند و ۱۵۰۰ نفر استاد هنر وجود داشت. اینها پیشقراولان یک فرهنگ مدرن و پیشرفته بودند. باینترتیب کشورهای اروپایی استادان هنر طراز اول خود را بآمریکا باختند و این کشور هنرمندان کثیری را در رشته‌های سمعی بصری موسیقی، معماری و صنعت سینما صاحب شد که کار آنها تحول عظیمی را در آمریکا موجب گردید. در سالهای دهه ۱۹۳۰ آمریکا تا حد زیادی پشتیبان نهضت‌های ضد یهودی بود. صدها سازمان ضد یهود از قبیل سیلورشریت و کلان در نقاط مختلف این کشور مثل قارچ میرونی‌دند. طبق آماریکه در سال ۱۹۳۳ توسط مجله فورچون بچاپ رسید ۸۳ درصد آمریکانیها با محاکمه نازیها مخالفت میورزیدند. دیوید وایمن تاریخ نویس و نویسنده کتاب «متروک کردن یهودیان» مسائلی را از این قبیل زیر سوال برده:

- آیا کنار یک یهودی کار خواهی کرد؟
- آیا کنار خانه یک یهودی مسکن خواهی

گزید؟

در آگهی‌های استخدام جمله فقط مسیحیان همیشه ذکر میگردد.

هرگاه در بعدازظهر یکشنبه‌ها در منطقه کارگرنشین قدم میزدی بگوش خودت اظهارات کافلین کشیش را می‌شنیدی که تماما" مطالب ضد یهودی بود.

وقتی لایحه قانونی اجازه ورود بیست هزار کودک یهودی آلمانی را نزد فرانکلین روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا بردند، او از ترس رای دهندگان که باو برچسب معامله با یهودیان را نزنند روی پرونده نوشت «اقدامی نشود. بایگانی شود» او لایحه جدید جلوگیری از مهاجرین جدید را نزد یکی از معاونان وزارت امور خارجه بنام لانگ فرستاد. لانگ بکلیه کنسولگریهای آمریکا در اروپا دستور اکید صادر کرد که حداکثر ممانعت را در مورد مهاجرین بعمل آورند و باین ترتیب بیش از نصف

و استعدادهای زیادی را بخود جلب کرد و صنعت سینمای امریکا جهانرا به تسخیر خود در آورد.

هنر معماری در امریکا نیز دچار دگرگونی عظیمی شد. برخورد هنر سورنالیسم ماکس ارنست مهاجر و بینش کاملاً باز جاکسون پولاک امریکائی هنر آبستره را بما ارزانی بخشید. بخیابانهای شهرهای بزرگ امریکا نظر کنید در همه آنها هنر بارمغان آورده این استادان هنر که جلای وطن کرده و در این مملکت اقامت نمودند بچشم میخورد. استادانی چون بوهاس مایزوان درر، و گریپوس و دیگران. مایزوان درر و گریپوس در واقع استادان معماری بودند که ساختمانهای آلمان نازی را براساس معماری مدرن طرح کردند و استحکام و زیبایی این ساختمانها همان بود که دولتمردان آلمان نازی دوست داشتند. پیترهان می نویسد کاملاً امکان داشت که هنر معماری استاد برهاس را با سلیقه مخدوش نازیها در آمیخت و یک شاهکار بوجود آورد.

در واقع نمایشگاهی که در لوس آنجلس و متعاقباً در مونترال و برلن برقرار شد یک نمایش سیاسی بود و نه زیباشناسی. بیننده در آن بکارهای بکمان آلبرز و ارنست آشنا میشود که در آن سعی شده است تم ستم کشیدن قومی را در معرض دید قرار دهد. در این نمایشگاه با تماشای ویدیوئی ما دست گناهکارانی چون لانگ معاون وقت وزارت امور خارجه امریکا را می بینیم که نشانه درد آور عدم همکاری دولتمردان امریکا در این زمان بسیار بحرانی است و نشان میدهد که آنها در ۶۰ سال قبل بطور محترمانه اقدامی نکردند ضمناً این نمایشگاه ها نشان میدهد که چگونه این استادان هنر جدید از اضمحلال آن جلوگیری کردند.

یادمان باشد اگرچه امریکا تلاش لازم را برای رهائی ملیونها نفر بموقع نکرد ولی با ورود این مهاجران استاد و عالیمقام کشور ما غنی شد و شرمگین از اینکه در مورد ورود آنان به سرزمین خود چه کارشکنی ها کردیم.



هیتلر در آتش جهنم
اثر: جرج گرز - متولد ۱۸۹۳ برلین
خروج از آلمان ۱۹۳۳

در همان سالهای اول اقامت در امریکا این استادان هنر تحولات عظیمی را بوجود آوردند. استادان معماری بناهای عظیمی را دور از هیاهوی دانشگاههای شرق بنیان گذاردند استادانی چون بوهاس و والتر گویپوس و دیگر استادان عدم آراستگی هنر امریکا را موهبتی دانسته از جمله فرناند لژر نقاش معروف معتقد بود که بی سلیقگی در کارهای هنری بمنزله ماده خام برای هنر مدرن یک کشور است. مسلماً بی سلیقگی در هالیوود یکی از با ارزش ترین کالاها بشمار میرفت. از فیلمهای صامت گرفته تا فیلمهای ناطق بتدریج هنر سحرآمیز این مهاجران تحول عظیمی را بوجود آورد. ارتقاء دادن هنر چیزی بود که صنعت سینمای امریکا تشنه آن بود. کارگردانان پناهنده چون فریس لانگ، بیلی وایلدر و اتوپریمینگر با سلیقه اروپائی خود جان تازه ای بصنعت سینمای امریکا دادند و بطور معجزه آسانی علاقمندی عامه مردم را بسینما حفظ کردند.

لورن چسلر در داستانهای خود که در دوران پناهندگی برشته تحریر در آورده است میگوید که لوس آنجلس در سالهای آخر دهه ۱۹۳۰ و اوائل دهه ۱۹۴۰ درخشیدن گرفت. هالیوود با کمک این مهاجرین تازه به پیشرفتهای حیرت انگیزی نائل شد

PAYMAN KHORRAMI, M.D.
Diplomate American Board of Internal Medicine
Gastroenterology

دکتر پیمان خرمی

دارای برد تخصصی در امراض داخلی
فوق تخصص در بیماریهای گوارشی

* UCSF Medical School Graduate

* فارغ التحصیل از دانشگاه UCSF

* Internal Medicine Degree from UCSD

* تخصص امراض داخلی از دانشگاه UCSD

* Gastroenterology Fellowship Training at UCLA

* فوق تخصص گوارشی از دانشگاه UCLA

* Member American Gastroenterology Association

* عضو انجمن گوارشی و انجمن

and American Society of Gastrointestinal Endoscopy

اندوسکوپی آمریکا

* Diagnosis and Treatment of Gastrointestinal,

* تشخیص و درمان بیماریهای معده، روده،

Liver, Pancreas, and Gall Bladder Disorders

کبد، لوزالمعده، و کیسه صفرا

* Gastrointestinal Endoscopy

* اندوسکوپی روده و معده



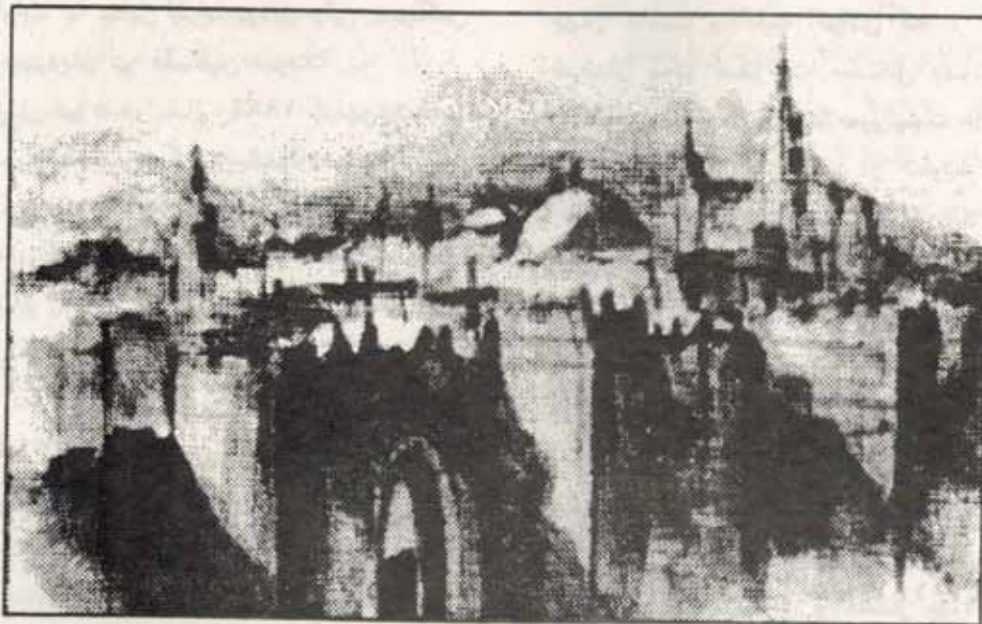
2080 Century Park East
Suite 1804
Los Angeles, CA 90067



(310) 553-5588

یکصد سال تلاش برای استقلال

بمناسبت تقارن یکصدمین سال تشکیل اولین کنگره صیونیست و هم چنین پنجاهمین سالگرد استقلال کشور اسرائیل خلاصه‌ای از علل بنیادی بوجود آمدن تشکیلات صیونیستی در جهان و به رسمیت شناختن کشور اسرائیل از سوی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷ را در این مقاله مطالعه می‌فرمائید.



دست فروشی و غیره محروم بودند. ناپلئون بناپارت یکی از شخصیت‌های مهم اروپایی است که برای اولین مرتبه حقوق مساوی یهودیان را با سایر افراد فرانسوی اعلام داشت و در اجرای آن کوشید. او اولین فردی است در دنیا که پس از لشکرکشی به خاورمیانه اعلام داشت فلسطین متعلق به یهودی‌ها است.

پس از فرانسه کشورهای اروپایی یکی پس

رنسانس، جنبش‌ها و نهضت‌های ناسیونالیستی قرن نوزدهم در اروپا رل مهمی در تجدید حیات یهودیان محنت کشیده اروپا بعهدہ داشت. تا اواخر قرن هیجدهم یهودیان در اروپا و تقریباً در تمام دنیا از کلیه حقوق اجتماعی و سیاسی یک فرد آزاد محروم بودند. آنها حق اشتغال به سمت‌های کشوری و لشگری را نداشتند و از اشتغال به کلیه مشاغل مهم بغیر از کسب و کارهای عادی از قبیل جزئی فروشی، دوره گردی،

از دیگری راه را برای آزادی یهودیان گشودند و روزبروز دایره شناخت حقوق یهودیان وسعت یافت. با این همه متاسفانه یکصد سال پس از انقلاب کبیر فرانسه و تا اوائل قرن بیستم آنتی سمیتسم و ضدیهودیگری نه تنها در اروپا تخفیف پیدا نکرد بلکه تشدید گردید.

بین سال های ۱۸۸۰ تا ۱۹۹۰ سران نهضت های یهودی در اروپا بدو دسته تقسیم شدند، عده ای که پیشنهاد می کردند یک مرکز یا یک کشور یهودی در یک نقطه از دنیا برای اسکان یهودیان در نظر گرفته شود و عده که طرفدار مبارزه برای رفع تبعیضات و به چنگ آوردن حق آزادی و مساوات با سایر افراد بودند ولی هیچکس موافق اسکان یهودیان در فلسطین نبود.

«مانوتل نوا» در سال ۱۸۸۲ اولین شخص از اهالی نیویورک بود که پیشنهاد کرد کلیه یهودیان دنیا در جزیره ای نزدیک نیکاراگوآ تمرکز پیدا کنند.

در سال ۱۸۹۱ بارون هرچ از انگلستان پیشنهاد کرد که سه میلیون یهودی در آرژانتین مستقر شوند.

در سال ۱۹۰۳ انگلیسی ها کشور اوگاندا را برای اسکان یهودیان پیشنهاد نمودند و هر متصل نیز از این نظریه پشتیبانی می کرد ولی هیچ یک از این پیشنهادات راه حل نهانی مسئله یهود نبود.

در سال ۱۸۸۱ تزار الکساندر دوم ترور شد. در این زمان ضد یهودیان یک نفر زن یهودی را متهم بشرکت در قتل تزار نمودند و موج اعتراض و بدگویی بر ضد یهودیها شروع گردید و مردم این موضوع را بهانه کرده و اقدام به قتل عام یهودیان نمودند. کنگره یهودیان روسیه نمایندگان نزد وزیر کشور فرستادند و از او کمک خواستند تا چاره ای بیاندیشد و مردم را از کشتار یهودیان بر حذر دارد. وزیر کشور راه حل مسئله یهود را اینطور تشریح کرد: «تنها راه حل مسئله یهود در روسیه این است که یک سوم آنها قتل عام شوند و یک سوم از کشور فرار کنند و یک سوم باقیمانده در ملت

روسیه حل شده و جزو آنها گردند».

اولین یهودی که در سال ۱۸۸۲ برای اولین بار پیشنهاد کرد تنها چاره مسئله یهود در دنیا استقرار کلیه یهودیان در فلسطین کشور اجدادی خود می باشد شخصی بنام لئون پینسکر روسی بود که نظریات خود را در کتابی بنام «خودمختار» منتشر نمود ولی کسی به آن توجه ننمود. اما در حقیقت اولین کسی که تمام عمر خود را صرف تشکیل کنفرانس و کنگره های صیونیستی نمود و یهودیان دنیا را تشویق به اسکان در فلسطین نمود تنودور هر متصل بود و به حق باید او را پدر حزب صیونیست نامید. هر متصل اولین بذر صیونیزم را در جهان کاشت و کلیه افرادی که از این تاریخ بعد طرفدار یک حکومت مستقل یهودی در سرزمین فلسطین یا صیون بودند صیونیست نامیده شدند.

تنودور هر متصل در تاریخ دوم ماه می ۱۸۶۰ در شهر بوداپست متولد شد. او تنها پسر والدین خود بود. او از دانشگاه وین در رشته حقوق فارغ التحصیل گردید ولی بعدها وکالت را رها کرد و به نویسندگی و روزنامه نگاری که رشته مورد علاقه او بود روی آورد.

هر متصل در ابتدا معتقد بود که تنها راه حل مسئله یهود تحلیل رفتن آنها در سایر ملل است و نام پسرش را اسم غیر یهودی هانس گذاشت، ولی بعد از واقعه دریفوس و کشتار یهودیان روسیه بکلی عقیده اش تغییر یافت و مطمئن شد که تنها راه حل مسئله یهود استقرار آنها در کشور صیون یا فلسطین می باشد.

واقعه دریفوس

در دسامبر ۱۸۹۴ آلفرد دریفوس یهودی که یک صاحبمنصب فرانسوی بود به اتهام خیانت به کشور فرانسه و بجرم جاسوسی برای کشور آلمان و فقط بعلت یهودی بودن به حبس ابد محکوم گردید. جریان واقعه از این قرار بود که یکنفر زن خدمتکار فرانسوی در سفارت آلمان که مامور اداره ضد جاسوسی فرانسه بود در سبدهای باطله نامه ای بدون امضاء پیدا نمود و آنرا تحویل اداره ضد جاسوسی

فرانسه داد. در این نامه اطلاعات سری نظامی ارتش فرانسه برای آلمانها فرستاده شده بود.

با وجود اینکه خط نامه شباهت زیادی با خط بسیاری از افسران فرانسه منجمله دریفوس داشت معهذنا گناه را فقط به گردن دریفوس که یک یهودی بود انداختند و او را محکوم نمودند. تیو برادر دریفوس که به بیگناهی برادرش اطمینان داشت بود قضیه را تعقیب کرد و با کلیه مقامات کشوری و لشگری و قضائی تماس گرفت و اصرار به تجدید محاکمه دریفوس نمود. ولی کسی حاضر نبود به تقاضای او گوش فرا دهد. خوشبختانه در این میان رئیس ضد جاسوسی فرانسه که یک نفر ضد یهود بود تعویض شد و شخص دیگری بنام پیکار که انسانی با وجدان بود بجای او بکار گمارده شد.

در سال ۱۸۹۶ یعنی دو سال پس از محکومیت دریفوس نامه دیگری با همان خط بدست اداره ضد جاسوسی فرانسه افتاد. در این زمان دریفوس در جزیره شیطان محبوس بود. رئیس اداره ضد جاسوسی آقای پیکار بمحض دریافت این نامه مطمئن شد که دریفوس بی گناه بوده است چون دریفوس در این زمان در زندان بود لذا از مقامات قضائی فرانسه تقاضای تجدید محاکمه دریفوس را نمود ولی ضد یهودیان و مقامات قضائی فرانسه او را با عجله به تونس منتقل کردند، پیکار قبل از عزیمت کلیه مدارک و دلایل لازم برای بیگناهی دریفوس را در اختیار وکیل دریفوس قرار داد و نامبرده با مراجعه به افراد صاحب نفوذ فرانسه از جمله امیل زولا نویسنده بزرگ فرانسوی توانست او را قانع کند که دریفوس بی گناه است.

امیل زولا پس از اطلاع از جزئیات واقعه و اطمینان از بی گناهی دریفوس در صفحه اول روزنامه مشهور لااورور مقاله ای نوشت زیر عنوان «من متهم می کنم» و از جزئیات دسیسه ای که بر علیه دریفوس انجام شده بود پرده برداشت تا جائیکه رئیس جمهور فرانسه شخصا دستور تجدید محاکمه دریفوس را صادر کرد.

دادگاه پس از رسیدگی به اتهامات دریفوس

و با وجود دلایل محکم و قاطع به نفع دریفوس معهذنا تنها به علت یهودی بودن محکومیت او را از حبس ابد به ۱۰ سال زندان تقلیل داد. اعتراض روشنفکران و لیبرالها و روزنامه نگاران چنان جاروجنجال در فرانسه بوجود آورد که رئیس جمهور را مجبور کرد عفو دریفوس را صادر نماید و این زندانی بی گناه پس از ۱۲ سال شکنجه و تحمل سخت ترین بی رحمی ها در سال ۱۹۰۶ با قدی خمیده و موهای سپید از زندان آزاد گردید. تمام نشان ها و درجات به او پس داده شد و نشان لژیون دونور بزرگترین نشان فرانسه نیز به او داده شد.

هرتصل میگوید: هنگامیکه درجات و نشانهای نظامی دریفوس را از او می گرفتند جمعیت فریاد می کشیدند «مرگ بر یهودی پست» و نابود باد یهودیت. مردم فرانسه یهودیت را محاکمه می کردند نه دریفوس را.

این تظاهرات وحشیانه در کجا برپا شده بود در پایتخت جمهوری فرانسه در فرانسه ای که در آن یکصد سال از اعلان حقوق انسان و نوع دوستی - اعلان آزادی - برادری و برابری می گذشت. در اینجا هرتصل می نویسد «اینک ما ملت یهود با واقعه ای رویرو هستیم که ما را از خواب غفلت بیدار می کند - هر کس ناظر و شاهد واقعه دریفوس باشد باید از آن پند و عبرت بگیرد».

پس از واقعه دریفوس هرتصل دو تصمیم بسیار مهم برای حل مسئله یهود اتخاذ نمود. اول اسکان یهودیان دنیا در سرزمین فلسطین و دوم انتخاب یک رهبری برای ملت یهود. هرتصل عقیده خود را ابتدا با بارون هرچ سیاستمدار انگلیسی در میان گذاشت ولی بارون هرچ کلیه پیشنهادات هرتصل را با خونسردی رد کرد بعد از آن بارون روتچلید و تقریبا کلیه روسای اجتماعات اروپا عقیده او را رد کردند.

برای روشن شدن مطلب و آگاهی از دلیل مردود شناختن پیشنهاد هرتصل باید اوضاع فلسطین را در این زمان مرور کنیم.

ادامه دارد

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزبایی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

شهر امید

و فرشته هائی که نور امید در دل ها

می افروزند



بیماران قرار دهند. مخارج کمرشکن این تحقیقات توام با مخارج مداوا و بستری کردن و جراحی بیمارانی که عده‌ای از آنها فاقد بیمه سلامتی هستند فقط و فقط از طریق همت عالی اصناف مختلف و نیکوکارانی مقدور میشود که زندگی خود را با تلاشی پیگیر به گردآوری اعانه برای این مرکز اختصاص داده‌اند.

شهر امید ۸۴ سال پیش با همین روحیه بشر دوستی بنیان نهاده شد و امروز چشم و چراغ جهان پزشکی است، بخصوص در زمینه‌های درمان و تحقیق درباره بیماریهای مهلکی چون انواع سرطان، پارکینسون، بیماری قند و آلزهایمر.

در سراسر امریکا قریب ۴۰۰ شعبه جمع‌آوری اعانه با ۱۲۰۰ نماینده و ۳۰۰ هزار عضو داوطلب، در تمام طول سال انرژی خلاق و

مرکز پژوهشی شهر امید یا «سیتی آف هوپ» بسال ۱۹۱۳ تاسیس شد. تغییراتی که از آن زمان تاکنون در علم پزشکی صورت گرفته حیرت آور است، بهمین میزان رشد بی نهایت عظیم «شهر امید» هم حیرت آور و باور نکردنی است این موسسه نه فقط هم پای پیشرفتهای پزشکی قرن پیشرفت کرده، بلکه به جرات میتوان گفت در زمینه بسیاری از این پیشرفتهای، راه گشا و مبتکر هم بوده است. با نزدیک شدن قرن بیستم به نقطه پایانی و با شروع عصر جدید، در زمینه تحقیقات پزشکی و علمی، «سیتی آف هوپ» یکی از هیجان انگیزترین و امید بخش ترین دوره‌های خود را آغاز میکند. گروهی از زبده ترین محققین، پزشکان و پرستاران، متفقا در تلاشند تا شریخش ترین دستاوردهای پزشکی را بدون تأمل در دسترس

اوقات با ارزش خود را صرف گردآوری اعانه برای این مرکز میسازند. سرسپردگی این افراد و گروهها ستایش انگیز است چرا که اکثر آنها از نزدیک با فعالیتهای پزشکی، تحقیقاتی و بشر دوستانه شهر امید آشنا هستند. اینان اکثراً کسانی هستند که یا خود یا یکی از نزدیکانشان مبتلا به سرطان یا دیگر بیماریهایی شده‌اند که در این مرکز روی آن تحقیق میشود.

این نمایندگان دو سال تلاش پیگیر خود را صرف جمع آوری اعانه میسازند و سپس دو سال یکبار در لوس آنجلس برای سه روز گرد هم می‌آیند تا ضمن آشنائی هرچه بیشتر با پیشرفتهای حیرت‌انگیز این مرکز تحقیقاتی، اعانه‌های جمع آوری شده را در شب نشینی بزرگی تقدیم کرده با یکدیگر تجدید عهد و پیمان کنند. در شب نشینی امسال همسر و من نیز سعادت حضور داشتیم، در کنار افتخارات جامعه خود پروفیسور شموئیل رهبر و نیکوکاران نازنین جناب آقای روح‌اله کروبیان و همسر خویشان طوبی خانم. شبی بود بمعنای واقعی پراحساس و غرور آفرین. نمایندگان شعب مختلف روی صحنه می‌رفتند و پس از معرفی خود و گروهی که به آن تعلق داشتند رقم اعانه جمع آوری شده را اعلام می‌کردند. ارقام از سه هزار دلار شروع می‌شد تا ارقام چند میلیون دلاری.

خانم طوبی کروبیان روی صحنه حاضر شده، اعلام کردند که به نمایندگی از سوی جامعه ایرانیان مقیم لوس آنجلس کل مبلغ اعانه گردآوری شده خود را که رقم چشمگیری بود به «سیتی آف هوپ» تقدیم کرده، چنین متذکر شدند: این هدیه نشان قدرشناسی جامعه ایرانی از خدمات بیدریغ و تلاشهای انسانی «سیتی آف هوپ» است که امید بخش مردان، زنان و کودکان بیمار در سراسر جهان محسوب میشود. امیدواریم که همواره در راه خدمت به این سازمان کوشا و موفق بوده و در حد توانائی و امکانات خود بحال دیگران مفید واقع شویم. ضمناً اضافه کردند که بدون کوششهای

بی‌دریغ «پروفیسور شموئیل رهبر» گردآوری این اعانه ممکن و میسر نمی‌گردید. بدنبال کف زدن شدید حضار، لوحه سپاس بنام Samuel Golter Award به خانم کروبیان اهداء شد. لوحه‌ها به کسانی اهداء میشد که میزان اعانه گردآوری شده‌شان نسبت به بار قبل بطور فاحش افزایش یافته باشد. یعنی اگر فردی اعانه سه هزار دلاری گروه خود را در گردهم آئی بعدی به ۹ هزار دلار افزایش داده باشد لوحه سپاس دریافت میکند در حالیکه اگر فرد دیگری رقم دو میلیون دلاری را به دو میلیون و پنجاه هزار دلار افزایش داده باشد لوحه‌ای دریافت نمیکند. در شب نشینی مذکور از میان ۵۰۰ شعب تنها هفت شعبه موفق به دریافت آن گشتند. و این دومین باری بود که خانم طوبی کروبیان به نمایندگی از جانب جامعه ایرانیان به اخذ این لوحه مفتخر شدند.

در آنشب ما و بقیه دوستان ایرانی حاضر در هتل بورلی هیلتون از اینکه نام ایران و ایرانی با احترام و قدردانی ذکر شد و همینطور از لوحه‌ای که به نازنین بانوی نیکوکار جامعه مان تقدیم گشت، احساس غرور و شادی فراوان کردیم.

صفا و صمیمت، اتحاد و یکرنگی، احساسات پاک بشر دوستی، سرسپردگی، ایثار و مهر در فضای تالار موج میزد و تارهای قلب حاضرین را می‌لرزاند. البته با وجود اعانه‌های هنگفتی که از این طریق عاید «سیتی آف هوپ» میشود هنوز مخارج سرسام آور این قبیل معالجات و تحقیقات به حدی است که مرکز با مشکلات کسر بودجه مواجه است بطوریکه ساختمان یک بیمارستان ۴۶۰ تختخوابی که در ضلع شمال شرقی سیتی آف هوپ زیر بنایش ساخته شده بود بعلت کمبود بودجه متوقف شده است. بهر حال با حضور در برنامه آنشب، به ارزش تلاشهای طوبی خانم و پروفیسور رهبر بیش از پیش واقف شدیم.

طوبی خانم کروبیان بانویی است که اگر فقط ده تا همانندش در جامعه ما یافت میشد، دیگر غمی نمی‌داشتیم. زنی که هرگز از آموختن و

فرد جامعه ایرانی بلکه افراد دیگر جوامع بشری هم به او مدیونند. پروفسور رهبر سی سال پیش یعنی سال ۱۹۶۷ هموگلوبینی در بیماران مبتلا به مرض قند کشف کرده و این کشف را در انگلستان به چاپ می رساند. یکسال بعد عازم امریکا میشود و در دانشگاه پزشکی آلبرت آیشتین ساختمان آن هموگلوبین ناشناس را کشف میکند. پس از چند سال وجود این هموگلوبین در بیماران مبتلا به دیابت در سایر نقاط جهان تایید شده و امروزه این هموگلوبین که بنام هموگلوبین A/C شهرت دارد بعنوان مطمئن ترین آزمایش برای دیابت در تمام نقاط جهان بکار می رود. اگر پروفسور رهبر در آن زمان این کشف را به ثبت اختراع رسانده بود اکنون درآمدی هنگفت و نجومی عایدش شده بود ولی این دانشمند پراحساس و بیش از حد متواضع از اینکه کشف و خدمت بشر دوستانه ای در سطح جهانی کرده بود چنان هیجان زده میشود که جنبه مادی آنرا در نظر نمی گیرد. بخاطر این کشف بزرگ در ۳۰ سال پیش ایشان از American Diabetic Association موفق به دریافت Lifetime Outstanding Scientific Achievement Award می گردند و در اول سپتامبر ۱۹۹۶ نیز سازمان اروپایی انجمنهای تحقیق هموگلوبین ایشان را بعنوان عضو افتخاری Honorary Member of the Board برمیگزینند.

پروفسور شمونیل رهبر در سال ۱۹۹۰ به اتفاق دوست و همکار دانشمندش دکتر لاله زاری کشف دیگری میکنند و به ثبت می رسانند. این کشف مربوط به موادی است که خون را تازه نگه میدارد و Oxygen Affinity هموگلوبین را پائین می آورد و بالطبع خون تازه تر میماند، این کشف در زمینه Blood Banking اهمیت بسزانی دارا است و باعث میشود عمر خون در بانک خون طولانی تر گردد. و اما مژده به همه هموطنان ایرانی. در حال حاضر پروفسور رهبر مجدداً به اتفاق دوست دانشمند خود دکتر ایرج لاله زاری مشغول تحقیق و تهیه مقدمات ثبت اختراع جدیدی هستند که پس از



خانم طویی کروبیان هنگام دریافت لوحه سپاس

یادگیری باز نایستاده است، شاعره خوش قریحه ایست و اکثر اوقات فراغتش به نقاشی میگذرد. از تابلوهای نقاشی اش هم چون چهره اش نور امید، شادی و دل زندگی تراوش میکند. در این میان نقش بی نهایت پراهمیت همسرش روح اله خان چشمگیر و استثنائی است. تشویق های پایان ناپذیر این مرد روشن و با فرهنگ اساس موفقیت طویی خانم است. عشق عمیق و پراحساس این زن و شوهر هنوز پس از گذشت بیش از پنج دهه زندگی مشترک، چشمگیر و تکان دهنده است. ایجاد این آشیانه پرعشق و شور و تفاهم شاهکار اصلی این زن و شوهر محسوب میشود.

و اما پروفسور رهبر، حقیقتاً درباره این مرد دانشمند چه میتوان گفت که حق مطلب ادا شده باشد. او از نادر انسانهایی است که نه فقط



پروفسور شموئیل رهبر

هزار دلار به این مرکز کمک مالی کرده ایم. امیدمان براینست که دیگر سازمانهای خیریه شهر و بهم چنین همه ایرانیان نیز با ارسال چک هانی برای سیتی آف هوپ در خدمات بهداشتی و بشر دوستانه پروفسور رهبر تسهیلاتی ایجاد کنند تا او تمام انرژی خود را فقط مصروف تحقیقات پزشکی خود کند.

جا دارد به نمایندگی از جانب فردفرد جامعه ایرانی از این دو انسان والا و نمونه: خانم طوبی کروبیان و آقای پروفسور رهبر سپاسگزاری کنیم.

تکمیل این کشف و به ثبت رساندن آن درباره اش توضیحات کامل را خواهند داد.

من هر بار با پروفسور رهبر روبرو میشوم دچار دو احساس کاملاً متضاد میشوم. ابتداء احساس شادمانی و غرور به داشتن چنین مغز متفکری در میان جامعه خود و بعد احساس غم و تاثیری فراوان که چرا اوقات با ارزش چنین انسان متفکری که باید صرف تحقیق برای کشف روشهای تازه درمانی شود باید مصروف آن گردد که به موازات تحقیق، با اجتماع ما هم سروکله بزند تا چکی که شامل معافیت مالیاتی است بنام «سیتی آف هوپ» ارسال دارند تا دست ایشان در بستری کردن بیماران ایرانی فاقد بیمه درمانی باز باشد.

میزان رقت قلب پروفسور رهبر چیزی هم ردیف میزان نبوغ او است. وقتی بیماری را بستری نمی کنند همراه با او اشک می ریزد، وقتی بیماری دیر به مرکز مراجعه کرده و درمان نمی شود همراه با عزیزان او اشک می ریزد. پروفسور رهبر نمونه کامل یک انسان والا و رقیق القلب است. ناگفته نماند که حمایت های بی دریغ مهین خانم رهبر از همسرش، از عوامل موثر در ایشار کم نظیر دکتر رهبر در راه خدمات پزشکی و انسانی او است.

ما اعضاء صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران با ایمان به اینکه کمک به سیتی آف هوپ باعث تسهیل در بستری شدن بیماران ایرانی فاقد بیمه درمانی است، در دو سال گذشته هر سال ۵

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام

16200 Ventura Blvd., Suite 201, Encino, CA 91436

Tel: (818) 906 - 3666 (310) 470 - 6938 Fax: (818) 783 - 4312

سخنرانی خالد عبدالمحمد

در دانشگاه ایالتی سان فرانسیسکو



عبدالمحمد - مسئول تبلیغات فرقه «ملت اسلام»



گوپلز - وزیر تبلیغات هیتلر

انگشت هائی که بسوی ملت یهود نشانه رفته

توضیح مترجم

- ۱ - در ترجمه زیر، که متن انگلیسی آن نیز در این شماره بچاپ رسیده، کوشیده شده تا سیاق گفتاری گوینده حفظ گردد تا آنچه به فارسی میخوانید گویای شیوه گفتار گوینده باشد.
- ۲ - در ترجمه بعضی واژه‌ها بخاطر رعایت عفت کلام، از لفظ ادبی واژه استفاده شده ولی زیرا آن خط کشیده ایم تا خواننده خود واژه مستهجن متعادل آنرا دریابد.
- ۳ - همانطور که از متن نوشته برمیآید، خالد عبدالمحمد براین باور است که یهودیان راستین سیاهپوستانند و یهودیان امروزی «یهودی نما» هستند.

ص . ا .

روی صحنه سالن «مک کنا»، در حضور ۲۰۰ الی ۲۵۰ نفر شنونده، عبدالمحمد با دو محافظ یکی دست راست و یکی دست چپ و دو محافظ دیگر که پشت سر آنها در فاصله ۳ تا ۴ متری ایستاده‌اند و با او حرکت میکنند و چهار چشمی و با نگرانی به جمعیت چشم دوخته‌اند ظاهر میشود. پیش از سخنرانی، یکی از محافظان تخته سیاهی را که بر روی آن یک علامت ضدیهود بزرگ با گچ کشیده شده بروی صحنه می‌آورد که این تخته سیاه تا آخر سخنرانی روی صحنه میماند.

سخنان عبدالمحمد

من این سخنرانی را به رهبر روحانیم و پیشوایم لوثیز فراخان تقدیم میکنم. بگذارید صاف برویم سراصل موضوع: یهودی نمایان مدعی هستند که ۶ میلیون افراد خود را در آلمان نازی از دست داده. اصلاً شواهدی براین مدعا وجود ندارد.

* در هالوکاست سیاه، هالوکاست افریقانی، ما ۶۰۰ میلیون مردم خود را در طول ۶۰۰۰ سال از دست داده‌ایم! و این هیچ جای بحث ندارد. این گروه دروغ میگویند و کتابهای تاریخ شان آکنده از کذب است. اینها میخواهند به دنیا بگویند که تنها اینها هستند که مورد ظلم قرار گرفته‌اند (دست زدن حضار).

* یهودی نمایان میگویند نزدیک به ده سال در گتوهای آلمان نازی بسر برده‌اند. چطور ۱۰ سال میتواند از ۶۰۰۰ سال رنجی که ما برده‌ایم بیشتر باشد.

* یهودی نمایان بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار خسارت گرفتند تا با آن صهیونیسم را بنا نهند و اسرائیل سالانه ۱۰ میلیارد دلار از امریکا پول بگیرد.

* یهودی نمایان میلیونها دلار پول دوشیدند تا موزه یهود را در واشنگتن علم کنند - حال آنکه

در اواخر ماه مه گذشته، سندیکای دانشجویان پان افریکن دانشگاه ایالتی سانفرانسیسکو از خالد عبدالمحمد - یکی از اعضای منفور سازمان «ملت اسلام» دعوت بعمل آورد تا در دانشگاه مزبور سخنانی ایراد نماید.

طبق اطلاعیه صادره، قیمت بلیط برای دانشجویان ۷ دلار و برای صهیونیست ها، عموثام ها (اشاره به سیاهپوستان غیر متعصب) و دیگر نژاد پرستان سفیدپوست ۱۵ دلار تعیین شده بود. پیرو این اطلاعیه، ای. دی. ال با دفتر دانشگاه تماس گرفته و نسبت به نحوه تعیین قیمت بلیط که بر مبنای تبعیض تعیین شده بود اعتراض بعمل آورد و دفتر دانشگاه در پاسخ اعلام داشت که کلیه بلیط ها به قیمت یکسان بفروش خواهد رسید.

پیش از سخنرانی، سندیکای دانشجویان دانشگاه مزبور در نشریه خود مقاله‌ای درباره چگونگی کار سندیکای دانشجویان پان افریکن و اعتراض به دعوت عبدالمحمد منتشر کرده بود که نزدیک به ۶۰۰۰ نسخه از این نشریه از سوی دانشجویان طرفدار «ملت اسلام» جمع آوری و نابود شده بود. در روز سخنرانی، رئیس دانشگاه، دعوت از عبدالمحمد را محکوم نمود و اعلام داشت که سخنان نامبرده سرشار از نفرت، تعصب و جعلیاتی است.

دفتر ای. دی. ال در سانفرانسیسکو و همچنین دفتر مرکزی ای. دی. ال پاسخ به این سخنرانی را همراه با اطلاعات مسبوطی درباره خالد عبدالمحمد در اختیار روسای کلیه دانشگاهها و کالج های امریکا قرار داده و در حال حاضر مذاکره در این خصوص با نمایندگان انتخابی ایالت کالیفرنیا میباشد.

ذیلاً بخش‌هایی از سخنرانی خالد عبدالمحمد در دانشگاه سانفرانسیسکو از نظر شما میگذرد:



لوئیز فراخان رهبر فرقه

اینهمه به آنها بدهکار است کیستند؟ صاحب بانک مرکزی کیست؟ این بانک خصوصی است و دولت فدرال صاحب آن نیست. صاحب آن کیست؟ یهودی نمایان صهیونیست، اینها صاحب این بانک هستند... «گرین اسپان» یهودی نما یک کلمه میگوید که میخواهد بهره را بالا ببرد، تمام دنیا بهم میخورد. * وقتی به افریقای جنوبی فکر میکنید، باید وایزمن و بن گوریون را بیاد بیاورید. افریقای جنوبی صحنه بازیهای خصوصی یهودی نمایان است. یهودی نمایان دادگاه نورنبرگ را برپا کردند جنایتکاران جنگ را به محاکمه کشیدند، چرا ما دادگاه ژوهانسبورگ (پایتخت افریقای جنوبی) را براه نمی اندازیم. به یهودی نمایانی که دور دنیا دنبال جنایتکاران نازی میروند نگاه کنید تا سیارات دور دست هم میروند که پیرمردی مفلوک بر چرخ نشسته ایرا که اصلاً نمیداند دنیا دست کیست دستگیر کنند. تو چطور مرد سیاه؟ زن سیاه؟ چرا تو دنبال جنایتکاران جنگ نمیروی؟ (دست زدن حضار).

* یهودی نمایان در لایحه منع معامله با چین دست داشتند. یک سناتور یهودی بود که این لایحه را نوشت. با تو هستم ای مرد سیاه، زن سیاه، مرد سرخ، زن سرخ، مرد زرد، زن زرد، همان سگی که ترا گاز گرفته، ما را هم گاز گرفته. ما یک دشمن مشترک داریم.

* باورتان می شود که این شیاطین با اتکاء به

هالوکاست در اروپا بوقوع پیوست نه اینجا. موزه هالوکاست تو کجاست ای مرد سیاه و ای زن سیاه؟ (دست زدن حضار).

* موزه هالوکاست یهود هر ساله ۲۱ میلیون دلار از کنگره تحت کنترل یهودی نمایان پول میگیرد.

* مستعمره خائن اسرائیل حق حیات ندارد. دولت اسرائیل حق وجود زیر سایه خدا را ندارد و خدا با اسرائیل نیست.

* بسیاری از یهودی نمایان هستند که خودشان هم میگویند اسرائیل حق وجود ندارد - که اسرائیل حرامزاده است و حق وجود ندارد.

* یهودی نمایان اول قبرس را برای سرزمین خود میخواستند، بعد اوگاندا مروارید افریقا را میخواستند از ما بگیرند.

* یهودی نمایان در هالوکاست افریقا شرکت داشتند. بگذارید به تلمود - کتاب یهود که باعث کشتار و بردگی و نابودی خلق سیاه شده مراجعه کنیم. تلمود این سنت را پیش آورد که ما سیاهان مردمی پست تر هستیم. کوکلاس کلون، نازی ها، سرتراشیده ها و کلیه سازمانهای دیگر نژادپرست، عقاید خود را از تلمود و یهودیان گرفته اند.

* ولی اینها یهودی راستین نیستند. ما مردم برگزیده خدانیم. نگذارید هیچ یهودی دماغ قوزی بیگل خور ماهی دودی خور که مثل کرم از گتوهای اروپائی بیرون آمده بشما غیر از این بگوید. در آغاز این قرن فاحشه ها، دلالان آنها و انسانهای

هرزه، بالاترین شمار آنها یهودی بودند. کانگسترهای بزرگ. صاحب کارخانه مشروب سازی سیگرام یک شیطان یهودی است. تمام ویسکی ها و کشفاتی از این دست که برای سیاهان تولید میشود. «پروتکل بزرگان صیون» آنهاست که دست به تخریب جوامعی بزنند که در آن زندگی میکنند.

* بر خود نام «یهودی» میگذارند چون خیال میکنند همان یهودیان مندرج در تورات هستند.

* چه شده که «ماران متحده امریکا» (بجای States عبدالمحمد به مسخره گفته است Snakes) این قدر بدهکار شد؟ این صاحبان قدرتی که امریکا

گوشه‌ای از کتاب مقدس خود را قوم برگزیده میخوانند. اینها حق طبیعی ما را دزدیده‌اند. یهودیان اصلی ما هستیم.

* سازمان ملل در یهودیورک، ببخشید منظورم نیویورک است (خنده و دست زدن حضار)، در یک جلسه مخصوص رای داد که صهیونیسم معادل نژادپرستی است.

* عمو تام موبوتو اولین افریقائی بود که اجازه داد پرچم اسرائیل بر فراز خاک افریقا در کینشازا به اهتزاز در آید.

* فوراً میگویند، «شما ضد سامی هستید». این حرامزاده‌ها خودشان اصلاً از نژاد سامی نیستند! (خنده و دست زدن حضار). داریم خسته میشویم رفقا. عیناً خدمتتان میگویم خدمتشان میرسیم (فریادی از میان جمعیت «یااله، خدمتشان برسیم»). لعنتی‌ها! غلط کرده‌اید که اسم خود را یهودی میگذارید یا سامی - من علیه شما حرامزاده‌های ملعون بپا خاسته‌ام (دست زدن و هلهله حضار).

* خاورمیانه در حقیقت شمال غربی افریقا است که با یک چاله ایکه با اسم کانال سوئز کنده‌اند آنرا از افریقا جدا کرده‌اند. وقت آن فرا رسیده که این خانواده دوباره بهم به پیوندند. اول فلسطین سیاه بود، بعد قهوه‌ای شد و حالا سفید شده است.

* سازمانهای یهودی نمایان ای. دی. ال و بنی بریت، جاسوسی صدها سازمان سیاهپوستان را میکنند و میکوشند که آنها را از بین ببرند و آنها را کنترل کنند.

* من نمیتوانم نژادپرست باشم. شما شنوندگان سیاه من نمیتوانید نژادپرست باشید. اصلاً تعریف نژادپرستی چیست؟ تعصب بعلاوه قدرت مساویست با نژادپرستی. من قدرت ندارم! آنچه امروز اینجا میگویم اثری بر سفیدپوستان ندارد. من نژادپرست نیستم. (کف زدن و هلهله حضار).

* ای بانک جهانی، چه کسی دلالتی فاحشان را در این دنیا میکند؟ دست پشمالوی هر جانی مخفی صهیونیست‌ها. چه کسی سازمان جهانی پول را زیر

سلطه خود دارد و باعث میشود که دهقانان گرسنه افریقائی برای سفیدپوستها کشاورزی کنند؟ صهیونیست‌ها.

* تمام سیاهان هنرمند - باسکتبالیست‌ها، هنرپیشه‌ها، خواننده‌ها، رقصنده‌ها، ورزشکاران - همه مثل موم کف دست یهودی نمایان صهیونیست هستند. میتوانید حسابش را بکنید اگر مایکل جردن میتوانست به نفع خلق خودش حرف بزند؟ اما نه، او بایستی هوای سیاست بازان را داشته باشد. دنیس رادمن مثل یک همجنس باز موهایش را رنگ میکند. من به هنرمندان سیاه هشدار میدهم: اینقدر نگذارید یهودی نمایان سفید صهیونیست شما را استثمار کنند.

* ما در افریقا همجنس بازی نداشتیم تا سفید پوستها آمدند. مردان جنگاور هفت فوتی ماسائی بر هم سوار نمیشدند. این رفتار مردان و زنان وحشی اروپائی است که از غارها بیرون آمده‌اند. شما مردان و زنان سیاه نباید دنباله رو اینها باشید (دست زدن، هلهله و خنده حضار).

* ما نمیگوئیم که ۷۵ درصد بردگان را یهودیان صاحب بودند اما ۷۵ درصد یهودیان صاحب برده بودند.

* هالیوود متعلق به یهودی نمایان است. به فیلم‌های سیاهان نگاه کنید که همدیگر را می‌کشند. بی‌آئید یک فیلم انقلابی درست کنیم که در آن ما سفیدپوستان را می‌کشیم. آنچنان آنها را بکشیم که خون از پرده سینما بیرون بزند و بر ذرت بوداده تماشاگران پاشد.

* صلح اگر امکان داشته باشد! آشوب اگر ضرورت داشته باشد! (دست زدن و هلهله حضار).

* (اشاره به علامت ضدیهود روی صحنه) این را می‌بینید؟ اینرا نازی‌ها از ما دزدیده‌اند، از افریقا! این علامت برکت و افزایش روزی است. به نازی‌ها تعلق ندارد. به یهودی نمایان تعلق ندارد. این مال ما است.

سخنرانی با برپا خاستن و ابراز احساسات تماشاچیان به پایان رسید.



اعتبار کیتترینگ های لوس آنجلسی
اورنج کانتی - سان دیاکو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.
بهادر کیتترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند.



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر
زیر نظر مستقیم ربای
Rabbi Yehuda Bukspan
میباشد



تلفن: ۷۱۳۵-۶۰۹-۸۱۸

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356



فردا خیلی دیر است

شده و دفترچه گواهی مهاجرت صادر میگردد. کارت تلفنی در دسترس مهاجر گذاشته میشود تا با هر کجای دنیا که میخواهد تماس گرفته و سلامت رسیدن خود را باقوام و دوستان اطلاع دهد. برای مخارج ضروری روزمره به نسبت تعداد افراد خانواده پول نقد به مهاجر داده میشود با اضافه یک چک بانکی معادل ۴ ماه اجاره منزل.

از همان ساعات اولیه برای افراد پیر خانواده کاردی صادر میگردد که تا آخر عمر تحت پوشش و حمایت بیمه پیری قرار میگیرند. ماشینی حاضر است که بار و وسایل افراد خانواده مهاجر را بهر نقطه که میخواهد مجاناً برساند. فردای زندگی جدید در ایسرانل مهاجر به نزدیک ترین اولپان معرفی میشود. در دوره ۵ ماهه اولپان حتی بابت اینکه مهاجر باید زبان یاد بگیرد باز هم کمک مالی دریافت میکند آنهم چه اولپان هائی و چه معلمین دلسوزی که با همه قدرت و توان برای یادگیری هر چه زودتر مهاجر تلاش صمیمانه بخرج میدهند. در ظرف این مدت ۵ ماهه با ترتیب دادن تورهای مختلف سعی میشود که مهاجر با

بیش از دو هزار سال دریدری - بی خانمانی آنهم تحت شدیدترین و غیرقابل تصورترین کشتارها - شکنجه ها اخراج های دسته جمعی و کشتارهای دسته جمعی و در این اواخر مواجه شدن با نقشه های شیطانی هیتلر که طرح امحاء کلی قوم یهود را در سرتاسر عالم در برنامه های خود داشت و بالاخره منجر به فاجعه عظیم و دهشتناکی گردید که بنابودی شش میلیون زن و مرد و کودک یهودی انجامید ولی با این همه ملت یهود استقامت بخرج داد پایداری نمود و امید بصیون را از دست نداد و بعد از این همه مصیبت های عظیم و غیرقابل تصور بالاخره صاحب خانه اجدادی گردید و با تلاشی مردانه در این دریای ناآرام، مملکتی نمونه، پیشرفته با دموکراسی استثنائی و رفاهی روز افزون در جاده توسعه و ترقی و پیشرفت را بوجود آورد.

بعد از این مقدمه کوتاه باین مطلب میپردازیم که مهاجر جدید در فرودگاه بن گوریون یا بخاک مقدس ایسرانل میگذارد. استقبالی که از این مهاجران جدید میشود خارج از تصور است. در ظرف کمتر از یکساعت تمام مراحل گمرکی انجام

وضع کلی کشور اسرائیل آشنا گردد برنامه های متعددی وجود دارد که مهاجرین روسی را که بعلت شرایط محیط و بیش از هفتاد سال تحت استیلای حکومت کمونیستی بودن از یهودیت و مراسم آن تقریباً چیزی نمیدانند با آئین و مراسم و سنن یهودیت آشنا گردانند.

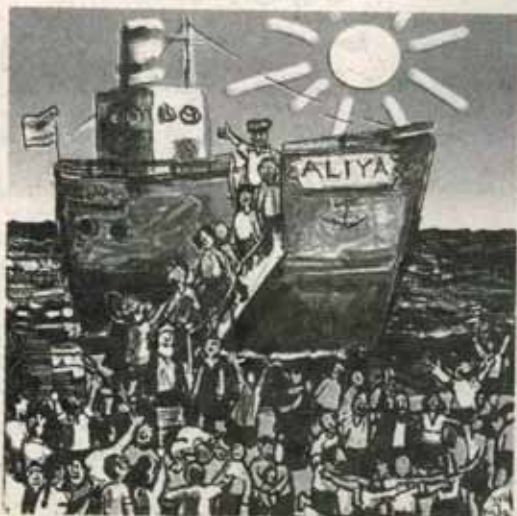
هرگز از خاطر نمیروود روزی را که از طرف اولپان برنامه ای ترتیب داده بودند که با بازدید از یک کیبوتص با مصا و طرز پخت آن آشنا گردند. بعد از بازدید، مهاجرین را در فضای باز برای صرف عصرانه دعوت کردند. در گوشه ای از این محوطه باز کیبوتص چند نفر مشغول بستن تفیلین بودند. یک دختر روسی رو بمن کرده و پرسید ببینم اینها چرا روی سر خود میکرفون نصب کرده اند و همین دختر را چند ماه بعد با چشمان خود مشاهده کردم شمع شبات روشن نموده و با ایمانی قوی و از ته قلب با خدا به راز و نیاز ایستاده است و این معجزه ایست که تنها از اولپان های اسرائیل ساخته است.

اگر مهاجر واقعا در ساعات درس دل و گوش فرا دهد ظرف این ۵ ماه قادر بتکلم بزبان عبری خواهد شد. بلافاصله بعد از گذراندن اولپان اولیه کسانی را که دارای تحصیلات دانشگاهی هستند به کورس های مربوطه معرفی مینمایند. این امکان برای مهاجر بوجود آمده که از چندین دوره یک کورس میتواند استفاده کند و یا از کلاس های بالاتر اولپان برای قوی تر کردن زبان عبری استفاده نماید. باید خاطر نشان کرد که در دوران گذراندن کورس ها، مهاجر از کمک های مالی بهره مند است و حتی مخارج رفت آمد آنان را نیز میپردازند. در این مدت حتی گردش های دسته جمعی دو روزه برای مهاجران ترتیب داده میشود که در مکان های بسیار آبرومند از آنان پذیرانی میگردد و روانشناسان روسی یا روانشناسان کلاملاً مسلط بزبان روسی در این دو روز در کلاس هائی که برپا میشود حضور بهم میرسانند و از مهاجران میخواهند مشکلات و مسائل زندگی خود را در

میان گذارند تا مورد راهنمایی قرار گرفته و راه های غلبه بر مشکلات ناشی از زندگی جدید را جلوی پای آنها میگذارند.

در هرصورت پس از یکسال مهاجر قادر است که کار مورد علاقه خود را پیدا کند. خانواده از نظر بهداشتی بیمه است بچه های مهاجر بلافاصله به کودکستان ها و دبستان ها راهنمایی میشوند. خلاصه طوری برنامه ریزی شده است که حداکثر در مدت سه سال که دولت به مهاجرین کمک های مادی و معنوی میکند در ضمن این سه سال یا زودتر بیکی از شهروندان مفید کشور تبدیل گشته و بفرد صاحب درآمد و مالاً مالیات دهنده بدل میگردد. ولی بزرگترین مشکلات مسئولان کشور در جذب سریع مهاجرین روسی عدم تامین سرپناه برای آنان است. متأسفانه قیمت زمین و ساختمان روزیروز در نتیجه عرضه کم و تقاضای زیاد در حال ترقی است و مهاجر همیشه این دلهره را دارد که چگونه قادر خواهد بود از شر اجاره نشینی راحت شود و سرپناهی برای خود و خانواده اش تهیه کند.

درست است که دولت از طریق بانک ها وام های بلند مدت با بهره نازل میدهد و درست است که بسیاری از مهاجرین روسی ظرف دو سه سال بهر ترتیب که شده صاحب خانه و کاشانه ای میشوند ولی بسیاری نیز در مقابل بازار آزاد قیمت



خانه و مسکن در میمانند و در اینجاست که مهاجر ضمن مکاتبات و مکالمه با بستگان و دوستان خود در شوروی سابق ضمن برشمردن مزایای زندگی در اسرائیل مشکلات مربوط به تامین مسکن را نیز بر می شمرد که واقعا برای یک معمای لاینحل بوده و غول بزرگست که هرچه بیشتر کار کند در مقابل قیمت روزافزون مسکن آب میشود و این نامه ها و تلفن ها جلوی سیل روزافزون مهاجرت را سد میکند و این خود زنگ خطری است و این موضوع یعنی در گالوت نگهداشتن میلیون ها یهودی و سد کردن مهاجرت چند میلیون یهودی شوروی سابق و اقمار پیشین آن به گمان بسیاری از ناظران دولت در این مورد مقصر است چرا که مسئولان بلند پایه کشور مطلع بودند که این دیوار آهنین در حال فروپاشی است و عنقریب با سیل میلیونی مهاجرین مواجه میشوند و بایستی برای جذب این مهاجرین از نظر تامین مسکن فکری اساسی میشد و با باجرا، گذاشتن برنامه های عظیم و انبوه خانه سازی در نقاط مختلف کشور این مشکل را پیشاپیش از جلوی پای مهاجر بر میداشتند. بیش از ۵۰ سال هدف، آرزو و خواسته برنامه ریزان اسرائیلی وادار کردن کشورهای کمونیستی بخصوص شوروی بود برای دادن اجازه مهاجرت به یهودیان. ۵۰ سال چشمان نگران میلیون ها یهودی بسوی دیوار آهنین دوخته شده بود که تا به وقت موقعیتی پیش آید تا به یهودیان شوروی اجازه مهاجرت داده شود. در این روزگار ما شاهد به حقیقت پیوستن این آرزوی دیرینه هستیم که پس از فروپاشی غول ابر قدرت شوروی حال به جانی رسیده ایم که با تهیه امکانات بیشتری یهودیان شوروی را پذیرا باشیم.

چرا از خاطرمان رفته است که مبارزان یهودی با چه مشکلات غیر قابل تصویری کمر همت می بستند و بدون کمترین امکاناتی، مردانه با استقبال خطر می رفتند و یهودیان دریند کوره های آدم سوزی را ناجی میشدند و بعد از گذشتن از هفت خان مشکلات هنگامی که با کشتی کهنه

شکسته بسته ای به بنادر اسرائیل میرسیدند مواجه با نیروی دریائی انگلیسی میشدند که بدون هیچ شرمی تمام امکانات و قدرت دریائی خود را ناجوانمردانه بکار میگرفت که جلوی مهاجرت چند ده تن یهودیان فراری از دست دژخیمان نازی را گرفته و دوباره آنها را بمکان اولیه رجعت دهد. حال که موقعیتی پیش آمده که دولتی با قدرت اسرائیل از هر نظر قادر است و این توان و همت را دارد برنامه های اعجاب انگیزی چون طرح موسی را باجرا، بگذارد و در ظرف ۲۴ ساعت ده ها هزار یهودی فراموش شده را از کشور عقب مانده قحطی زده اتیوپی ناجی باشد. آنوقت در این شرایط که موقعیت بین المللی چنان فضای استثنائی را نصیبمان کرده که قادر هستیم جمعیت میلیونی یهودیان شوروی را در خود جذب کنیم، متأسفانه درمانده ایم و رویارو با این پرسش که چرا باید مسئله مسکن مانعی باشد و سدی ایجاد کند.

من که خود با گروهی از مهاجرین شوروی آشنائی نزدیک داشته ام بخوبی میتوانم ادعا کنم آنان بهترین مهاجرین تاریخ جذب مهاجرت در اسرائیل هستند. بدون استثنا همه با سواد هستند در بین آنان دکتر مهندس - پژوهشگر و محقق - مخترع - مکتشف و دانشمندان فراوان یافت میشود. خوب و مرتب لباس میپوشند، بسیار مودب و باهوش هستند از کار بهیچوجه عار ندارند در حالیکه از تحصیلات عالی دانشگاهی برخوردارند، در ماههای اولیه برای تامین زندگی دست بهر کاری میزنند و در کارها از خود لیاقت نشان میدهند، برای رسیدن به زندگی بهتر و دارا بودن همه امکانات زندگی شوق بی حدی دارند و ظرف دو سه سال از مهاجرین دریافت کننده کمک به شهروندی مفید تبدیل میشوند. دختران و پسران جوان روسی شوقی بی حد برای انجام خدمت سربازی آنها در تیپ های گولانی، چترباز و خلبانی و خلاصه در قسمت های جنگی نشان میدهند.

باشد که رهبران اسرائیل از این بابت چاره اندیشی لازم را بنمایند.

نوشته: نوراله خرازی (نوری)

«افسوس که زبان مُردگان را نمی فهمیم وگرنه شهیدان و قربانیان فاجعه هولوکاست خیلی حرف‌ها داشتند بززند و از بی رحمی بشر به بشر و سبُعیت جنس دو پا داستان‌ها بسرایند و همه را شوریده کنند و از پا درآورند».

چشم مصنوعی

در ماجرای هولناک هولوکاست بیش از شش میلیون از فرزندان یعقوب قربانی شدند و برای هرکدام از آنان باید مرثیه‌ای خواند و رساله‌ای نوشت. ولی سرنوشت دردناک آنان را فقط باریتعالی مویمو بیاد دارد و فرشتگان پرونده‌های آنان را در آسمان بایگانی کرده‌اند و ما خاکیان به آن دسترسی نداریم.

ما بازماندگان چاره‌ای نداریم مگر اینکه از آنهائی که شاهد این وحشیگری‌ها و همنوع‌کشی‌ها بوده‌اند و جان بدر برده‌اند رد بگیریم و شرح یک دو هزار این فجایع را بشنویم و بیاد خود و دنیا بیاوریم. ولی وقت تنگ است و عمر بازماندگان در شرف افول.

یکی از بازماندگان هولوکاست مینوسد روزی یکی از افسران اس اس برای بازرسی به اردوگاه مرگ داخو سر زد و با زهرخندی ابلیسی به گروهی نیمه جان و از گرسنگی در حال مرگ گفت: «در این اردوگاه همه چیز ممنوع است. حتی زندگی!» خوب باین اخطار جهنمی نظری بیفکنید و ببینید این نازی‌های دیوصفت و قسی القلب تا چه حد در مُرداب و فاضلاب کینه و تعصب و بی‌رحمی و نژادپرستی غوطه ور بوده‌اند. سیاه قلبانی که



بخيال خودشان به پاک‌سازی نژادی دست زدند و تاریخ بشریت را برای ابد ناپاک کردند و حال یکبار دیگر پس از دو نسل پیروان و هم‌مسئولان آنان از گوشه و کنار سردرآورده‌اند ولی دنیا این خطر را نمی بیند و اگر هم می بیند خودش را به تجاهل و نفهمی میزند.

بیآئید با هم یکی از این ماجراها را مرور کنیم و اشکی بیفشانیم و لعنتی به روح ناپاک این پاکسازان بفرستیم.

در اردوگاه‌های مرگ که نازی‌ها اسیران را برای فرستادن به کوره‌های آدم‌سوزی آماده میکردند افسران اس اس و گاردها و نازی‌های اسلحه‌بدست گاه کودکان شیرخوار را از آغوش مادرانشان ربوده به هوا می‌انداختند و بعد هدف گلوله ساخته قهقهه زنان براه خود میرفتند و این سبُعیت را نوعی تفریح و سرگرمی میخواندند.

احتمالی فرزند خودش نظر انداخت و بدون لحظه‌ای
تامل و با اطمینان خاطر گفت:

- چشم راست تو!

افسر اس اس که از صحت تشخیص و
اطمینان خاطر مادر یهودی متحیر مانده بود تعجب
خودش را نشان نداد و پرسید.

- آیا مطمئن هستی چشم راست من مصنوعی
است؟ خب فکر کن چون جان کودک تو بسته به
جواب تو است.

زن جوان بدون تامل و با یک نوع لجبایت تکرار
کرد:

- چشم راست تو ...

- درست حدس زدی و من به فرزند تو کاری
نخواهم داشت ولی بگو چطور توانستی با اطمینان
خاطر این تشخیص را بدهی؟

در حالیکه بغض گلوی مادر ستم‌دیده را میفشرد باز
کودک خود را به سینه فشرد و گفت:

- چشم راست تو سُرده و منجمد و عاری از رحم و
شفقت بنظر می آید ولی در چشم چپ تو هنوز یک
جرقه و نور ضعیفی از انسانیت و ترحم سوسو
میزند. نگذار این شعله خاموش شود.

افسر چکمه بپا و دستکش سفید بدست که
از پاسخ مادر جوان سخت یکه خورده و منقلب شده
بود صورت خودش را برگرداند و با عجله از آنجا
دور شد و به گروه خود پیوست - گونی از ضعف
نفس خودش خجل شده بود و نمیخواست قبول کند
زنی از نژاد یهودی اینطور او را از پا در آورده
باشد.

این ماجرای حقیقی و دردناک در اینجا
خاتمه نمی یابد و سؤال فراوان است ولی همه
بی جواب خواهند ماند و پرونده باریتعالی هم درباره
این سانحه در دسترس ما نیست و در آسمان
بایگانی شده است. آیا این کودک و مادر از
هولوکاست جان سالم بدر بردند یا در کوره‌های آدم
سوزی خاکستر شدند؟ فقط خدا میداند. آیا این
افسر اس اس که یک چشمش مصنوعی بود این
ماجرا را آن روز برای همقطاران خود در باشگاه
افسران تعریف کرد و آنها او را سرزنش کردند و



آن روز در کنار سیم های خاردار یکی از
این اردوگاه ها مادری جوان با چشمان تار و
چهره‌ای غمناک کودک شیرخوار و نحیف خود را به
سینه میفشرد و به نقطه‌ای موهوم خیره شده با
خودش حرف میزد. چهره او نشان میداد از آنچه
در اطراف او میگذرد بی خبر است و بُهت و حیرت
و سرگردانی او را بین عالم مردگان و زندگان مُعلق
و بلا تکلیف نگاهداشته است.

کودک شیرخوار مثل ماهی دهان خود را باز
میکرد و می بست و قدرت گریه کردن از او سلب
شده بود. لحظه‌ای بعد افسری چکمه پوش که با
تفنگ خود بازی میکرد در مقابل مادر جوان
ایستاد و کوشید کودک او را برای نشانه‌گیری از
آغوش او برباید. مادر ناگهان بحال آمد و
مقاومت کرد و افسر اس اس که از گستاخی و
جسارت او بخشم آمده بود با تفنگ بسوی او نشانه
رفت و انگشت خود را به روی ماشه گذاشت. زن
جوان باز کودک نحیف و نیمه مرده خود را سخت
در آغوش فشرد و همانطور که روی زمین نشسته
بود با استغاثه گفت: من شوهر و سه فرزند خودم
را از دست داده‌ام این کودک را از من بگیر و مرا
بجای او هدف قرار بده. افسر اس اس برای چند
لحظه مکث کرد و تبسمی ناخوش و اسرار آمیز بر
لبانش نقش بست و گفت: من یک پیشنهاد برای تو
دارم. یک چشم من مصنوعی است و اگر تو
بگویی کدام از دو چشم است من فرزند ترا از تو
نخواهم گرفت مادر جوان سر بلند کرد و با چشمان
رنجور و بی نور بصورت افسر تفنگ بدست و قاتل

در تاریکی میدرخشند و شنیدن یا خواندن آنها روح انسان را تازه میکند و نیرو می بخشد چون از بهشت می آیند و از زبان فرشتگان جاری شده اند چون تسلی و دلداری میدهند و امیدوار میکنند و چراغ راه هستند.

از سوی دیگر کلماتی هم هستند که شنیدن یا خواندن آنها مثل خنجری زهرآلود به قلب میزنند و خُبث طینت جنس دو پا را میرسانند. این کلمات از دوزخ می آیند و از مکتب ابلیسی مایه گرفته اند و انسان را متوحش و سرگردان و شرمنده میکنند و مثل بُمبی متعفن و آلوده در صورت ما منفجر میشوند و بوی مسمن کننده نفس ابلیسی را بمشام میزنند.

یکبار دیگر به گفته ویران کننده و نفرت انگیز افسر اس اس در (ارودگاه مرگ خطاب به زندانیان) نظری بیفکنیم:

در این اردوگاه همه چیز ممنوع است ... حتی زندگی... حتی زندگی...

ضعیف النفس خواندند و روز بعدش یکی از آنها به سراغ مادر جوان و فرزندش رفت و به بهانه ای مغز هردو را با گلوله ای پریشان کرد؟ هیچکس نمیداند.

آیا این افسر یک چشم که برای یک لحظه چشمش باز شد و دلش برحم آمد هنوز زنده است یا در جنگ کشته شده است؟ آیا اگر زنده است هر گاه و بیگاه بیاد این ماجرا می افتد و آنرا برای زن و فرزند و نوه های خودش تعریف میکند یا خجل است و آنرا با کسی در میان نگذاشته؟ آیا فامیل او سر او مینازند یا از جُبِن و بُزدلی پدر و پدر بزرگ خود شرمسارند و خیلی از آنها به گروه نشونازی ها و سر تراشیده ها پیوسته اند؟ افسوس که ما زبان مردگان را نمی فهمیم و گرنه شهیدان و قربانیان فاجعه هولوکاست خیلی حرف ها داشتند بزنند و از بی رحمی بشر به بشر داستان ها بسرایند و همه را شوریده کنند و از پا در آورند.

* * *

ما همه در زندگی به کلماتی برمیخوریم که

موفق ترین افراد

همیشه شایسته ترین مشاوران را در کنار خود داشته اند

موسسه حسابداری و امور مالیاتی

رامینه، فانی و نواختر - حسابداران CPA

به مدیریت آقایان

بیژن رامینه، حمید فانی و شهریر نواختر

(سه تن از ورزیده ترین حسابداران CPA)

گروهی قوی و کارآمد از متخصصین امور مالی و مالیاتی را تشکیل میدهند.

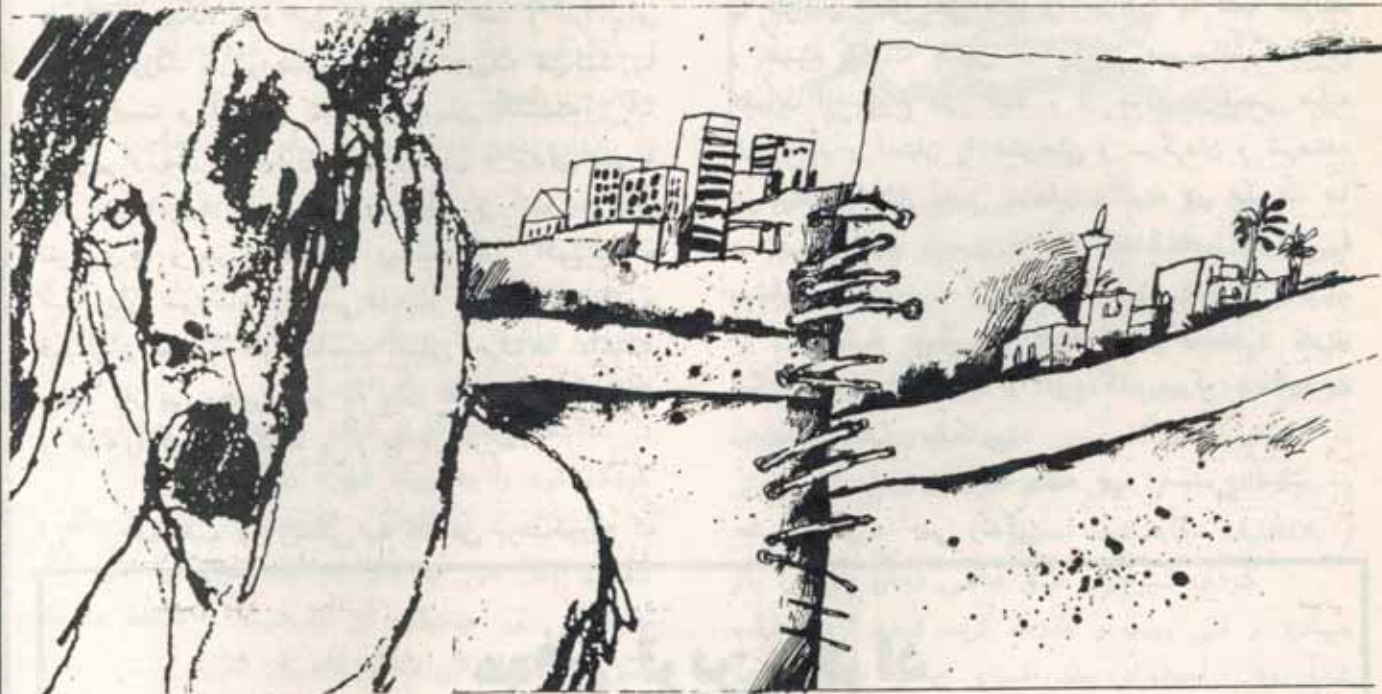
در مورد هرگونه مسائل و پرسشهای مالی و مالیاتی خود

بدیدار ما بیآئید و با ما به گفتگو بنشینید

تلفن: ۵۵۰۰ - ۴۴۷ (۳۱۰)

قصه عشق ما

و فولکسی که روماتیسم گرفت



داشت، صدایمان زد توی اطاقش که، «گروه حسابرسی که به سازمان آب و برق خوزستان فرستاده ایم در پروژه آزمایشی کشاورزی دزفول کمبود کارمند دارند، بزنید بروید و صبح شنبه هم در دفتر دزفول سازمان باشید». (حالا نپرسید که «بزنید بروید» انگلیسی اش چه میشود - بگذارید حرفمان را بزنیم). آقائی که شما باشید، انگاری هردوی ما را برق گرفت. بهم نگاهی کردیم و چون به «خیار» بودن ایشان واقف بودیم، هیچ نگفتیم که چرا از میان اینهمه کارمند، ما دو نفر را داشت از دلدادگانمان جدا میکرد. زدیم از دفترش بیرون. حالا کی باشد؟ عصر پنجشنبه.

توی طیاره هم از تهران تا اهواز، اینقدر اوقاتمان «گل مرغی» بود که هیچکدام دم برنیآوردیم - فقط تا آنجا که بیاد دارم، یکی در

برای اولین بار، در نیمه اول مرداد ماه سال ۱۳۴۶، گرمای خوزستان را تجربه میکردم. در فرودگاه اهواز، وقتی در هواپیما را برای پیاده کردن مسافران باز کردند، چنان گرمائی به داخل کابین حمله ور شد که گوئی مشعلی از آتش و بخار آب به سویت نشانه رفته. عشق از کله مان پرید. حالا عرض میکنم چطور.

بنده عاشق بودم (نه اینکه همین حالا هم نباشم - کار دست خودمان ندهیم). همکار جوانترم هانری هم عاشق بود. هانری آسوری ایرانی بود، لطفاً با خارجی عوضی نگیریدش. من، دو ماه و اندی مانده بود به عروسیم و هانری خیلی بیشتر. رئیس انگلیسی خشک (و بقول هانری «خیار») ما با وجود اینکه از جزئیات زندگی هر دوی ما خبر

میان آه می کشیدیم! حالا این عذاب کم بود که با باز شدن در هواپیما و دریافت اِشانتیون گرما و رطوبت، آه غلیظ تری از نهادمان برخاست و این تازه آغاز ماجرا بود.

* * *

در میهمانسرای ویژه سازمان آب و برق خوزستان در اندیمشگ رحل اقامت افکندیم و بفارسی خودمانی تر، در مسافرخانه سازمان جایمان دادند. خانه ای بود با چند تا اطاق که خدا را شکر کولرهای خیلی جاننداری داشت و... همین! از بچه های اداره پیتر سرگروه انگلیسی مان آنجا بود که جوان نازنینی بود (ببخشید اسکاتلندی بود نه انگلیسی!)، دیگر جانم برایتان بگویم، «زین» بود. زین نصف ایرانی و نصف انگلیسی بود. زین بقدری لاغر بود که بقول ریاض مثل برگ شبدری بود که لای کتاب خشک کرده باشند. اسمش مخفف زین العابدین بود. برادرش مونتی هم آنجا بود. زین و مونتی هم بچه های ماهی بودند. دیگر جانم برایتان بگویم ریاض هم بود. ریاض در لودگی رو دست نداشت. و بالاخره محمد همکار دیگرمان که جوان مومنی بود و میکوشید تا حد امکان نمازش قضا نشود. جمع، من و هانری را کم داشت تا این ترکیب مسلمان مسیحی انگلیسی، نیمه مسلمان و مسیحی ایرانی انگلیسی و بهانی (ریاض بهانی بود) با مسیحی آشوری و یهودی ایرانی تکمیل شود. و حالا که فکرش را میکنم، انگار نه انگار که هیچ یک از ما قبله اش با دیگری هم سو نبود. حالا ما همه هموطن و همزبان بودیم، پیتر را بگو که او هم میان ما بُر خورده بود و یکی از ما شده بود!

* * *

صبح ساعت ۶ باید از اندیمشگ راه می افتادیم تا پیش از اینکه آفتاب تیغ بکشد،

خودمانرا به دفتر پروژه آزمایشی کشاورزی دزفول برسانیم. روبروی میهمانسرا خانه ای مسکونی بود و شخصی که بعداً معلوم شد کارمند اداره فرهنگ دزفول است در این خانه سکونت داشت. با بروبچه های ما آشنا بود. صبح سیاه سحر ایستاده بود با شلنگ آب در دست و فولکس اش را می شست. عاشق ماشینش بود. بچه ها می گفتند این کار هر روز صبح و بعدازظهر اوست. ریاض سربرش می گذاشت، «آقای اخلاقی، بغل دستگیره در آن طرفی انگاری یک خطی روی ماشین تان انداخته اند». و آقای اخلاقی سراسیمه میدوید به آن سوی ماشین و با نگرانی دور و بر دستگیره را بررسی میکرد و میگفت، «باز ما را دست انداختی آقای ریاض!» و ریاض میان قدوبالا و تپل ما به قهقه می خندید و گونه های چاقش به پلک های پائین او فشار می آورد و چشم هایش هم میرفت و آقای اخلاقی با خوشرونی واکنش نشان میداد که، «چشماتو باز کن نخوری زمین!» چند روزی نگذشت که همه ما با آقای اخلاقی خودمانی شدیم.

آنروزها در سرزمینمان، این چیزها عادی بود. این روزها، در این سرزمین، ممکن است دهسال با کسی همسایه باشی و یک سلام خشک خالی هم نکنی. بگذریم.

* * *

هوای رفتن را که گرم بود می شد تحمل کرد، اما ساعت دو بعدازظهر، با اتومبیل جیب «آهوی بیابان» بدون کولر سقف فلزی سازمان آب و برق خوزستان، از بیابانهای دزفول به اندیمشگ آمدن، داستانی داشت. پنجره ماشین را پائین میکشیدی، چنان گرمائی میزد تو که کبابت میکرد - بالا می کشیدی، داخل اتومبیل چنان دم میکرد که نمی شد نفس کشید. دور از جان شما، مثل موش آب کشیده میرسیدم اندیمشگ. از پیراهن تن گرفته تا شلوار و زیرپوش هامان، همه و همه مثل

این بود که از توی بشگه آب بیرون کشیده باشند. می پریدیم زیر دوش، آب پاکی به تن میزدیم، میآمدیم بیرون و طیب، آشپز عرب زبان خوزستانی مان، استکانی نوشیدنی خنک بدستمان میداد و با لهجه غلیظی که «ح» ها و «ع» های آن از بیخ گلو تلفظ میشد میگفت، «حالا بخور حالت جا بیاد!»



بعدازظهرها ملال آور بود. حالا که فکرش را میکنم بهتر است بگویم «میتوانست ملال آور باشد» چون با این ترکیب درهم جوش ما، هر روز داستانی اتفاق می افتاد که باعث و بانی بسیاری از آنها ریاض بود و همکار همدستش «پیتر» که رئیس گروه ما بود اما در فیلم کردن خلق اله، خود را شاگرد ریاض میدانست.

من و هانری منتظر میماندیم تا ساعت شش بعدازظهر و بعد هر دو - تقریباً - هر روز - میدویدیم تلفن خانه تا بکار دلدادگیمان برسیم. حالا چرا ساعت شش؟ چون آنوقت روز نامزدهایمان خانه بودند، ولی از آن مهمتر پست شبانه تلفن خانه در دست با کفایت آقای اقدامی بود که بابت اتصال دلها، علاوه بر پول تلفن، بقول خودش از ما «حق وصل» هم میگرفت. گمانم تمام پولی را که ما بابت «مزایای خارج از مرکز» می گرفتیم، یک چیزی هم رویش می گذاشتیم و بابت «حق وصل» میدادیم. پدر عشق بسوزد!

آقای اقدامی، بقول مولانا، «... از برای وصل کردن» اقدامات خارق العاده ای میکرد. میگفت، «تلفن چی های تهران گنده دماغند»، و برای گریز از این گنده دماغان، بقول خودش، از بیراهه میرفت. تلفن چی پست شب همدان خانمی بود با صدائی قشنگ و بسیار عشوه گر، آقای اقدامی گاهی که با این خانم حرف میزد وسط حرف، گوشی را می گذاشت در گوش من و چشم خمار میکرد که، «می بینی چه صدائی داره، باید

یک حور پری باشه!» و فوری گوشی را از گوش من برمیداشت و میگفت، «می فرمودید، مهین خانم جان». از قرار معلوم، تلفن چی های تلفن خانه تهران هم خریدار عشوه های «مهین خانم جان» بودند چون از این «بیراهه» ما خیلی زود به مقصد میرسیدیم.

یک شب که به تلفن خانه رفتیم، روی پیشانی آقای اقدامی برجستگی تیره رنگی جلب توجه مان را کرد.

- خدا بد نده آقای اقدامی، پیشونی تون چی شده؟
- نگو آقا، نگو. دیشب توی خواب داد زد، «مهین خانم جان، ترا خدا بداد این عاشق ها برس». منظورم توی خواب شما دو تا جوان بودید. خانم که از خواب پریده بود، با پاشنه کفش کوبید توی پیشانی بنده که، «ذلیل مرده، مهین خانم جان کیه که عاشقش شدی؟»

آقای اقدامی صد البته دلش برای «مهین خانم جان» غنچ میرفت و بی گمان توی خواب هم با او داشته لاس میزده، اما آن شب بما رساند که چون بابت عشق ما مصدوم شده، علاوه بر «حق وصل»، باید «حق ضرب» هم میپرداختیم. و ما پرداختیم.



مونتسی در تهران به کلاس کاراته میرفت. شب ها بعد از شام، توی اطاقش تمرین کاراته میکرد و صدای جیغ و داد و پا کوبیدن هایش به همه اطاق های مهمانسرا میرسید. یک شب که بعد از شام همه بچه ها توی اطاق من جمع بودند، ریاض در حالیکه داشت لنگه کفشش را در میآورد، خطاب بما گفت، «راستی بچه ها میدونید مونتسی چه کاراته باز قهاریه». ریاض لنگه کفشش را توی دستش گرفت و خطاب به مونتسی گفت، «یک مشت کاراته ای بزنی بچه ها ببینند مشت هات چه ضربه ای داره» مونتسی با تردید به لنگه کفش خیره شد. ریاض تشویقش کرد. زین، برادرش، گفت، «ترا خدا

سریسر داداش ما نگذارید». ریاض گفت، «سریسر کدومه، خب کاراته بلده». کفش را جلوی مونتی تکان داد و مونتی با مشت کوبید توی کفش - ریاض بموقع لنگه کفشش را رها کرد و لنگه کفش چند متر آنطرفتر پرت شد. همه دست زدند. مونتی پنجه های دست راستش را که ضربه دیده بود کسی مالید اما بروی خودش نیآورد. ریاض که تا اینجا مشغول زمینه چینی بود ادامه داد، «حالا اینکه چیزی نیست، مونتی میتونه با مشت اونطور بزنه توی این دیوار که جای مشتت اقلان یک سانت بره توی دیوار. بلند شو مونتی!» مونتی بلند شد، نفسی عمیق کشید، فریادی کاراته ای زد و با مشت گره کرده بطرف دیوار حمله کرد. زین برای اینکه دست برادر ساده لوحش را از شکستن نجات دهد، پرید هوا و جلوی دیواری که مونتی هدف گرفته بود ایستاد. دیر شده بود. مونتی کوبید تخت سینه نحیف برادرش.

آن شب با زین العابدین، که در اثر اصابت ضربه مشت برادرش سخت بیمار شده بود، تا بامداد را در بیمارستان گذرانیدیم. صبح با اوقات تلخی، زین را از بیمارستان آوردیم و خط و نشان کشیدیم مخصوصاً برای ریاض و پیتر که دیگر کسی شوخی بی مزه نکند و خسته و کوفته رفتیم سرکار.



بعدازظهر از سرکار که به مسافرخانه مان رسیدیم. پست آمده بود همراه با نامه ای برای هانری از نامزدش. نامه نگاریهای هانری و نامزدش هم داستانی داشت. دخترک پس از نوشتن کاغذی عاشقانه، آنرا به عطری مطبوع (و تا آنجا که بیاد دارم معروف آن زمان) آغشته میکرد و روش هانری هنگام گشودن کاغذهای نامزدش این بود که کاغذ را از داخل پاکت در میآورد، با نفسی عمیق آنرا بود می کشید، سپس آنرا می بوسید و بعد برای خواندن نامه به اطاق خود میرفت تا با

نامه دل داده اش خلوتی کرده باشد. با بی پروائی و بی رودربایستی از عشق خود سخن میگفت و واکنش هایش را پرده پوشی نمیکرد. در نهایت هوش، آدمی احساساتی بود.

هانری بداخل اطاقش که رفت، لبخند موزیانه ای را شاهد بودم که میان پیتر و ریاض مبادله شد. معلوم بود دوباره توطئه ای چیده اند. هانری از داخل اطاقش پرید بیرون، رنگ چهره اش برافروخته بود. پرسیدم، «چی شده؟» گفت، «بریم بیرون کارت دارم». ریاض و پیتر به اطاقهای خود رفتند محمد پرید جلو که، «چیزی شده؟» و زین و مونتی با نگرانی به هانری چشم دوخته بودند. هانری هیچ نگفت - با هم زدیم از مهمانسرا بیرون. پرسیدم:

- چی شده؟

- نامزدم تصمیم گرفته بیاد اینجا. نوشته دیگر طاقت دوری ترا ندارم. با قطار فردا میرسه اینجا. من نمیدونم چطوری تونسته از بابا و مامانش اجازه بگیره؟ حالا موندم چه خاکی به سرم بکنم؟ با این مسافرخونه های کثیف تو این شهر کجا جاش بدم؟ فوراً به بچه ها شکم بُرد که کلکی سوار کرده اند، «مطمئنی دست خط خودشه؟» گفت، «آره آقا. کاغذ را نوشته، توی پاکت گذاشته، توش هیچ چیز راجع به آمدن اینجا نگفته، بعد روی یک تکه کاغذ دیگر نوشته، «بعد از نوشتن نامه چنان بی طاقت شدم که تصمیم گرفتم بیایم پیش تو. الساعة میروم ایستگاه راه آهن».

امان از عشق که چه کارها که نمیکند. نمیدانستم چه باید کرد. پیتر رئیس گروه ما بود. برگشتیم مهمانسرا و یکراست رفتیم سراغ پیتر. داستان را برایش گفتیم و پرسیدیم آیا ممکن است در مهمانسرا یک اطاق به نامزد هانری بدهیم؟ - میدونید که اینجا اطاق خالی نیست.

- طوری نیست. هانری میآد اطاق من میخوابه، اطاقش را میدیم به نامزدش.

- نمیشه چون مهمانسرا متعلق به سازمان آب و برق خوزستانه و به جز کادر حسابرسی کسی حق

زندگی کردن در این محل را نداره.

- حالا کی می فهمه؟

- کی می فهمه؟ همین طیب آشپز فوری خبر میده.
نه آقا باید فکر دیگری بکنید.

هانری زد از مهمانسرا بیرون که برود جانی را پیدا کند. از در که خارج شد، ریاض از اطاقش پرید بیرون و با پیتر زدند زیر خنده. معلوم شد آن چند سطر اضافه را، با تقلید از دستخط روی نامه، ریاض نوشته و از لای درز پاکت آنرا بداخل پاکت هل داده بود.

دویدم دنبال هانری و برش گرداندم.

* * *

صبح زود، چمدانها بدست عازم بازگشت به تهران بودیم. جلوی در مهمانسرا آقای اخلاقی مشغول شستشوی فولکسش بود. با هم دیده بوسی و خداحافظی کردیم - حتی پیتر را بوسید. اما خداحافظی با ریاض بقول فرنگی ها بسیار دراماتیک

بود. در لحظه حرکت همه سوار ماشین های «آهوی بیابان» سازمان بودیم ریاض سرش را از پنجره بیرون کرد و خطاب به آقای اخلاقی گفت.
- آقای اخلاقی، میشه در این لحظه خداحافظی یک خواهشی از شما بکنم؟
- بفرمائید عزیزم.
- این مادر مرده فولکسه آخرش روماتیسم میگیره ها، اینقدر نشوریدش!

* * *

مهمانسرای سازمان آب و برق خوزستان در اندیمشگ در دور دست های خاطره های من، جزیره ای را میماند مملو از مردمی از نژادها و ملیت ها و باورهای گوناگون که بجای اینکه به سرکول هم بزنند، در کنار هم می کوشیدند شاد باشند - بگذریم که گاه برای دست یافتن به یک لبخند مایه آزار هم میشدند - اما هدف شادی بود.

دکتر جیکوب اسحق اف

دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی . U . C . L . A .

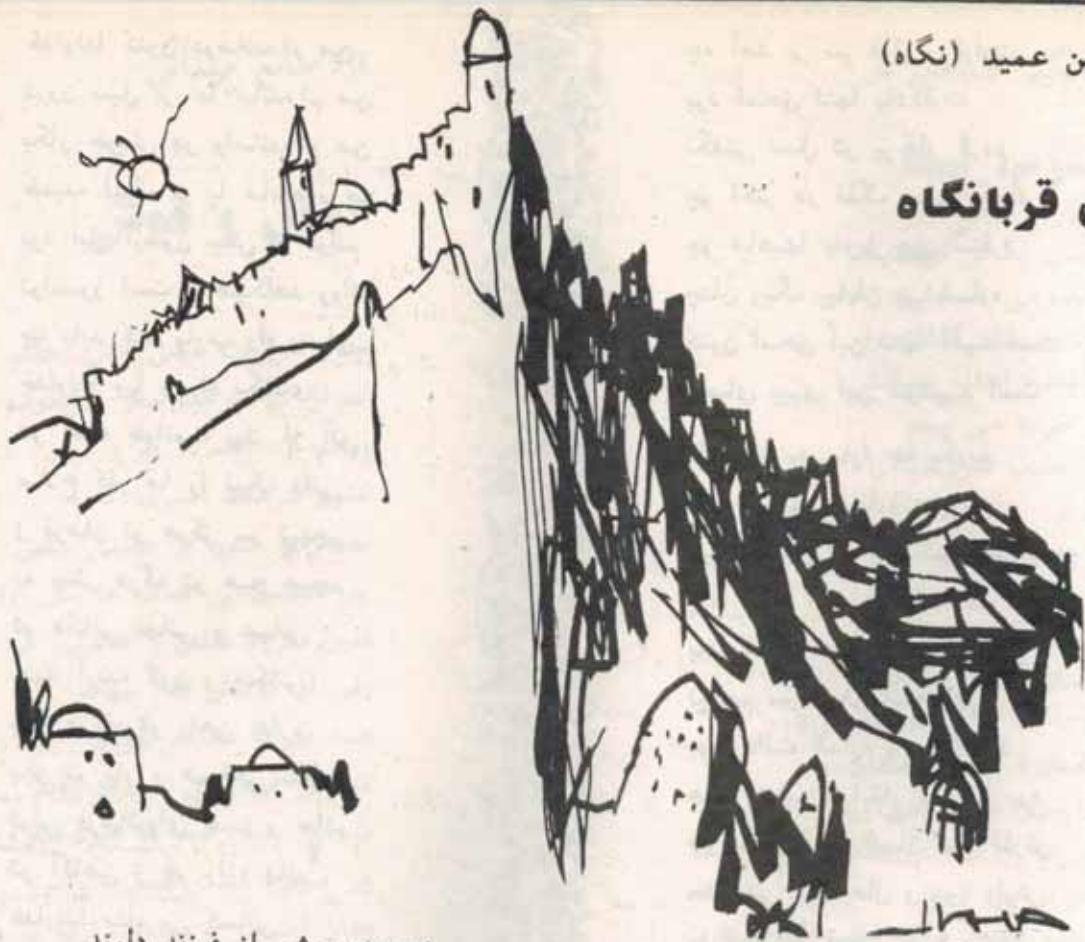
دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

9301 Wilshire Blvd, Suite 409
(at Rexford)
Beverly Hills, CA 90210

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

از: مهین عمید (نگاه)

بسوی قربانگاه



شب است و آسمان تاریک تاریک
نه نجوانی ز دور و نی ز نزدیک
شبی تیره چو ذات و فکر بدخواه
تو گونی گشته گم نور سحرگاه
سپاه شب زده هر گوشه خرگاه
هزاران خیمه جمله خالی از ماه
زمین و آسمان پیچیده درهم
نهاده زندگی غم بر سر غم
گلاویز است نور مرده با شب
بگوش آید صدائی همچو یارب
به ابراهیم آذر رفته فرمان
جگرگوشه کند چون بره قربان
دلی خونین جگر پر آه و آذر
شده یکتاپرستی زار و مضطر
سراپا آتش است اما فسرده
بظاهر زنده و در اصل مرده
قرار و خواب و آرامش رمیده
به بن بستی توانفرسا رسیده

نه دیده پوشی از فرزند دلبند
نه سرپیچی ز فرمان خداوند
خداوندا جوابم ده کجانی
خداوندا خدائی کن خدائی
مروری کن تو بر ایام رفته
گذشت سال و ماه و روز و هفته
بدورانها مرا بس آزمودی
ره و رسم حقیقت را نمودی
هزاران دفتر تازه گشودی
به صدر دفترم هر جا تو بودی
نه آنکه جمله تسلیم و رضایم
امین و صادق و درد آشنایم
پیام آورنده ی یکتا پرستی
به مشتاقان نموده رمز هستی
نیاز و آرزویم را بر سریده
به گرداگرد ایمان را دمیده
نرفته جز به فرمان الهی
نگشته گرد پستی و تباهی

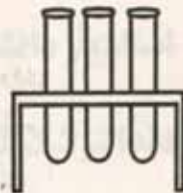
چه آمد بر سر قول و قرارت
 بود اسحق تنها یادگارت
 نگفتی نسل تو پر بار گردد
 چو اختر در فلک بسیار گردد
 چو ماهیها بدریا چون ستاره
 چنان ریگ بیابان بی شماره
 کنون اسحق این تنها امید است
 عصای پیری این موسپید است
 خداوندا به سارا چه بگویم
 چگونه این ره نارفته پیوم
 میان عشق تو با عشق فرزند
 بود البته اولی تر خداوند
 بجز تسلیم دیگر نیست راهی
 نییچم سر ز فرمانت الهی
 بهر حالت هماره با خدا بود
 همه تسلیم و ایثار و رضا بود
 چو با یزدان و ایمان بود کارش
 خدا می دید حال و روز زارش
 به قربانگاه قوچی نر فرستاده
 به ابراهیم و فرزندش امان داد
 کسی کو آشنای راز گردد
 به راز آشنا دمساز گردد
 «نگاه» آشنا این نکته بیند
 بجز عشق الهی کی گزیند

خداوندا کنون درمانده ام من
 درون سیل بر جا مانده ام من
 بکار خویش در وامانده ام من
 خمیده لیک بر پا مانده ام من
 بود این آزمون بیش از توانم
 توانسوز است و میکاهد روانم
 چه باید کرد یارب راه بنمای
 خداوندا بیا و راه بگشای
 هر آنچه خوانمت برتر از آنی
 صلاح کار ما را نیک دانی
 ز فرمان تو هرگز سر نییچم
 به پیش درگه تو هیچ هیچم
 تو دانانی نهانی و عیانی
 پدید آورده کون و مکانی
 بجز درگاه تو راهی ندارم
 بجز تو یار و همراهی ندارم
 تونی فرمانروای جسم و جانم
 تو آگاهی ز هر راز نهانم
 خداوندا پناه بی کسانى
 رهائی بخشی و راحت رسانی
 تو دادی و تو میگیری، کیم من؟
 که خواهم یا نخواهم ای مهیمن
 تو اسمیعل و حاجر را گرفتی
 تو گفتی دور گردند، این تو گفتی!



آزمایشگاه تشخیص طبی L.M.C.

LABORATORY MEDICINE CONSULTANTS



به مدیریت دکتر مرتضی کرندیان

با مدرن ترین دستگاههای آزمایشگاهی و کامپیوتری در بورلی هیلز

* سرویس سیار خون گیری با قرار قبلی
 * تسهیلات برای هموطنان عزیز که بیمه ندارند

* چک آپ کامل
 * آزمایشات قبل از ازدواج
 * آزمایشات ویروس ایدز و کلیه بیماریهای مقاربتی

قبول اکثر بیمه های درمانی مدیکل MEDICAL و مدیکر MEDICARE

310-273-2124

FAX: 310-273-1868

WILSHIRE REXFORD PLAZA
 9301 WILSHIRE BLVD., SUITE #205
 BEVERLY HILLS, CA 90210

از: جهانگیر صداقت فر

به پسر، نیما

من همچنان به تو میاندیشم
و به معصومی نفسهایت
که چه با حوصله گذشت را
تا دقت ثانیه اندازه میکند
و با تو خوب می بینم
رود بی شکیب سرنوشت را:
چه پر فراز
چه پر نشیب

چه متلاطم.

✽

من همچنان به تو میاندیشم
و به «مظلومی»،
و به «انسان» بودن و ماندن...
و در آن سوی پنجره می بینم
شتاب رهگذران را

در رقابت از پی هیچ
و می شنوم طنین چکمه های نظام قساوت را
بر سنگفرش کوچه های صبور پیچاپیچ.

✽

- چه عدالتی است، عدالت جنگل-

✽

و تو،

ای به میراث برده احساس نازک من را
ای شکننده ترین جناب بلور
تو با کدام حربه، با کدام سنگ
گلیات را به جنگ خواهی رفت؟

✽

آه،

ای خون من در رگت جاری
من تا کجای راه

هم قایق تو می مانم

تا شاید

بر حضرت دارم از گزند موج ها
من در کجای حوادث
می گسترم پل وجودم را
تا بی خطر بگذری از روزهای توفانی.

✽ ✽ ✽

از: طالع همدانی

عقل و هوش

چنان افروخت عشق آتش بجانم
که از آن سوخت مغز استخوانم
روانم بود افسرده کم و بیش
کنون سرحلقه افسرده گانم
بصحرای جنون از مستی عشق
چو مجنون بی هدف هر سو روانم
فقیرم گرچه عشق و عاشقی کرد
ولی از دولتش شاه جهانم
همه دیوانه دانندم ندانند
که من فرزانه ای افسرده جانم
در این پایان عمر از موشکافی
چو مونی گشت جسم ناتوانم
چنان احساس و وجدان کرده پیرم
که نپذیرد دگر نسل جوانم
ز یکسو عقل یکسو عشق بی پیر
چه خواهند این دو از جانم؟ ندانم!!
یکی کرده بدنیا پای بندم
ربوده آن دگر از کف عنانم
گهی بالم ز فر عشق و گویم
که من آزاده ای بی خانمانم
گهی نالم زغم گونی چو مرغی
اسیرم رفته بر باد آشیانم
گهی از دست عقل مصلت بین
ز عشق و عاشقی بسته دهانم
ز قید عقل و بند عشق یارب
نجاتم ده هم از این هم از آنم
بدوشم زندگی باری گران شد
خدایا کن سبک بار گرانم
کسی نرھاندم "طالع" از این بند
مگر لطف خدای مهربانم

نامه سرگشاده

حقنظر فرحنیک از نادر مردانی است که با همه وجود و با ایمانی صادقانه و استوار برای مردم خود دل می سوزاند و آنجا که نیازی باشد، آقای فرحنیک قدم جلو میگذارد و تا بمقصود نرسد، یک بند انگشت هم عقب نمی نشیند.

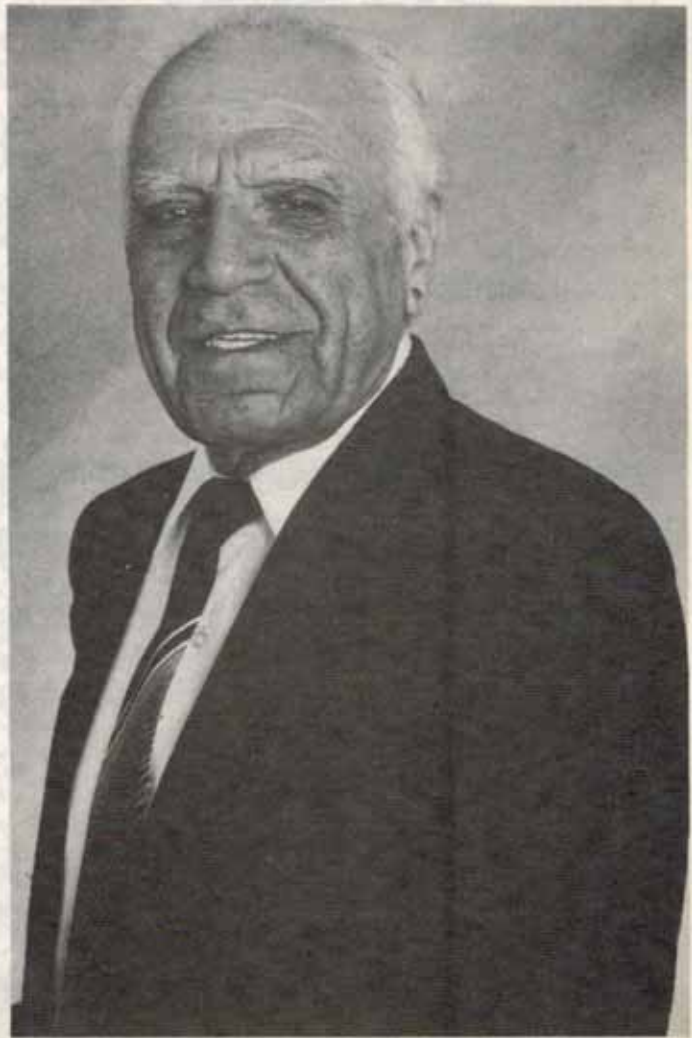
نامه سرگشاده زیر را آنچنان صادقانه نوشته شده که دریغمان آمد به ویراستاری آن بپردازیم.

حقنظر فرحنیک با همه ما سخن میگوید، این چنین:

حضور مبارک ربانیم محترم ایرانی مقیم لوس آنجلس، جناب آقای دکتر حشمت اله کرمانشاهی ریاست محترم هیئت امنا و جناب آقای سلیمان رستگار ریاست محترم هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی، اعضای محترم هیئت امنا و اجرایی و فدراسیون و روسا و اعضای هیئت مدیره محترم کلیه سازمان های یهودی ایرانی مقیم لوس آنجلس.

محترماً" بعرض میرساند.

این جانب حق نظر فرح نیک بیش از نیم قرن است که در خدمت گذاری به همکیشانم مشغول بوده ام و آنچه در توان داشته ام در خدمت به یهودیان ایران و در ارض هقدوشا و بعد در نیویورک و بعد در لوس آنجلس انجام وظیفه نموده ام و باز هم تا زنده باشم انشالله ادامه خواهم داد و با اینکه در سنین پیری بسر میبرم باز هم با عشق به خدمت خود ادامه خواهم داد. از همه خانم های محترمه و آقایان محترم همکیش خواهش دارم به عرایض توجه بفرمائید. بنده در ایام جنگ بین الملل اول بدنیا آمده ام در زمانی که همه جا گرانی و قحطی بوده بنابراین در کودکی محرومیت کشیده ام و بعللی که گفتن آن جایز نیست از رفتن بمدرسه محروم مانده ام و شاید باین دلیل است که



بنده با درد دل اطفال محروم و والدین محرومشان باخبر هستم که قادر نیستند حداقل زندگی را برای خود و فرزندانسان فراهم کنند و محروم هستند که فرزندان عزیزشان را در مدارس یهودی بگذارند تا تعلیم و تربیت یهودی را بیاموزند مجبور هستند آنها را در مدارس عمومی (پابلیک) بگذارند و همه شما بهتر از بنده میدانید که در این مدارس چه میگذرد و فساد اخلاق تا چه اندازه زیاد است و بعضی وقت ها بعضی محصلین ما دچار گرفتاریهای عمده و حتی متاسفانه مرگ میشوند.

با توجه باینکه والدین اطفال محرومند که بتوانند فرزندان خود را در مدارس یهودی بگذارند بزرگان ما باید با همکاری شروتمندان ما (که امیدوارم روز بروز زیادتر بشوند و هرچه دارند خیرش را ببینند) مسئولیت دارند بفکر محرومان جامعه باشند، بفکر پدرمادریهای محروم و فرزندان محروم و یتیمان و بیوه زنان و بعضی خانمها و فرزندان ما که پدر خانواده آنها را گذاشته و رفته و تعدادشان زیاد است و اشخاص مریض و پیر و وامانده و آنها را دریابند و احتیاجات آنها را برآورده کنند.

اولاً ما کودکستان و مدارس ابتدائی یهودی کم داریم باید آنها که موجود هست تقویت بشوند و آنها که در دست ساختمان است باتمام برسانیم و در محل های دیگر بقدر کافی مدارس ابتدائی فراهم کنیم که همه مردم بتوانند از دارا و ندار فرزندان خود را در مدارس یهودی بگذارند تا با تعلیم و تربیت یهودی بار بیایند.

دوم احتیاج مبرم به مدارس متوسط یهودی داریم تا فرزندان ما به مدارس متوسطه پابلیک احتیاج نداشته باشند چون تمام بدبختی ها از مدارس متوسطه شروع میشود و خدای نکرده فرزندان ما را دچار گرفتاری های بسیار میکند - و اگر این مدارس را داشته باشیم فرزندان برومند و عاقل و کامل از قبیل دکترها، وکلا و مهندسیین و متخصصین اقتصاد و کامپیوتر و صدها شغل آزاد و آبرومند خواهیم داشت و اینها سرمایه های ملت

ما و مایه افتخار تمام یهودیان ایرانی میشوند. میدانید شهریه برای هر محصل ابتدائی حداقل در ماه ۴۵۰ دلار است بطوریکه بنده رسیدگی کرده ام ۳۰ درصد مردم ما میتوانند این شهریه را بپردازند، ۳۰ درصد دیگرشان قادر هستند نصف آنرا بپردازند و ۲۰ درصد آنها میتوانند ۱۰ تا ۲۰ درصد شهریه را بپردازند و ۲۰ درصد بقیه قادر به پرداخت هیچگونه وجهی نیستند. تمام مدارس ابتدائی موجود در آخر هر ماه کسر بودجه دارند - یا باید قرض کنند و یا متصدیان باید از جیب خود سهم بندی کنند و بپردازند و بعضی از مردم قادر حتی به پرداخت کم هم نیستند.

برای نمونه خانواده ای هستند که ۳ فرزند دارند و اینها در مدرسه ATZJACOB مشغول تحصیل هستند. بسیاری از شما اطلاع دارید که بیشتر از ۹۰ نفر از محصلین این مدرسه بچه های ما ایرانیان هستند، ۲۰ نفر محصل روس و ۲۰ نفر آمریکائی هستند. مدرسه برای سه نفر محصل نامبرده ماهی ۲۵۰ دلار تعیین کرده بپردازند و پدر خانواده چند سال است سگته کرده قادر به کار کردن نیست طبعاً قادر به پرداخت ۲۵۰ دلار نمیشد. مادر این محصلین از صبح تا شب زحمت میکشد تا بتواند حداقل خوراک آنها را تهیه کند. چند سال قبل مادر آمد دفتر بنده با گریه و خجالت زیاد که بچه های من را از کلاس بخانه فرستادند چرا چونکه پول شهریه آنها را ندارم. بنده به مدیر مدرسه تلفن کردم گفتم من قبول دارم و میپردازم فوری آنها را سرکلاس بگذارید. اما مسئله با این سه نفر حل نشد چون بیش از ۱۴ نفر دیگر که استطاعت پرداخت شهریه نداشتند پیدا شدند. بنده گاهی خودم گاهی از شرکتمان و بیشتر وقت ها به دوستانم تلفن میکنم کمک کنند. چک میدهند برای این بچه ها از قبیل خدا براخا بدهد به آقای الیاس قدسیان و آقای دکتر الیست و آقای سعید امیریان در نیویورک و دیگر دوستانم که پول میدهند و اصرار دارند که بازگو نشود و کمک میکنند به محصلین و از این اشخاص زیاد هستند

که به دیگران هم مراجعه میکنند حتی برای اینها خیلی وقت ها مواد خوراکی تهیه میکنم و بآنها میرسانم. و خیلی وقت ها از صندوق اضطراری بآنها کمک میشود و بجا هم هست.

ما احتیاج مبرم داریم به چند محل خوب و بزرگ برای جوانان عزیزمان جاییکه آبرومند باشد برای گردهم آئی های آنها و دید و بازدیدهای مفید و دوستانه با تفریحات سالم - حتی کتابخانه خوب داشته باشند که احتیاج برفتن بعضی جاهای ناباب نباشند تا انشالله همه شان سربلند و مایه افتخار جامعه باشند.

میخواهم بگویم امیدوارم برای هیچ کدام فرزندان ما نباشد اما در مدارس پابلیک متوسطه برای خیلی از محصلین مواد مخدر جانشین درس و اخلاق رفتار و کردار نیک شده است. بزرگان ما و متمولین ما بخاطر خدا قد علم کنید و باین عرایض من برسید تا دیر نشده و من خواهش دارم ربانیم ما و بزرگان ما و دانشمندان ما دست بدست هم بدهند یک آشتی حقیقی برای بعضی اشخاص که اختلاف سلیقه با هم دیگر داشته اند و از هم کدورت در دل دارند، همه همدیگر را محیلا بکنند که خداپسندانه مشغول زحمت کشیدن برای جماعت بشوند و همه جماعت با چشم خواهر برادری به هم نگاه بکنیم و همه یک دیگر را دوست بداریم.

بنده خدا را شاهد میگیرم عرایضی که خدمت شماها مینویسم از قلب خودم است و هیچ علت خاصی ندارم و هرگز تمایل به ریاست یا معاونت یا عناوین دیگر نداشته و ندارم ولی دلم برای فرزندان جامعه میسوزد و اینها وصیت بنده است بشماها.

بنده در ایران در شش سازمان عضویت داشتم و همه وظایفم را در این سازمانها بنحو احسن انجام میدادم. یکی از آنها سازمان مگبیت بود که در دفعه اول آقای پرویز نظریان ریاست مگبیت را داشتند بنده هم با کمال افتخار با ایشان همکاری داشتم و مردم هم در آن تاریخ با گشاده دستی کمک میکردند و دومین بار به ریاست زنده

یاد مرحوم ابراهیم راد بودند و نفر سوم ریاست آقای لطف اله حی بودند و بنده از آقای حی درخواست کردم برای تشویق دیگران یک چک بمبلغ یک میلیون تومان برای مگبیت بدهید تا بنده هم تشویق شده بیش از پیش فعال شوم. ایشان چک را دادند بنده هم تا آنجا که در قوه ام بود فعالیت کردم و بیشتر وقت خود را صرف مگبیت میکردم و نفر چهارم مرحوم زنده یاد آقای خلیل نهانی بودند راجع به خدمات بنده به مگبیت میتوانید از آقایان لطف اله خان حی و آقای منیر عزری و آقای اوری لویرانی و آقای اریه لیوین جویا شوید. و این کمک ها خیلی لازم و بجا بود ولی فعلاً مدت دو سال است هر شالیحی که از ارتص میآید خدا را شکر همه میگویند دیگر احتیاج به کمک خارجی ندارند و همه مشغول کار خود هستند و سالی چند صد هزار کارگر از ممالک دیگر میآورند. چندی پیش یک نفر اقتصاد دان که از ارتص آمده بود خیلی تعریف از اقتصاد ارتص میکرد و میگفت خدا را شکر درآمد سرانه آنها به ۱۳۶۰۰ دلار رسیده که از خیلی از کشورهای بزرگتر بیشتر است و خدا را شکر میکنم دیگر باین کمک های کوچک ما احتیاج ندارند بنابراین بزرگان ما باید همه با همدیگر دست بدست هم بدهیم و بفکر جامعه خود باشیم در لوس آنجلس.

بنده فکر میکنم برای شروع باید چهار نفر از آقایانی که مورد اعتماد جماعت ما بوده و هستند و فعلاً سرپرستی پول جماعت را برعهده دارند پیش قدم شوند. گره کار جماعت یهودی ایرانی بدست آقای پرویز نظریان آقای مسعود هارونیان، آقای داود فرزند مرحوم زنده یاد حبیب کوهن و آقای سلیمان رستگار مسلماً کلیه افراد ثروتمند جامعه ما و کلیه خانم ها و آقایانیکه ریاست سازمان های دیگر هستند اگر پولی در صندوق یا در بانک دارند با این آقایان کمک و همکاری بکنند. وظیفه چهار نفر آقایان بالا این است که هفت نفر از بزرگان خوش قلب و خوشنام جامعه را دعوت کنند و این یازده نفر با کمک پروردگار و با

از: حمید مصدق

در رهگذر باد

امشب،
خاک کدام می‌کده از اشک چشم من،
نمناک می‌شود؟
و جام چندمین،
از دست من نثار ره خاک می‌شود؟

ای دوست،
در دشتهای باز،
اسب سپید خاطره‌ات را،
هی کن

اینجا،
تا چشم کار می‌کند، آواز بی‌بری ست.
در دشت زندگانی ما،
حتی،
حوا فریب، دانه گندم
- نیست

من با کدام امید؟
من بر کدام دشت بتازم؟

مرغان خسته بال،
خو کرده با ملال
افسانه حیات نمی‌گویند.
و آهوان مانده به بند
از کس ره گریز نمی‌جویند.

هرچند
دیوار زانوان من اکنون،
سدی ست
در پیش سیل حادثه، اما
این سوی زانوان من اشک چشمها
سیلی ست سهمناک.

این لحظه لحظه‌های ملال آور
ترجیع بند یک نفس اضطرابهاست.
افسانه‌ای ست آغاز
انجام، قصه‌ای
اینجا نگاه کن که نه آغازی،
اینجا نگاه کن که نه انجامی ست.

این یک دو روزه زیستن با هزار درد
الحق که سخت مایه بدنامی ست.



کمک جماعت خودمان بنام بنیاد فرهنگی مگبیت و با همکاری فدراسیون وسایر سازمانها مجمعی تشکیل بدهند و چند نفر از ثروتمندان ما که امیدوارم خداوند خیلی بیشتر از اینها بآنها بدهد، از یک میلیون دلار به بالا کمک کنند و قسمتی دیگر از زیر یک میلیون تا ۵۰۰ هزار دلار کمک کنند و قسمتی دیگر از زیر ۵۰۰ هزار دلار به پانین هزار دلار تعهد بکنند و از ۵۰ هزار دلار به بنده را واگذار کنید به آقای الیاس اسفندی و بنده ناقابل.

خلاصه تمام مردم تا جانیکه بتوانند باید کمک بکنند و این مبالغ از هیچ کس مطالبه فوری نمیشود ولی میتوانیم پس از تعهد باقسط تقسیم کنیم و کارهای لازم برای فرزندانمان یکی بعد از دیگری تهیه و انجام بدهیم تا فرزندان جامعه ما بتوانند بنحو احسن خوب درس بخوانند و خوب فکر بکنند و زندگی آینده خوب برای خود و خانواده داشته باشند تا وقتی بامید خدا به آرزوهای خوب خود رسیدند بفکر نیازمندان و محروم ها باشند که امیدوارم در آن موقع دیگر نیازمند و محروم نداشته باشیم.

ولی این کار یک شرط دارد و آن این است کلیه افرادی که استطاعت مالی دارند از قبیل تجار، دکتورها، وکیل ها ، مهندسین آنها که صادرات میکنند و آنها که واردات میکنند تمام ملت باید از مادیات و معنویات قلمی و قدمی و هرکار از دست ما برمیآید باین سازمان فرهنگی مفید و بزرگ از جان و دل کمک کنیم که فردا فرزندان خوب ما با افتخار در جامعه یهودی ایرانی سرمایه های حقیقی ملت ما باشند.

امیدوارم خداوند خودش باین کار کمک بکند.

خیرخواه ملت یهودی ایرانی

حق نظر فرح نیک

شاهین

شاعر بزرگ یهودی

شاهین، بزرگترین شاعر یهودی ایران، هیچگاه آنچنان که باید میان هم وطنانش شناخته نشد چرا که دیوان او که بخط عبری به نوشته درآمده بود هرگز انتشار نیافت. این شاعر تراز اول را که اگر یهودی نبود، اکنون شهرتی در مقام نظامی و خاقانی داشت ما باید بهتر بشناسیم. و از همین روی باید از آقای روشن که قطعه ای دیگر از اشعار او را به خط فارسی برگردانده و در اختیار ما قرار داده اند باید سپاسگزار باشیم.

عرضه نمودن دلال یوسف را جهت فروش بمشتریان

منادی کرد دلالی هنرور
که ای نام آوران شهر و کشور
غلامی نامداری چهره خورشید
غلامی با پری هم سنگ و جمشید
غلامی زیرک و بس نام بردار
غلامی جمله نیکی را سزاوار
غلامی با حیا و حلم و با شرم
غلامی با جمال و علم آزر
غلامی از دعا مقبول گشته
غلامی از گل رحمت سرشته
غلامی همچو آب زندگانی
غلامی چون حیات جاودانی
غلامی حق شناس و راستگونی
غلامی زیرک و با آبرونی

سخن یوسف با دلال جهت شکستن خود

فراز منبر آن خورشید تابان
بیا ایستاده بود آن شمع دوران
عرق از شرم بررویش فتاده
خلایق دیده ها بروی نهاده
به دلال وانگهی یوسف چنین گفت
که بادآباد جانت با خرد جفت
چنین برمن منادی کن که گویم
میر چندین بیهود آبرویم
بگو آواره ای را می فروشی
زجان بیچاره ای را می فروشی
غلامی عاجزی حیران و مسکین
غلامی مستمند و زار و غمگین
غلامی با هزاران ننگ و عاری
غلامی شوخ چشمی نابکاری
فروشم این چنین واپس نیارند
مرا در محنت و در غم ندارند.

مروری بر زندگی

و آثار مشفق همدانی



۳ - مشفق همدانی؛ روزنامه نگار

مشفق را کسانی بسیار از هموطنان ما بیش از آنکه بنام مترجم و مولف کتابهای متعدد بشناسند با نام او به عنوان یک روزنامه نگار شجاع و پرکار آشنایند. نوشتن درباره این روزنامه نگار بزرگ یهودی کاری سهل نیست چرا که در بجهت جنگ جهانی دوم و اشغال آذربایجان و بعد استقلال اسرائیل سردبیر کیهان بود و در زمان بحرانی دیگر یعنی دوره ملی کردن صنعت نفت خود مجله کاویان را اداره میکرد و در تمام این دوره ها مقالات آتشین و تفسیرهای عمیق می نوشت. ما بجای شرح روزنامه نگاری مشفق، مقاله ای از او را در اینجا چاپ می کنیم که نخستین بار در روزنامه «ایسرائل» هنگام مبارزات استقلال طلبانه کشور اسرائیل منتشر گردید. این روزنامه بمدیریت دکتر رحیم کهن که خود یکی از خادمان گرامی جامعه ماست هفته ای یکبار در تهران انتشار می یافت. مشفق در این مقاله پس از مقدمه ای استادانه، «محمد مسعود» مدیر روزنامه جنجالی «مرد امروز» را که به «هاگانا» حمله کرده بود دلیرانه بیاد انتقاد می گیرد.

آخرین حرف

ما در ستونهای این نامه از آنروز که موضوع تقسیم فلسطین بمیان آمد تأیید کرده ایم که هر کس در مکتب سیاست الف بانی فرا گرفته باشد نیک میداند که موضوع فلسطین از مسائل مهم بین المللی است که از سرچشمه مبارزه های سیاسی بین دولتهای بزرگ آب میخورد. وگرنه هرگاه هیولای امپریالیسم از جهان محو میشد و آن شهوات پلید کشور گشانی و توسعه طلبی که قرنهایست از دل برخی از ملل بزرگ زیانه می کشد و نسلهای متمادی است ملیونها تن از نفوس بیگناه را بخاک هلاکت افکنده و قرنهای انسانیت را به قهقرا برده از میان میرفت یهود و عرب می توانستند در کنار هم با صلح و صفا بسر برند

«بوالو» شاعر معروف فرانسوی میگوید:
«هر دسیسه ای برای آنکه با موفقیت قرین گردد باید لااقل اثری از موفقیت داشته باشد» معنی این سخن آنستکه در این جهان بالاخره حقیقت پایدار و استوار خواهد ماند و آن مردم بد سیرتی که برای رسیدن به مقاصد اهریمنی خویش میکوشند از هر موضوع بی پایه ای استفاده نموده و همچون کژدم بجان هموعان خویش زهر بریزند دیر یا زود مفتضح خواهند شد و در دره ندامت و سرافکنندگی سرنگون خواهند گردید.

و به همکاریهای برادرانه و روابط صمیمانه خویش ادامه دهند.

با اینهمه مشتی کوتاه فکر و کهنه پرست و گروهی بیکار و وامانده، برای خام کردن ایران و ابراز دشمنی نسبت به ملتی که در تاریخ جهان مقام معنوی شامخی آورده و نیز به تصور اینکه روح آزادیخواهی و جوانمردی در وجود اینان خفه شده و موقع برای تجدید وحشیگریها و مظالم قرون وسطی فرا رسیده است سعی کردند بهزاران وسیله بی ربط، «گناه!» اتخاذ تصمیم مجمع عمومی سازمان ملل را درباره تقسیم فلسطین بگردن یهودیان ایران بیندازند، و به تصور آنکه مردم روشنفکر ایران نیز فریفته تبلیغات سراپا ابلهانه آنها گردیده و به آنها اجازه داده خواهد شد که خانه و کاشانه مشتی از هموطنان خود را مثلاً چپاول کنند و یا آنکه دست خویش را بخون آنان بیالایند. دولت ایران از نخستین روزی که این جنبش قرون وسطائی و این نغمه غرض آلود ساز گردید پرده جهالت را از مقابل دیدگان آن کوتاه نظران برداشت و روزنامه های آزادیخواه ایران این سیه فکران را بجای خود نشانند.

با وجود این گروهی ابله و از دنیا بی خبر که از همه جا رانده و از هرسوی مایوس بودند چنین پنداشتند که روحانیون عالیقدر ایران و بازماندگان بهبهانی ها و طباطبائیها که بمناسبت مبارزه با قلدری و ضعیف کشی مقام جاودانی در تاریخ ایران بدست آورده اند فتوا خواهند داد که چون مجمع عمومی سازمان ملل رای به تقسیم فلسطین داده است شما باید عده ای از برادران خود را که قرنهای متمادی است با شما در صلح و صفا بسر برده و وفاداری و ایمان خویش را به تخت و تاج سلطنت ایران و حمایت از دولت شاهنشاهی ایران دقیقه ای از دست نداده اند از زندگی ساقط کنید و دست خود را بخون بیالایند.

در هفته اخیر آخرین حرف از طرف نمایندگان روحانیون و مجتهدین عالیمقام ایران به این کوتاه نظران زده شد و بنابرین آن دسیسه ای که

برای اهانت به یهودیان ایران به بهانه تقسیم فلسطین طرح شده بود چون حباب لرزانی در میان اقیانوس احساسات آزادیخواهی و نوع پرست ایرانیان محو گردید و شاید دیگر حتی از طرف دشمنان ایران نیز از این مبحث سخنی بمیان نیاید.

حضرت آقای فلسفی خطیب شهیر بصدای رسا به هزاران مستمع که روز یکشنبه برای تظاهر به هواداری از مسلمین فلسطینی و پاکستانی اجتماع نموده بودند فرمودند که هیچ فرد مسلمان حق ندارد برضد یهودیان ایرانی کمترین تظاهری نماید. یهودیان ایران تحت حمایت ما قرار دارند و از قوانین ملی و دولتی ما بهره مند خواهند بود.

حضرت آقای آیت اله کاشانی نیز در مقابل سؤال روزنامه نگاران تائید کردند که همانطور که آقای فلسفی تذکر دادند یهودیان ایران تحت حمایت ما هستند و هیچگونه اقدامی برضد آنها نباید بعمل آید. در اثنائیکه بدین طریق آخرین امید مغرضین و مفسده جوین قطع گردید روزنامه های ایران متن سخنان پر مغز آقای دکتر رضازاده شفق نماینده محترم مجلس و دانشمند ایرانی را در کمیسیون دفاع از حقوق اقلیت ها که چند روز پیش در ژنو تشکیل یافت منعکس کردند و این سخنان همچون دشنه ای بر قلب دشمنان آزادی و مساوات در ایران فرود آمد.

نماینده رسمی دولت شاهنشاهی ایران در کمیسیون دفاع از حقوق اقلیت ها در مقابل پرسش خبرنگار روزنامه کیهان در این خصوص که درباره اقلیت های ایران چه مذاکراتی در کمیسیون بین المللی دفاع از اقلیت ها فرمودید چنین گفتند: در ابتدای انعقاد جلسه در باب حمایت و طرفداری از کلیه دستجات و اقلیت ها و اجرای عدالت در حق انسان نطق جامعی ایراد کردم و از طرف دولت شاهنشاهی ایران اطمینان دادم که اصولاً در ایران امروزی موضوع اقلیت ها وجود خارجی ندارد زیرا ما تنها دارای دو اقلیت مذهبی هستیم که یکی کلیمی و دیگری مسیحی است و مجموع آنها شاید بصد هزار تن نرسد و با این دو دسته از قدیم الایام

برادرانه زندگی کرده و کمترین اختلافی بین ما و آنان مشاهده نشده است و البته این وضع زندگی برادرانه رفته رفته بهتر شده تا جانی که الان هیچگونه اختلافی بین ایرانیان از هر نژاد و مذهب وجود ندارد.

راجع به مقالات بی‌شمار و پرشوری که از طرف روزنامه‌های درجه اول و روشنفکر ایران در دفاع از کلیمیان ایران انتشار یافته و هر یک از آنها بجای خود در خور ستایش و مایه سپاسگزاری جامعه ما است لازم به تفصیل نمیدانیم زیرا در شماره‌های گذشته قسمتی از مندرجات این مقالات را به اطلاع خوانندگان عزیز رسانیدیم و با این همه لازم میدانیم برای زیب این شماره قسمتی از مقاله روزنامه دموکرات ایران تحت عنوان «چه خواب تازه‌ای برای ما دیده‌اند» در اینجا نقل کنیم.

«ما بهیچوجه نمی‌خواهیم افکار پوسیده نژادی و مبارزات مذهبی قرون وسطی را تجدید کنیم. در زمانی که در غالب کشورهای جهان اقلیت‌های مذهبی در فشار بودند ایران یگانه کشوری بود که آزادی مذهب را عملاً احترام میکرد... یهودیان ایران ملت و ملیت جداگانه‌ای نیستند بلکه تمام کسانی که در خاک ایران متولد شده و تابعیت ما را دارند زیر لوای پرچم ملی مصون و محفوظ از تعرض هستند... با این اختلافاتی که در کشور ما موجود است و با گرفتاریهایی که داریم ایجاد اختلاف جدید و تحریک مردم به آغاز مبارزه‌های مذهبی خیانت غیر قابل عفو به ملت و ملیت ما محسوب می‌شود».

هنگامی که آدمی با دقت و مطالعه این مقالات پرمغز روزنامه‌های روشنفکر و آزادیخواه ایران را می‌خواند وقتی که مواجه با اینهمه احساسات نوع دوستی و آزادیخواهی ملت و دولت ایران می‌شود ناگهان انگشت تحیر بدنان می‌گزد که چگونه آقای محمد مسعود، محمد مسعودی که هنگام گرفتاری در بند قوام السلطنه نعره‌های لرزاننده‌اش درباره لزوم دفاع از آزادی و جلوگیری از دیکتاتوری در فضای ایران پیچیده بود، محمد

مسعودی که می‌خواهد سازمان مقاومت ملی تشکیل دهد و ایران را از جور و ستم و استبداد برهاند، محمد مسعودی که در شماره هفته گذشته مقاله پر آب و تابی ترجمه کرده و در آن با بیانات پرشوری از حقوق اقلیت کلیمی ایران دفاع نموده و اهانت به یهودیان را تنها به عده‌ای نادان و کوتاه فکر نسبت داده بود، محمد مسعودی که تحصیلات خود را به قول خودش در بلژیک یکی از آزادیخواه‌ترین کشورهای دنیا تمام کرده است ناگهان بخود اجازه میدهد که مقاله مبتذل و سراسر غرضی تحت عنوان «هاگانا! هاگانا، این سازمان آدم کش یهود که مرکز آن در فلسطین و شعبه آن در تهران می‌باشد» منتشر کند و با دلانل کودکانه بخواد ثابت کند که یهودیان ایران بزودی شروع به ترور ایرانیان خواهند کرد و به اقدامات ناگواری از قبیل تخریب و تهدید و غیره دست خواهد زد و حتی ادعا کند که روزنامه هفتگی ما نیز ارگان «هاگانا» است.

تصور می‌کنم لازم بدان نباشد که من در اینجا سخنی از سابقه آقای محمد مسعود و فعالیت روزنامه‌نگاری ایشان بمیان آورم ولی دو نکته است که با نهایت احترام به ایشان یادآور میشوم.

نخست اینکه اگر می‌خواستند از راه عوام فریبی بدرج چنین مقاله غرض آلودی مبادرت ورزند خوب بود اقلان داستان دوستی و همکاری خود را با آقای بهرام شاهرخ گوینده معروف رادیوی گوبلز را بیاد آورند و متوجه باشند هر تیری که بطرف اقلیت ایرانی پرتاب کنند در عین حال به سینه اقلیت زرتشتی هم خواهد خورد و در نتیجه به دوست عزیز ایشان هم اصابت خواهد کرد.

دوم اینکه ما حاضریم یک کمیسیون بی‌طرف مرکب از روزنامه‌های وزین ایران تشکیل یابد و درباره منابع درآمد مرد امروز و روزنامه ما تحقیقات کامل نماید و هر روزنامه‌ای که از منبعی کمک خرج گرفت ناچار به خروج از جهان پر افتخار روزنامه‌نگاری گردد.

IN THE HONORED
TRADITION OF

B'heshtiek

بهشتیه

גן עדן

Traditions hold a people together
and connect the present to a cherished past.

Mount Sinai Memorial Park and Mortuary
believes in the healing power of tradition,
which is why we offer complete funeral
services to Persian families that honor
Persian Jewish culture and customs.



MOUNT SINAI
MEMORIAL PARKS *and* MORTUARY

(213) 469-6000 • (800) 600-0076

5950 Forest Lawn Drive, Los Angeles

Dedicated to the entire Jewish Community as a service of Sinai Temple of Los Angeles

RAIN

Simon (Sion) Ebrahimi

I will tell her:

You are like rain-filled clouds
Pregnant with silvery rains.
Each drop of your existence
Demands a bed, soft and safe
Illuminated with your love.

I will tell her:

Pour down on the roaring silver river
Deserving of your blessed drops
Embracing every one.
Beware of moss-covered lagoons
Resembling green meadows from above

I will tell her ...

Oh God,
Who can tell the rain where to fall?

باران

خواهمش گفت:

«ابر باران زانی
آبستن باران نقره گون
قطره قطره های وجودت
بستری می طلبد

به درخشندگی مهربانیت.»

میگویمش:

«پس بار بر رود پرخروش سیمابگون
که سزاوار قطره های توست
حاشا مردابهای جلبک گرفته ایرا
که دشتهای سرسبز را میماند.»

خواهمش گفت ...

خدایا

چه کسی میتواند به باران بگوید کجا ببارد؟

کمک به پناهندگان یهودی در سرتاسر جهان



THRIFT SHOP

سازمان راو طو

سازمان راو طو بمنظور کمک به نیازمندان و خانواده های بی پناه کلیه لوازم غیرضروری شما را بصورت هدیه پذیرفته و با ارائه رسید مجانی از منزل یا محل کار شما حمل خواهد کرد. ارزش اجناس هدیه شده قابل کسر از درآمد مشمول مالیات شما میباشد.

تلفن ها:

در وقت اداری ۱۸۰۸ - ۸۵۷ (۲۱۳) خارج از وقت اداری ۱۰۰۲ - ۹۶۵ (۲۱۳)

been his bar mitzvah and the tefillin were his bar mitzvah present.

Tefillin are not worn on Shabbat, so on Sunday, I decided to put my grandfather's tefillin on. They were definitely different from my tefillin or any others that I had seen in America or Israel. First, the leather straps were brown and not black. The leather was very smooth, soft and well worn. The black box for the head tefillin which contains four compartments for four separate strips of parchment on which are written four biblical passages, was much smaller than anything that I had seen. I marveled at how the scribe had been able to write so small.

Then I recited the appropriate blessings and put my grandfather's tefillin on. I felt a strange anticipation and excitement as I wrapped the leather straps around my left arm. It was a connection with the past, but not just any past, it was my personal roots, my grandfather, whose name I proudly bear. It is hard to put into words what my feelings were at that moment. I felt a connection with my grandfather, I could sense his energy. How many tears had he shed while wearing them? I could feel his pain and his sorrow. I could sense his holiness too, but I was filled with so many questions. How did his tefillin survive the Holocaust? Did my father smuggle them into concentration camp or perhaps he returned home after the war and found them. Why didn't my father ever show them to me? Why did my son Jonathan find them now?

These questions remained unanswered, but I was filled with a sense of awe and wonder. The main thing was that my grandfather's tefillin had been rescued from the Holocaust and now that they had been rediscovered by his great-grandson and worn by his grandson.

As my prayers soared up high, I felt that I had come home to my roots. □

BUTTERFLIES

Rebecca Moradian



You are woven through my skin
Tighter than threads
Deeper than veins
Straight through my heart
On every stars eye
In the clouds
Where loud cries fall
And I am flooded
Drenched in thoughts of you

Words
Are locked beneath my tongue
And can't escape
While conversation
Sits inside my skin
And runs like a circus
In my head
Impregnating my skull
And I don't drop a sound
For ears to swallow

Whispers
Swim against my stomach's wall
And fly like butterflies
And I send them
To tell you that
I love you

Eli M. Kantor

MY GRANDFATHER'S TEFILLIN



It is very important to save our family stories so that they can be transmitted from one generation to the next. However, how does one begin to find one's roots, when the family chain has been ripped apart by the horrors of the Holocaust? How can one feel connected to one's ancestors, whom they've never known? Who can one interview when all the living relatives are dead and all the pictures have been destroyed? The answer to these questions are challenging, yet this week, I found an answer for myself to some of my questions.

I am named after my grandfather, Eliyahu Mayer Kantor, (of blessed memory), who lived in Brody, a small town on the border of the Austro- Hungarian Empire. He was killed during the Holocaust. My father, Bernard Dov Kantor, (of blessed memory), survived the Holocaust and started a new life in America after World War II. I was his

only child, who he had named after his father. The only memories I have of my grandfather, are a few stories that he told me about him.

I have often wondered about the man whose name I carry. However, I had no one to ask, not even an old photograph to look at. Last Friday night, while at my mother's house, I made a startling discovery. While I was talking to my mother, my son Jonathan began

to open drawers and explore as most curious 7 year old boys like to do. First, he found an old tallis which had belonged to my father. I could still smell my father's after shave in it. However, then he found something which I had never seen before in my life. It was a small black velvet bag, which was intricately embroidered. I opened it up and saw a pair of small tefillin. These were not my father's. I had never seen him wear this pair before, but if they were not his, whose were they? Trembling with excitement and wonder, I carefully examined the black velvet bag. On one side was a star of David embroidered in gold thread, and in the center the year: 5644. We are currently in the year 5758. Therefore, 5644 was 114 years ago making it 1884. However, my father wasn't even born until 1902. I turned the bag over and examined the design on the other side closely. There was a circular design of green and purple flowers embroidered and in the center what appeared to be some initials stitched in gold thread. But whose initials were they? I examined it intently. I saw that there was an "E" embroidered into the very center and that if I turned it upside down, there was an "M" embroidered over the "E". "E.M." whose initials were these? They were certainly familiar, why they were my very own: Eli Mayer. This must be my grandfather's tefillin; "E.M." - Eliyahu Mayer. Suddenly, the date 5644 made perfect sense. 1874 would have

Michael Talei (Age 11)

WONDERFUL ME



There once was a young Jewish boy
With big brown eyes and a small nose
He was getting bored at home
So he took classes of some form

He took a class
He liked it so much
He asked for another one
To have some fun

As the time passed
He had so many classes
That he couldn't name them all
But made time to go to them all

He took karate
To get confidence
He used punches and kicks
To get strong

He took Hebrew
To keep the tradition
He used its laws
To get a Bar-Mitzvah

He took piano
To play beautiful melodies
He played some notes
To make a song

He took swimming
To make some muscles
He wished someday
To be a winner

He took chess
To take a challenge
He fought a battle
To win the war

With this many classes
You couldn't miss
It couldn't be anybody
But the wonderful me!

JUST A MEMORY

Nazanin Hakimi (Age 16)



The beauty of the summer's day
seemed to slowly fade away
As I sat there feeling blue
As I sat there without you

One by one the tears fell
What my thoughts were,
I could not tell
All I knew was that you were gone
Wrote a note and left by dawn

The times that we spent together
With each day became better and better
The things we did were always fun
Laughing and joking around
All day in the sun

Don't you remember
What you said to me that day?
That you'll always be there
And never go away
I wonder what suddenly changed your mind
Was it the love,
That in your heart you could not find?

All that remain now are just memories
Floating along on an open breeze
It's up to me to keep them alive
And I think I will - till I'm sixty-five

LOVE IS IN THE AIR

Jasmin Khani (Age 12)



Love is in the air
I love my short, brown hair

It is the month of May
Kids go out to play

Growing outside are red roses
People water plants with hoses

People smell love with their hearts
On rainy days, people play darts

Honesty is the key,
To have a good relationship, as you can see

There are lots of hugs and kisses
Often, there are no disses

Do you smell the love in the air?
I do, but you might ask, "Where?"

A SUMMER DREAM

Sogol Haronian

A summer dream starts with the sun,
that glows bright until the day is done.
A summer dream ends with the moon,
that comes out late in the afternoon,
Through the dream you sight visions that glow,
and light the way to your future memory show.
Although a summer is only two months a year,
the memories are what keep your friends near.

WHEN THE SUN SETS

Monica Daneshrad

When the sun dips below the horizon
We smile in joy and all start risin'

As soon as the sun settles
We gather and light the candles

When the sun hides behind our vine
We say the blessing over the wine

When the sun goes to sleep
We chant the love that we will forever keep

Then, always one child will ask
"Tell me, have we finished this task?"

Then, always
One mother will tell him not to fret
"The task has just begun
because the sun has just set."

likelihood that it will occur with premature wedlock.

A real life example will help illustrate our arguments. A few years ago an 18-year-old woman, who we shall call Elham, was persuaded by her parents to marry a self-made man working in Downtown for superficial reasons including wealth and family status. At the beginning of the marriage, their lives seemed flawless. Soon, however, as the marriage progressed, their relationship deteriorated and eventually a harsh reality struck her; they were no longer as compatible as they once seemed to be. They began to disagree and argue about many important aspects of their relationship, including activities such as dancing, dining, or travelling. Furthermore, the husband began to notice her less and less, and their problems were exacerbated as she bore a child. She considered divorce—and even contemplated suicide. The only thing that prevented her from ending her life was the well being of the daughter.

Had Elham waited, she would have acquired the maturity to not be as influenced by her parents or superficial urges to rush into marriage. She would have also gained insight into herself and would have known her compatibility with others. Further, she would have had better coping and problem-solving skills to deal with her troubles—rather than attempting to commit suicide.

There are many other ways that people justify these premature marriages. Overwhelming circumstantial evidence points to the fact that parents are putting too great an emphasis on the financial aspects of marriage, not realizing that this

in itself is not the key to marital bliss. Indeed this is more pronounced in poorer families who cannot support multiple children, their college education, living expenses, and so on. The only amenable choice left for the parents is to marry their daughters off to a man who is financially stable in order to decrease the parents' financial burden. Will this act compromise the emotional and spiritual aspects of matrimony?

"...In our culture where parents strongly shelter their children, especially their daughters, a twenty-year-old can hardly be said to have sufficient life experiences to engage in a purposeful marriage..."

So, what are the benefits to waiting until both partners have gained sufficient experience and wisdom before embarking in a life-long commitment? Simple, they will venture into the relationship as mature

adults. They will have gained the experiences needed to choose a suitable person with shared interests, views, values, and goals. In addition, their opinions will not fluctuate as much, their parents will influence them less, and their expectations of each other and how a marriage should progress will indeed be more realistic. Even if their views do change, they will more likely have the emotional maturity and the experiences necessary to better cope with their problems by finding solutions rather than terminating a marriage. Thus, their relationship will undoubtedly be stronger and more meaningful, making the possibility of a troubled marriage and divorce less likely. ☆

Shofar welcomes your comments. Please direct them by mail to IAJF--Shofar magazine, 5700 Wilshire Blvd., Suite 2510, Los Angeles, CA 90036-3659 or E-mail hkashani@ucla.edu or pejmanf@ucla.edu.

THE FALLACIES OF EARLY MARRIAGE

Pejman Firouztale

Houman M. Kashani

Nonsensical is the word we would use to describe the way many marriages are still being conducted today—too early and for the wrong reasons. As divorce rates across the nation remain constant, it is disconcerting that divorce rates for Persian-Jewish couples who marry at an early age are steadily increasing. This involves young men and women below the age of 21 who have a limited exposure to life and who are oblivious to the realities of marriage. It is indeed difficult for them to discern between the right or wrong person when they are greatly influenced by their parents' views and their own perceptions.

In the old days in Iran, men and women married at an early age because of the culture in which they were raised. Parents consequently adopted and brought over this practice of marrying their children off at an early age. This tradition, however, does not blend with the society in which we now live. In America, where views are more easily expressed and divorce is more accessible (i.e., not frowned upon as much), we are now able to witness some serious consequences of marrying early. Thus, the fallacy of early marriage is brought to light.

There are many unsound reasons why youths, especially females, would choose to wed early. They include: pressure from their parents, a need for financial and/or emotional support, a fear of being unable to marry later in life, an attempt to avenge people from past relationships, and so on. These reasons inherently bring about a marriage that is premature, which increases the likelihood of a troubled marriage and divorce.

The fundamental problem with premature wedlock is the issue of personal maturity, a tremendous amount of which is required for marriage. Although maturity is not a direct product of age, it is a result of the experiences we acquire through time. In our culture where parents strongly shelter their children, especially their daughters, a twenty-year-old can hardly be said to have sufficient life experiences to engage in a purposeful marriage.

This twenty-year-old has not had sufficient time to grow as an individual with established interests, values, and life goals. As we gain experience from school, work, and relations with others, we learn more about ourselves. We discover the activities that interest us, careers we wish to pursue, and our needs and wants. We also learn more about others: the kind of people that are compatible with us—not just today, but in the future as well. These points are important because they often vary significantly between our teen years and mid twenties, after which they change to a much lesser extent.

Marriage is obviously not a matter to be taken lightly. When a couple marries at an early age, in their mental growth phase, there is a greater likelihood that they will grow apart from each other, and thus increase the chances of divorce. Even if they had many things in common at the beginning of the marriage, after several years of growth they may find that they are no longer compatible in their views on lifestyle and child rearing. This is not to say that our opinions do not change and partners do not grow apart after their mid-twenties; it is just that there is a greater

Stephanie Kantor

Dedicated to my angel baby cousin, Rebecca Souferian

ANGELS CHARIOT



When you arrived today
My baby,
You were heralded
by many previous months
laying in your mothers
heart.

When you arrived today
My baby,
You were welcomed with
open arms
and tears that were
so innocent and pure
in their testimony
of unconditional love
that they tasted
Sweet.

When you arrived today
My baby
hundreds o
anxious and willing
adoring footmen
vied for the chance
to escort you to your
chariot of love
that will cushion you
through life.

And to
accompany you on your

journey,
scout your roads ahead,
point you in the right
direction,
arm you with love
trust measured with caution
hope, wisdom and more.
and then ride beside your
carriage
letting fate, destiny,
and most importantly
your own will
guide your carriage
down your chosen road
but continuing
to mind your wings
when feathers droop

When you arrived today
My baby,
so small,
but so individual and
unique
always
I was, proud
so proud
and infinitely happy
I felt bubbly inside
and dazed
at the miracle
of birth

but most of all
I felt love

To you I bestow,
Health
Love
Happiness and contentment
and inner-peace,

As you grow up
My baby,
and earthbound angel
always remember
that if you spread your
wings
you can fly
The petals of time
will bloom gracefully
for you
if you don't race
against the clock
Enjoy, learn from and
appreciate life
and living

When you arrived today
My baby,
I knew that I will
always and forever
love you ...

TAAROF

Taarof is the practice of offering a product or service to someone without them asking for it in the assumption that they are too shy to do so. The fact that they are too shy to ask for it also is an indication of "*Taarof*" as not to offend or concern the person they are with.

For the average Westerner it is very difficult to grasp the idea and the meaning behind "*Taarof*" how do you go about teaching the custom that is so ancient and profound, to someone who has never practiced it before or even has a word that can be translated in their own language. Where in the Western world the assumption is that "if you don't ask for it, you won't get it", in Iran it is reject it when it is offered to you, whatever "*IT*" maybe. As far as I can tell "*Taarof*" is a purely Iranian phenomenon, It is a sign of respect and hospitality. But somehow somewhere it must have been transformed and taken out of context. Because it does not lend itself or can be easily transformed in today's society.

"*Taarof*" was originally reserved for people who really cared for each other. In this day and age it is hard to distinguish between a real and wholehearted act of friendship and *Taarof*. How can you tell when you are taking someone home and they invite you up when you reach your destination, whether they are genuinely asking for your company or just throwing an empty

invitation at you out of respect and *Taarof*? That is the trick because on the other hand if the invitation is sincere and you happen to reject it again out of respect and *Taarof*, then not only you have offended the person by rejecting the invitation and/or compromised the chance at making a relationship come into fruition.

It happens quite often that one gets invitations out of *Taarof*. Simply for the fact that other people close to you have been invited to a party, the organizers think they need to invite you too so as not to offend neither you nor the other friends that may have been offended because you weren't invited. And if you can make any sense of that you are a lot smarter than I am.

So basically what it boils down to is that you end up going to places that you didn't want to go to, to begin with out of obligation, where you were invited out of obligation and they originally didn't want you to be there in the first place. You know that party would be a riot and the best party you've ever been to.

As if that wasn't enough next time we will discuss the act of "*Taarof*" when we explore having to eat someone's cooking even if you are full or in a worse case scenario if you get food poisoning, and being respectful enough to rave about the wonderful food. So please leave some room for the next time and keep on *TAAROFING*. ☐

Many among our IAJF activists who have had the honor of serving the community in the last couple of decades have had the pleasure of know Ms. Pirhiya Goldstein and often being in close cont with her.

Ms. Goldstein (Pirhiya to those of us who hold her very dear), along with a relatively small staff of the most dedicated professionals at the Jewish Family Service's Migration Unit has dedicated her lift to serving the immigration and absorption needs of the members of our community.

Our community will always remain indebted to her for the very kind and caring way by which she conducts our affairs. What most of us were not aware of is her literary talent. We have recently found out that Pirhiya, between her work and family and many other interests and obligations somehow manages to find the time to also write poetry -- in fact she has won "The National Library of Poetry's" 1997 Editor's Choice Award for outstanding achievement in poetry for the piece your are about to read.

We would like to take this opportunity to thank Pirhiya for all that she has done for us to date and to welcome her to the Shofar family.

*Sam Kermanian
Secretary General
IAJF*

*Simon (Sion) Ebrahimi
Editor in Chief
Shofar*

CULTURAL MISFIT

The music was turned on
a command was given.

Join the circle
mingle with the rest
sway to the music.

The beat was captivating
the heart was pounding
but the feet
would not comply.

The mind was entangled
the soul was floundering
between the new tune
and an old familiar rhythm.

The crowd swept in ecstasy
danced in harmony,
but my frostbitten feet
set me apart from the rest.

- San Fransissy-co State Jewniversity is controlled by the so-called Jews. (applause)
- The World Bank, who is pimping the world? The hairy, hoary, hidden hand of the Zionists. Who controls the International Monetary Fund, that is starving Africa and making African farmers grow crops for white people? The Zionists.
- All our Black entertainers-basketball players, actors, singers, dancers, athletes-are in the palm of the hands of the white, so-called Zionist Jews. They have to stay apolitical. Can you imagine how much good Michael Jordan could do speaking out for his people? But no, he must stay apolitical. Dennis Rodman is dying his hair like a faggot. I say to Black entertainers: stop being used by the Jew. Stop being used by the white, Zionist so-called Jew.
- We had no homosexuality in Africa until the white man came. You didn't see any seven-foot tall Masai warriors going down on each other. This behavior is of the white man and white woman from the caves of Europe. This freakishness, indecency, homosexuality is the behavior of the white man. You Black man and Black woman have no business following this. (applause, cheers, laughter)
- It was a Jew judge and Jew prosecutor that worked against Marcus Garvey and Nat Turner.
- We are not saying that 75% of slaves were owned by Jews, but 75% of the Jews owned slaves.
- Hollywood is owned by these so-called Jews. Look at the movies they make about us, Black people killing Black people.; Let's make some revolutionary movies where we kill white people in the movie. Kill 'em so hard you have to cover up your popcorn from the blood spraying out of the screen.
- Peace if possible; violence if necessary! (applause and cheers)
- You see this here (pointing at the swastika on the chalkboard) this was stolen by the Nazis from us, from Africa! This is a fertility symbol. It doesn't belong to the Nazis, it doesn't belong to the so-called Jews. It is ours!

The speech ended with a prolonged standing ovation



گیٹا کروبیان

"Personalized attention given to each case."

GUITTA KARUBIAN
ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

* Attorney at Law

* Real Estate Broker

* Over 19 years of experience

*Real Estate . Business . Immigration
Family Law . Dispute Resolution*

Nova Scotia to find some crinkly, cackling old man in a wheel chair who doesn't know what the hell is going on. How about you Black man, Black woman? Why don't you go to war criminals? (applause)

- The so-called Jews had a hand in the Chinese Exclusion Act. It was the so-called Jew Senator?? Who wrote the law. I say to you Black man, Black woman, Red man, Red woman, Yellow man, Yellow woman the same dog that bit you bit us too. We have a common enemy.
- Can you believe these devils took the Scriptures out of context, say they are the chosen people? Stole our birthright. We are the original Hebrews.
- The United Nations in "Jew York" whoops I mean New York (laughter and applause), in a special session voted that Zionism is racism.
- The Uncle Tom Mobutu was the first African leader to allow the illegal Israeli flag to fly on African soil, in Kinshasa.
- They are quick to say "you are anti-Semitic." The bastards aren't even Semites! (applause and laughter) It's getting tired buddy. I'll tell you like it is. I'll get deep, go all the way (cries from the audience of "go all the way" and "c'mon"). Goddamnit, I don't care what you call yourselves-Jews or Semites or whatever, I am against the goddamn bastards by whatever name you call yourselves! (applause and cheers)
- The Middle East is really the northeast of Africa separated by a man-made ditch called the Suez Canal. It is time to pull the family back together. This has been the pattern: first its Black, then it goes brown then it goes white. This is what happened in Palestine.
- The so-called Jews are spending our oil money, robbed us of our gold and diamonds (in their exploitation of Africa. Here he speaks of how the "so-called Jews" Oppenheimer and DeBeers stole the diamonds and gold from "us" in South Africa)
- The "Anti-Defecation League" (laughter) the so-called Jew organization of B'nai B'rith. ADL spied on hundreds of Black organizations and individuals seeking to destroy them and control them.
- The civil rights organizations were founded by the so-called Jews. The National Association for the Advancement of Colored People - it's 1909 and they still colored; they aren't even Negroes yet, - was founded by the so-called Jews.
- The ADL's leader, that no good, hooked-nose Jew named Abraham Foxman, put an ad in the "Jew York Times" - whoops there I go again - the New York Times putting my speech into the Jew York Times.
- The Tuskegee Experiment. It was perpetrated by old, no good so-called Jew doctors named Shulman, Olansky and Winder were they key doctors involved in the perpetration of the Tuskegee Experiment.
- I can't be a racist, you (the people of color in the audience) can't be racist. What is the definition of racism? Prejudice plus power equals racism. I don't have no power! What I say here today will not affect any white person under the sound of my voice. I'm not racist. (applause and cheers)

- They claim they were in the ghettos of Nazi Germany for approximately 10 years. How can 10 years be worse than the 6,000 years of our suffering?
- The so-called Jew received over \$200 billion in so-called reparations to set the foundations of Zionism, and so-called Israel receives \$10 billion annually from the United States of America
- The so-called Jews milked millions of dollars to set up the Jewish Museum in Washington even though the so-called Holocaust took place not here, but in Europe. Where is your Holocaust museum Black man and Black woman? (applause)
- The so-called Jew Holocaust museum receives \$21 million from the Jewish controlled Congress every year.
- The criminal settler colony called Israel has no right to exist. The State of Israel has no right to exist under God and God is not with the State of Israel. (applause and cheers)
 - There are many so-called Jews who also say Israel has no right to exist, that Israel is an illegitimate state and has no right to exist.
 - The so-called Jews first wanted Cyprus as their homeland. Then they wanted Uganda, the Pearl of Africa, to take away from us.
- The Jews participated in the African Holocaust. Let us go to the Talmud, the so-called Jewish text, which has caused the murder and enslavement and persecution of Black people. The Talmud gave the tradition to say we Black people are an inferior people. The Ku Klux Klan, the Nazis, the Skinheads, and all the other rabid racist organizations rest their racism on the Talmud of the so-called Jews.
- But they are not the true Jews. We are the chosen people of God. Don't you let no hook-nosed, bagel-eatin', lox-eatin' so-called Jews who just crawled out of the ghettos of Europe (tell you otherwise)... At the turn of the century in the early 1900's the number one bootleggers, pimps, prostitutes and masters of the underworld were the so-called Jews. They were the big gangsters. The owner of Seagrams rum is a big Jew-devil. All whiskey and all filth like that they put out there for the Black people. Its in their Protocols of the Elders of Zion, to undermine the societies they live in through corruption.
- They call themselves "Jewish" because they wish they were the Jews of Scripture.
- How did the "United States" get into debt? Who are the rich powerbrokers who the US government owes so much money to? Who owns the Federal Reserve? This is a private, the Federal government doesn't own it. Who owns it? The so-called Zionist Jews, that's who... Let Greenspan, that so-called Jew, just hint that he is going to raise the interest rate and the whole world goes scurrying.
- When you think of South Africa you must think of Weizmann and Ben Gurion, South Africa is the private playground of the so-called Jews. Nelson Mandela is the palm of the hands of the so-called Jews. The imposter Jews held their Nuremberg Tribunals to try war criminals, why didn't we hold the Johannesburg Tribunal? Look at the so-called Jew going all over the world looking for Nazi war criminals, going to even

Khalid Abdul Muhammed speech at San Francisco State University May 21, 1997

Background

The Pan-African Student Union of San Francisco State University invited Khalid Abdul Muhammed - a notorious member of the Nation of Islam - to speak on their campus in late May. (An earlier, 1994 hate-filled, anti-Semitic speech by Khalid Muhammed at Keane College in New Jersey, when he was the National Spokesman of the Nation of Islam, was publicized by the ADL in a series of newspaper ads. That publicity ultimately led to Muhammed's censure by both houses of Congress, and his condemnation by many leaders in the African-American community.)

The originally advertised ticket prices to the speech at San Francisco State was \$7 for students and \$15 for "Zionists, Uncle Toms and other white supremacists." ADL's San Francisco Regional Office contacted the University Administration to protest the ticket pricing as discriminatory, and the University announced that all tickets would be sold at one price.

Before the speech, members of the Pan-African Student Union were accused of destroying 6,000 copies of the student-run newspaper, which featured an article about the Pan-African Student Union and an editorial condemning the invitation to Khalid Muhammed. On the day of the speech, the President of the University condemned Khalid Muhammed's use of the "language of hatred, bigotry and prejudice," and "the misrepresentation of information, ever present in Mr. Muhammed's ravings."

ADL's San Francisco Regional Office, and our national Campus Affairs department have responded to the speech by distributing specially prepared materials and up-dated information about Muhammed to the Presidents of all American colleges and universities, and plan further contacts with California elected officials and University officials to help better define the boundaries of free speech protections and "hate speech." The following material is an edited summary of Khalid Abdul Muhammed's remarks at the University

The Speech

Scene: On stage at the McKenna Theatre, with about 200 - 250 in attendance, Muhammed is flanked by bodyguards, one to his left, right and two behind distanced about 10-15 ft. from him. They move with him in unison. All stare menacingly out at the audience. Just before the speech begins, one of the guards brings out a wheeled blackboard on which a large swastika is etched in chalk, which remains on stage throughout the speech.

I dedicate this speech to the man who is my mentor, my spiritual father: Louis Farrakhan ... [and] Thank you for inviting me to San Fransissy-co... whoops, I mean San Francisco (laughter).

- Let us immediately get started: the so-called Jew claim they lost 6 million in Nazi Germany. There is no evidence, no proof that that 6 million so-called Jews lost their lives in Nazi Germany.
- In the Black Holocaust, the African Holocaust we have lost over 600 million in 6,000 years! Why should we even have to debate this? There is a group who lie and have filled the lie-braries, their history books. They want the world to believe they are the only ones who suffered. (applause)

Brain attacks occur in all people, regardless of age, sex and race. Seventy-five percent of all strokes occur in people above the age of 65. Those individuals who smoke or drink alcohol also have a higher chance of suffering from a stroke. High blood pressure or high cholesterol levels are other risk factors of stroke. Consult your physician for further information on reducing your risk of stroke.

The treatments for stroke are now available, but the public must know to treat brain attack as the true medical emergency it represents. Knowledge is the key in the battle against brain attacks. The Stroke Force is working to increase public's knowledge and awareness of stroke, but the public itself plays a crucial role in this education process. We need your help in teaching others the importance of stroke. A telephone number and e-mail address are provided for you to contact if you are interested in a free stroke presentation.

The efforts of UCLA, the UCLA Stroke Force and other such groups nationwide, are only the beginning of what is to come in stroke programs. As students in the emergency room, we hope to see the day when all people will know about stroke and its associated symptoms. We would like every patient to arrive in the emergency room on time, so that we can offer them the therapy they need for their stroke. ☆

For more information on **FREE stroke presentations**, contact the **UCLA Stroke Force** (818) 888-2981, e-mail pkatirae@ucla.edu, or visit our web page at <http://neurology.medsch.ucla.edu/emergence.stroke.htm>.

We would like to thank Dr. Sidney Starkman for his invaluable support.

For Farsi translation of this article, please refer to appropriate section of this journal.

© Copyright 1997

A PLUS TUTORING

Tutoring for ALL AGES in:

- ✓ Algebra through Calculus
- ✓ Biology and Physiology
- ✓ General & Organic Chemistry
- ✓ Physics (all levels)
- ✓ SAT & MCAT Preparation

Taught by experienced UCLA Undergraduate Tutors.

Serving the greater Los Angeles and San Fernando Valley

Voice: (818) 708-7459

Pager: (818) 417-6128

E-mail: hkashani@ucla.edu

Recommended by: UCLA Pre-Medical Society and UCLA Iranian Students Group

being conducted at UCLA and other sites. We have formed the UCLA Stroke Force to help reverse the trend. The Stroke Force is a team of 42 UCLA undergraduate students dedicated to increasing the community's awareness of stroke. Stroke Force students travel to different locations within the community to educate the people about the risk factors, treatments and actions to be taken in the event of a stroke. The students can present to any healthy group of people, with almost no restrictions on the group size or language preference.

Strokes occur when either an occlusion (Ischemic Stroke) or bursting of the vessel (Hemorrhagic Stroke) interrupts the blood circulation to the brain. This interruption deprives the brain of essential blood, oxygen and nutrients, and as a result these brain cells begin to die. Different regions of the brain are responsible for different functions of the body. When the cells in a region are affected, so too is the function in that particular region of the brain. If blood flow is not restored immediately, permanent damage to the brain may result.

The longer the blood supply is restricted, the greater the extent of irreversible brain damage that may occur. Thus, stroke is a true medical emergency,

and is now referred to as *brain attack* to signify the true medical emergency it represents.

One must be able to identify the signs of a stroke which include:

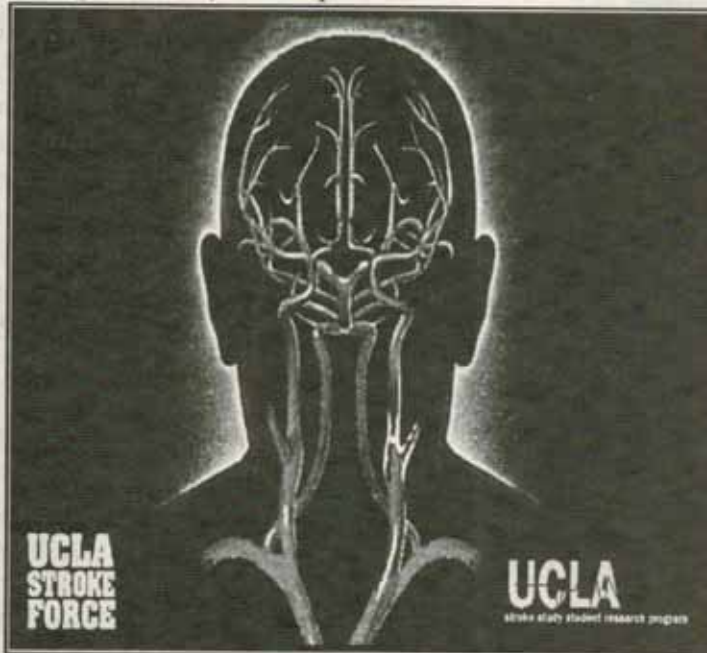
- ◆ The sudden inability to walk
- ◆ The sudden inability to use or feel part of your body
- ◆ The sudden inability to talk or understand
- ◆ The sudden inability to see normally

These symptoms can appear alone or in any combination. They can be *mild, moderate or severe* in intensity. If you or someone you know experiences any or all

of the above symptoms—call 911 immediately.

Most strokes do get better on their own, but nonetheless the effects can be very disabling. An individual even might fully recover from a stroke within 20 minutes. This episode is

known as a Transient Ischemic Attack (TIA) or temporary stroke. The only difference between a TIA and a stroke is luck; the blood supply to the brain that was affected is suddenly restored. By no means should TIAs be ignored; they are a warning sign for future strokes. A person who experiences a TIA is ten times more likely to suffer another brain attack, than a person who did not have a TIA.





TIME IS BRAIN...

FROM THE ONSET OF A BRAIN ATTACK, THE CLOCK BEGINS TO TICK...

**Pejman Katiraei
Azita Gilardi**

**Houman M. Kashani
Parvaz Farnad**

Stroke is a topic that evokes both fear and concern. It was thought that stroke is an untreatable disease that is the number one cause of the disability and number three cause of death in America. Stroke is still the number one cause of disability and number three cause of death, but treatments are now available that can slow or even reverse the effects of stroke.

One must learn the signs of stroke and to call 911 upon recognition of these signs, so that they can receive the necessary medical attention needed to help them avoid becoming a part of these statistics. Prevention is important in reducing one's risk of suffering from a stroke, but strokes still do occur and therefore it is important to recognize the signs and call 911 for emergency medical care.

Because of a new understanding of the biology of stroke, promising new drugs are now being studied and developed to provide a new series of stroke treatments. Two years ago all stroke medications were

in the trial phase, that is, there were no medications available to the general public that could treat the actual cause of a stroke. Since little could be done for the cause of the stroke, people did not think that stroke was a medical emergency. But in June of 1996 all of this changed, when the FDA approved Tissue Plasminogen Activator (t-PA) as the first standard form of treatment for stroke. This effective stroke treatment can help reduce or even reverse the effects of stroke, but only if it is administered within three hours. Due to this very limited window of opportunity, an individual must recognize the signs of stroke and seek immediate medical attention by calling 911.

The signs of a stroke that everyone must know are:

- ◆ ***The sudden inability to walk***
- ◆ ***The sudden inability to use or feel part of your body***
- ◆ ***The sudden inability to talk or understand***
- ◆ ***The sudden inability to see normally***

If you or anyone you know experiences these signs, 911 must be called immediately.

As students in the UCLA Stroke Study Program we work in the UCLA emergency room and search for any stroke patients that may arrive early enough for us to offer the stroke treatments that we have. Unfortunately, we often see stroke patients arrive in the ER far too late to receive available treatment or to be eligible for the promising new drug studies that are

unusual question so early on and I responded, "Every man I ever loved was in the Navy and I have a love affair with the sea, so old patriotic Patsy asks this question at every opportunity." He smiled and told me he served during the Korean conflict in specialized training with Seals, Special Forces, and Intelligence. "Does that work?" he said. I whispered, "Your particular work fascinates me. I can sit and look at it for hours."

People socializing prevented me from talking to him for more than few minutes at a time. Suddenly, from across a crowded room, my Egyptian friend, Gigi, walked over to where we were standing and put her hand on his arm and said, "I've been watching the two of you for the last twenty minutes and you were meant for each other." As she repeated this proclamation claiming she was psychic and never made a mistake, I quickly said, "Gigi, this gentleman has never been here before and I think you might be embarrassing him." She turned and I told him that she had a thing for Chivas Regal and to pay her no mind. The party was happy, musical, creative and I was definitely on the way back.

That evening about 8.00 p.m., exhausted by all the bliss, the phone rang and I answered weakly, "Yes". The voice said softly, "Gigi was right." I responded, "Sir, I think you have the wrong number." Again he said, "Gigi was right." "Sir, if you don't give me your rank, name and serial number, I'm calling 911." He chuckled and called me by my given name. He introduced himself and said, "How about lunch some day" I'd like to get to know you better." I purred, "When?" "How about Sunday?" he said. We talked a short time and when I hung up I found myself in a dreamy pensive mood. I put on Pachelbel's Canon and sat back as the music invaded my soul. I felt so peaceful that the sound of his voice excited me and the memory

made me smile.

Sunday arrived and we took a long drive, then near the sea to a wonderful roadhouse for brunch, perfect choice. As I sat at the table, I kept watching, listening and thinking, my heart could rest gently in his hands. I was falling in like and he knew the dance steps without even taking a lesson. I somehow think that life is like a heady wine. Everyone reads the label on the bottle, hardly anyone tastes the wine.

The afternoon was getting intoxicating. On our way he asked if we could stop at his house; there was someone he wanted me meet. I thought, "Is it his careworn, aged mother or his priest?" "Yes, of course," I said. As I waited out in the car, he disappeared in the house, only to walk out with his dog Emily. "I haven't introduced Emily to many women but I thought that you two should meet," he said. I prayed that she would wag her tail when I bent down to say hello. Fortunately, she did and I sighed a breath of relief. "How about bringing Emily home to meet my dog Jiggs," I said. "Great idea," he smiled. I kept thinking, "Love me, love my dog. That's gotta work for me and here was a guy that wrote the song.

We had a wonderful day and night, dogs and all. After he left I thought ... to finally meet a man where all my high expectations were quietly met. I thought as I crawled into bed, "Most of my life I have searched taking the opportunity of situations, trying to develop relationships that could be built upon for a lifetime. When I came to a dead end, or detour or complications, I have always found a way to continue somewhere ahead. I knew that I would find a gentle straight shooting cowboy who thinks and talks with eyes like the color of the deep sea under a blue sky. ☐

THIRD ACT



I have always believed that love comes in moments and it leaves us just the same way. Every 24 hours is a fresh beginning. A short love affair had come to an end. The geographical undesirable distance and the suggestion to move from my beautiful California was not comfortable for me. I once read a Chinese Fortune Cookie that read, "One must be decided on what they will not do and then they are able to act with strength in what they ought to do." Grow or go, the immutable law of biology. I chose to grow ... and so it began.

I had decided after many tears I was going to be a missionary working in Peru. I could begin in Lima and work myself from the Pacific Ocean to the Andes. I was thinking of my possessions and what I would take with me, when I decided to give myself a farewell party. That would cheer me, I thought. Life is raw material and I am the artisan ... I can sculpt my existence into something beautiful or ugly. It's all in my

hands. I invited all my friends and creative people I respect, on a warm Sunday afternoon. It's a funny thing about life, if you refuse to accept anything but the best, you very often get it. For every tear there is always a day of smiling and this was the day.

People started arriving before noon and I felt happy again. One of my friends came in and apologized that she took it upon herself to invite someone to the party she thought I might find interesting. He was definitely a creative guy and had an interesting life that she thought I would respond to. I opened the door at two in the afternoon to a tall sensuous man with eyes the color of the sea under a blue sky. I've always loved with passion and lived with purpose. As I greeted him and held out my hand, purpose was the furthest thing from my mind. I ushered him into a crowded living room and began to show him around introducing him to my guests. As we stood talking near the buffet table, I asked him if he ever fought for his country. He said it was an

These stories are our history as a people and a legacy for our children. It is of the utmost importance that the younger generation knows and understands the hardships and struggles that their parents and grandparents suffered to live as Jews in Iran. Only then can they truly appreciate the blessing of religious freedom that we have living in a free society in America. Only when they know where they've come from, can they know who they are and where they are going.

These stories, whether humorous or serious, pose important life questions, and, in turn answer those questions. The stories of the lives of our ancestors and our heroes can serve as role models for us, if we listen to them with a sensitive ear, wrestle with them and apply their lessons to our own lives.

Therefore, it is our responsibility to record as many oral stories as possible and to transmit them before they disappear. Already the Shofar magazine and its writers are doing an outstanding job of preserving our tradition, most notably Nourallah Kharrazi, Nasser Ohebsion, Sion Ebrahimi, Guitty Brokheim and many others. The Center For Iranian Jewish Oral History, established in August 1995 has done praiseworthy work. Community wide events such as "Shabe Kashan", are also excellent. In this spirit, I issue a challenge to all of our readers: collect as many stories as you can. Especially from the older generation, and most importantly, share them, the bitter and the sweet. Tell them to your children and friends and relatives, and send them for publication in the Shofar. Let us spread the laughter and the tears to the entire community. We all have stories to tell, and the fear of their permanent loss, is a powerful motivation to gather them and share them before it's too late. ▮

LOS ANGELES

Charles Shea LeMone

I search her,
I investigate her,
The folds of her dress.

She lies there,
A half-smile, a wink,
No further to touch
Than the most luscious of her folds
Spread out,
All 468 square miles sensitized.

Night lights wink
And she expresses herself best.
A little wine makes her tickle
And she winks...
Red lights, yellows, greens,
Amber streams, gold-plated footsteps,
Dreams re-lit and kindled
By perhaps the faintest moon.

I see her now,
She's resting.
Her pulse soothed by the music,
Her breathing less congested.

Now she sparkles, she illusionalizes.
She invites but never promises.
She waves fragrances of
Eucalyptus and burnt lead.

But she never snores
And it would be a mistake to equate
Her deep sighs with sleep.

EDITORIAL

SAVE OUR STORIES

When the Jews left Spain in 1492, they went to many countries in the Middle East, most of them went to Turkey, where they were welcomed. Some went further east and settled in northern Iran in Kashan. There is a story that these Sephardim, as the Spanish Jews are called, took the keys to their houses in Spain with them, thinking that perhaps someday they would go back, or if they didn't their children or grandchildren would return. However, these families have waited for a long time, since the expulsion decree was not officially rescinded until 1968. Along with the keys, the Sephardim brought with them their love of Hebrew, the holy tongue, and Ladino (a blend of Hebrew and Spanish), which Turkish Jews still speak today. They also brought with them their Jewish culture, their love of Torah and above all their stories, which they transmitted from one generation to the next.

In the last 20 years, the Jews from Iran have now immigrated to America, (from Kashan to Kashifornia, and from Tehran to Tehrangeles). Like the Spanish Jews they too have brought with them their love of Hebrew, the Holy Tongue, and their love of Farsi, their language of everyday life. While unfortunately many were forced to leave behind most of their material possessions, they brought with them their cultural and spiritual heritage, including , love of Torah, their tightly knit extended families, and above all

their personal and communal stories, which had been orally transmitted from generation to generation. Like the Spanish Jews before them, they were initially reluctant to plant new roots in foreign soil, hoping that they would soon be able to return to Iran.

Almost 20 years have gone by now since the first wave of Persian Jewish immigration to America. On a material level the Persian - Jewish community is prospering, and most people have come to accept the fact that we are going to stay here permanently. Now we are facing a spiritual crisis: the older generation is dying off, and with them, their stories. Unfortunately, many persons are dying without having transmitted their cultural and spiritual heritage to the succeeding generation. Unless these stories are recorded and transmitted, they are in danger of being lost forever. Our folktales are our spiritual legacy and the "keys" to our future survival as Jews. While the Persian Jews may not have brought the keys to their houses with them, like the Spanish Jews did, they did bring their stories and their memories with them in their hearts. These stories are our heritage and will attempt to fill the void left by grandparents and parents who are no longer with us in the physical world. They will strengthen the family chain across the generations. These stories can speak to us from old faded black and white photographs, letters, and empty chairs. but only if we save them.

SHOFAR



*Iranian American
Jewish Federation*

5700 Wilshire Blvd.,
2nd Floor, Suite 2510
Los Angeles, CA 90036-3659
Tel : (213) 761 - 8945
Fax : (213) 761 - 8948

* Shofar is a publication of the Iranian American Jewish Federation, a non-profit organization.
* Writers contributions to Shofar are voluntary and free. * All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source. * Certain articles appearing in Shofar have copyright. * Shofar will not assume responsibility for the contents of advertisements.

Editor-in-Chief:

Sion (Simon) Ebrahimi

Founding Editor - English Section

Guitta Karubian

Financial Manager

Ezatollah Delijani

Administrative Editor: **Elias Eshaghian**

Staff Photographer: **Mansour Pouretehad**

Farsi Section:

Staff writers:

Guity Borookhim Barokh Borookhim

Shokooh Darvish Houshang Ebrami

Sam Kermanian Nouri Kharrazi

Nasser Oheb Nina Ostovar

Farzaneh Talei Parvaneh Yousefzadeh

Advertise in Shofar

Full page (inside) \$ 250

Half page \$ 150

One third page \$ 125

One fourth page \$ 100

*For more advertising information,
please contact us at the above
telephone number.*

IN THIS EDITION

5	Editorial	<i>Eli Kantor</i>
6	Los Angeles	<i>Charles Shea LeMone</i>
7	Third Act	<i>J.T. O'Hara</i>
9	Time Is Brain	
12	Khalid Muhammed, Speech	<i>ADL Special Report</i>
16	Cultural Misfit	<i>Pirhia Goldstein</i>
17	Taarof	<i>Kourosh Kermanian</i>
18	Angels Chariot	<i>Stephanie Kantor</i>
19	Early Marriage	<i>Pejman Firouztale, Houshang Kashani</i>
21	A summer Dream	<i>Sogol Haronian</i>
22	Just A Memory	<i>Nazanin Hakimi</i>
22	Love Is In The Air	<i>Jasmin Khani</i>
23	Wonderful Me	<i>Michael Talei</i>
24	My Grandfather's Tefilin	<i>Eli Kantor</i>
25	Butterflies	<i>Rebecca Moradian</i>
26	Rain	<i>Simon (Sion) Ebrahimi</i>

H I C C U P S

It could only have happened in Beverly Hills.

Seven-year-old Irving Kornblum, son of a wealthy movie producer, was tardy for school. He handed the teacher a note from his mother:

Please excuse Irving for being late. Due to the heavy rains, our electronic gates would not open and he had to wait for the butler to arrive and boost him over the wall."

* * *

"Now, Herbert, aren't you ashamed for having forgotten your pen? What would you call a soldier who went to battle without a gun?"

Herbert knew the answer to that one. "A general," he replied.

* * *

It was their first date, and Jake felt the time was ripe.

"Kiss me, sweetie!" he crooned.

"Don't be so fresh!" she said, drawing away. "Remember, I'm a lady!"

"Naturally!" he answered. "If I wanted a man I'd go home and kiss my grandfather!"

دکتر بیژن دانشگر

جراح و متخصص بیماری های زنان، زایمان و نازایی

دارای برد تخصصی از آمریکا - عضو کالج جراحان زنان و زایمان

Bijan Daneshgar, M.D. - F.A.C.O.G.
Obstetrics, Gynecology & Infertility



- * Obstetrics Care
- * Infertility
- * Contraception Counseling
- * Determining Baby's Sex Before Birth
- * Artificial Insemination
- * Ultra Sound and Fetal Monitor
- * Tubal Ligation
- * Papsmear and Cancer Screening
- * Menopause and Hormonal Imbalance
- * Laser, cryo and Hot Cautery

مامایی و زایمان بدون درد

نازایی

جلوگیری از حاملگی

تعیین جنسیت نوزاد قبل از تولد

تلقیح مصنوعی

التراسوند و مانیتور جنین

بستن لوله های رحم

چک آپ سالیانه زنان

یانسگی و اختلالات هورمونی

جراحی زنان با اشعه لیزر و برق

مطب در دو منطقه بورلی هیلز و انسنو

250 N. Robertson, Suite 506
Beverly Hills, CA 90211
(310) 246-9000

16661 Ventura Blvd., Suite 611
Encino, CA 91436
(818) 905-6111

بیمارستان های وابسته

Ceder Sinai, Northridge, Tarzana and Valley Presbyterian

K. BANAYAN & ASSOCIATES
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کورش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و خدمات بدنی

|| (310) 785-0800 ||

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908



*Iranian American
Jewish Federation*

SHOFAR

A Publication of:

Iranian American Jewish Federation



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles



B. RAEEN
CONSTRUCTION INC.

LIC. NO. 465214

11628 SANTA MONICA BLVD SUITE 201
LOS ANGELES, CA 90025
TEL:310-826-2646
FAX:310-826-2573

شرکت ساختمانی راین تحت سرپرستی مهندس بهرام راین



- * با بیش از شانزده سال تجربه در طرح و اجرای ساختمانهای تجاری، درمانگاهی، دندانپزشکی، مسکونی و خانه های لوکس.
- * دادن طرحهای زیبا با قیمت مناسب با در نظر گرفتن فروش بعدی.
- * انجام تمام محاسبات فنی.
- * آشنائی کامل با قوانین ساختمان در کالیفرنیا و استفاده از آنها در جهت صرفه جوئی.
- * کمک در اخذ وام ساختمان و انجام کلیه امور مربوطه.
- * استفاده از متخصصین با تجربه.
- * سرعت عمل در انجام طرح ساختمانی، اجرای آن و تحویل بموقع.

برای مشاوره، تهیه نقشه و انجام طرحهای آپارتمانی، کاندو، ساختمانهای تجاری، شاپینگ سنتر، خانه های شخصی، کلینیکهای دندانپزشکی، درمانگاه و مراکز جراحی با ما تماس حاصل فرمائید.

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
5700 Wilshire Blvd., 2nd Floor, Suite 2510
Los Angeles, California 90036-3659

Volume 108

February 1998

ADDRESS CORRECTION REQUESTED

Bulk Rate
U.S. Postage
PAID
Beverly Hills, CA
Permit No. 236